



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



سیاہ و سفید

آشنایی با فرقہ ہائے مختلف اسلامی و شناخت فرقہ بی جاچہ

احمد رضا مرتضوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سياه و سفيد : آشنائي با فرقه‌هاي مختلف اسلامي و شناخت فرقه ي ناجيه

نويسنده:

احمد رضا مرتضوي

ناشر چاپي:

عطر عترت

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	سیاه و سفید : آشنایی با فرقه های مختلف اسلامی و شناخت فرقه ی ناجیه
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست
۲۷	پیشگفتار
۳۱	توضیحی درباره ی دسته های مختلف بندگان و اینکه همه ی ایشان اهل نجات نیستند
۳۵	اختلافات مردم
۳۷	اختلافات امت های پیشین
۳۸	فرقه های یهود
۳۸	اشاره
۳۸	سامره
۳۹	عَناَیَیَه
۳۹	عیسویه
۳۹	یُودُعاَیَیَه
۳۹	فرقه های مسیحیت
۳۹	اشاره
۳۹	ملکانیه
۴۰	نسطوریه
۴۰	یعقوبیه
۴۰	بوطینوسیه
۴۰	اختلاف در امت اسلام
۴۲	اولین جرقه ی ایجاد اختلاف در امت اسلام
۴۳	فُزُق امت اسلام

۴۷
۴۷ اشاره
۴۹ الف: حدیث ثقلین
۵۰ ب: حدیث سفینه
۵۰ ج: حدیث امان
۵۰ د: احادیث بشارت بر شیعیان امام علی (علیه السلام)
۵۲ معرفی فرقه های اسلامی
۵۲ اشاره
۵۲ دسته ی اول: معتقدین به سقیفه
۵۲ اشاره
۵۴ معرفی فرقه های شصت گانه
۵۴ فصل اول: دسته هایی از ایشان که در ذیل نام معتزلیه باهم مجتمع اند
۵۴ اشاره
۵۴ ۱- واصلیه
۵۶ ۲- هُدَیْلِیَه یا هُدَیْلِیَه
۵۶ ۳- نَظَّامِیَه
۵۶ ۴- خَابِطِیَه یا حَدِثِیَه
۵۷ ۵- بُنْشَرِیَه
۵۷ ۶- مُعَمَّرِیَه
۵۷ ۷- مُرْدَارِیَه
۵۷ ۸- کُمامِیَه
۵۸ ۹- هِشامِیَه
۵۸ ۱۰- جاحظیه
۵۸ ۱۱- خیاطیه و کعبیه
۵۹ ۱۲- جَبَّائِیَه
۵۹ ۱۳- معتزله بغداد

فصل دوم: دسته‌هایی از ایشان که در ذیل نام جبریه با هم مجتمع‌اند - ۶۰

اشاره ۶۰

۱- جهمیه ۶۰

۲- نجاریه ۶۱

۳- ضراریه ۶۱

۴- اشعریه ۶۱

۵- مشبّهه ۶۲

۶- کرامیه ۶۲

۷- عابدیه ۶۳

فصل سوم: دسته‌هایی از ایشان که در نام خوارج، با هم مجتمع‌اند - ۶۴

اشاره ۶۴

۱- محکمّه ۶۴

۲- ازارقه ۶۵

۳- نجدات ۶۵

۴- بیهسیه ۶۵

۵- عجارده ۶۷

۶- صلتیه ۶۷

۷- میمونیه ۶۷

۸- خنزیه ۶۷

۹- خلفیه ۶۷

۱۰- اطرافیه ۶۷

۱۱- شعیبیه ۶۹

۱۲- حازمیه ۶۹

۱۳- ثعالبه ۶۹

۱۴- اخنسیه ۶۹

۱۵- مَعبدیه ۶۹

۶۹ ۱۶- رُشیدیه

۶۹ ۱۷- شیبانیه

۷۱ ۱۸- مُکرمیه

۷۱ ۱۹- بَدعیه

۷۱ ۲۰- اِباضیه

۷۱ ۲۱- یزیدیه

۷۱ ۲۲- صُفَریه

۷۳ ۲۳- سَنانیه

۷۳ ۲۴: حارثیه

۷۴ فصل چهارم: دسته هایی از ایشان که در نام مرجئه باهم مجتمع اند

۷۴ اشاره

۷۵ ۱- یونسیه

۷۵ ۲- عُبَیدیه

۷۵ ۳- عَشانیه

۷۵ ۴- ثوباتیه

۷۵ ۵- تومنیه

۷۶ ۶- صالحیه

۷۶ ۷- غیلانیه

۷۸ فصل پنجم: دسته هایی از ایشان که ذیل نام کیسانیه باهم مشترک اند

۷۸ اشاره

۷۸ ۱- کِيسانیه یا مختاریه

۸۰ ۲- هاشمیه

۸۰ ۳- حنانیه

۸۱ ۴- کربیه

۸۱ ۵- بیانیه

۸۲ فصل ششم: دسته هایی از ایشان که در نام زیدیه باهم مشترک اند

۸۲ آشنایی اجمالی با زید و زیدیه

۹۳ ۱- بتیره

۹۴ ۲- سلیمانیه

۹۵ ۳- صالحیه

۹۵ ۴- حسینیّه

۹۶ دسته ی دوم: معتقدین به غدیر خم

۹۶ اشاره

۹۶ ۱- جارودیه

۹۸ ۲- ناووسیه

۹۹ ۳- اسماعیلیه

۱۰۵ ۴- فطحیه یا افطحیه

۱۰۶ ۵- دیباجه

۱۰۷ ۶- واقفیه

۱۰۹ ۷- احمدیه

۱۱۰ ۸- محمدیه

۱۱۰ ۹- اِحدی عَشْرَیَه

۱۱۰ ۱۰- جعفریه

۱۱۰ ۱۱- بَطْلانیّه

۱۱۱ ۱۲- غَلاّه

۱۱۲ ۱۳- اثناعشریه

۱۱۳ فرقه ی ناجیه کدام است؟

۱۱۳ اشاره

۱۱۳ صفات فرقه ی ناجیه

۱۱۸ فرقه ی ناجیه با خوبان، همراه، و از فرقه های هلاک شونده احتراز می کند

۱۲۱ اسامی دیگر فرقه ی ناجیه

۱۲۷ رجوع به رأی و نظر، عامل انحراف بانیان فرقه ها

- ۱۲۷ اشاره
- ۱۳۰ مذمت رأی و نظر
- ۱۳۹ ولیجه پرستی؛ عامل انحراف عوام
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۱ معنای ولیجه
- ۱۴۲ نهی از اتخاذ ولیجه
- ۱۶۰ فرقه ی ناجیه از عالمان، طلب علم می کنند
- ۱۷۱ مصدر علم پیامبر و ائمه (علیهم السلام) ، رأی و نظر نیست
- ۱۷۳ اقسام علم و گستره ی علم آل الله (علیهم السلام)
- ۱۷۵ مردم، همگی به علم امام (علیه السلام) محتاج اند؛ ولی ایشان در هیچ امری به احدی نیاز ندارند
- ۱۷۹ طلب علمی که بر همه واجب است؛ علوم وحیانی است نه دانش های وهمی و تجربی
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۱ منظور از علم، در قرآن و روایات
- ۱۸۲ تحصیل علوم آل محمد (علیهم السلام) از هر کسی جایز نیست
- ۱۸۵ فهم روایات اهل بیت (علیهم السلام) دشوار است
- ۱۹۰ مراحل درک روایات اهل البیت (علیهم السلام)
- ۱۹۲ باب علوم آل محمد (علیهم السلام) جز با کلید تقوی و ایمان راستین، گشوده نمی شود
- ۱۹۵ مؤمن ممتحن کیست و منظور از امتحان چیست؟
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۶ رد و انکار روایات اهل بیت (علیهم السلام) موجب هلاکت است
- ۲۰۱ حُسن ختام
- ۲۰۵ فهرست منابع
- ۲۱۴ آثاری دیگر از مؤلف
- ۲۱۵ درباره مرکز

سیاه و سفید : آشنایی با فرقه های مختلف اسلامی و شناخت فرقه ی ناجیه

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرتضوی، احمدرضا، 1359-

عنوان و نام پدیدآور: سیاه و سفید : آشنایی با فرقه های مختلف اسلامی و شناخت فرقه ی ناجیه / احمدرضا مرتضوی.

مشخصات نشر: قم: عطر عترة، 1399.

مشخصات ظاهری: 184 ص.

شابک: 7-243253-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. 179؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: آشنایی با فرقه های مختلف اسلامی و شناخت فرقه ی ناجیه.

موضوع: اسلام -- فرقه ها

Islamic sects

شیعه -- فرقه ها

Shi'ah -- Sects

رده بندی کنگره: BP236

رده بندی دیویی: 297/5

شماره کتابشناسی ملی: 7411337

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سیاه و سفید

آشنایی با فرقه های مختلف اسلامی

و

شناخت فرقه های ناجیه

احمدرضا مرتضوی

ص: 3

تقدیم به یگانه خلقت،

حضرت امّہ اللہ، کوثر رسول اللہ،

بہجت قلب ولی اللہ،

مادر اولیاء اللہ و اسوہ ی حجه اللہ؛

بانوی دو سرا حضرت فاطمہ زہراء علیہا السّلام

ص: 6

پیشگفتار. 13

توضیحی درباره‌ی دسته‌های مختلف بندگان و اینکه همه‌ی ایشان اهل نجات نیستند.. 17

اختلافات مردم. 21

اختلافات امت‌های پیشین.. 23

فرقه‌های یهود. 24

سامره. 24

عَناَیَهِ. 25

عیسویه. 25

یُودُعَناَیَهِ. 25

فرقه‌های مسیحیت.. 25

ملکانیه. 25

نسطوریه. 26

یعقوبیه. 26

بوطنوسیه. 26

اختلاف در امت اسلام. 26

اولین جرعه‌ی ایجاد اختلاف در امت اسلام. 28

فَرَقَ امت اسلام. 29

بررسی جایگاه و اهمیت حدیث افتراق و پاسخ به شبهات پیرامون آن. 33

الف: حدیث ثقلین.. 34

ب: حدیث سفینه. 35

ج: حدیث امان. 35

د: احادیث بشارت بر شیعیان امام علی (علیه السلام) 35

معرفی فرقه های اسلامی.. 37

دسته ی اول: معتقدین به سقیفه. 37

معرفی فرقه های شصت گانه. 39

فصل اول: دسته هایی از ایشان که در ذیل نام معتزلیه باهم مجتمع اند... 39

1- واصلیه. 39

2- هُذَیْلِیَه یا هُذَیْلِیَه 41

ص: 7

3- نَطَامِيه. 41

4- خَابِطِيه يا حَدِيثِه 41

5- بُشْرِيه 42

6- مُعَمَّرِيه 42

7- مُرْدَارِيه 42

8- تُمَامِيه 42

9- هِشَامِيه 43

10- جَا حَظِيه 43

11- خِيَا طِيه و كَعْبِيه 43

12- جُبَّائِيه 44

13- مَعْتَزَلَه بَغْدَاد. 44

فصل دوم: دسته هایی از ایشان که در ذیل نام جبریه با هم مجتمع اند... 45

1- جَهْمِيه 45

2- نَجَّارِيه. 46

3- ضِرَّارِيه. 46

4- اشْعَرِيه. 46

5- مَشَبَّهه. 47

6- كَرَامِيه. 47

7- عَابِدِيه. 48

فصل سوم: دسته هایی از ایشان که در نام خوارج، با هم مجتمع اند... 49

1- مَحْكَمه. 49

2- از ارقه. 50

3- نجدات.. 50

4- بيهسيه. 50

5- عجارده. 51

6- صلتيه. 51

7- ميمونييه. 51

8- حَمَزيه. 51

9- خلفيه. 51

10- اطرافيه. 51

ص: 8

11- شعبييه. 52

12- حازميه. 52

13- ثعالبه. 52

14- اخنسيه. 52

15- مَعْبُدِيَه. 52

16- رُشَيْدِيَه. 52

17- شيبانيه. 52

18- مُكْرَمِيَّه. 53

19- بَدْعِيَه. 53

20- اِيَاضِيَه. 53

21- يَزِيدِيَه. 53

22- صُفْرِيَه. 53

23- سَنَانِيَه. 54

24: حَارِثِيَه. 54

فصل چهارم: دسته هایی از ایشان که در نام مرجئه باهم مجتمع اند.. 55

1- يُونُسِيَه. 56

2- عُيَيْدِيَه. 56

3- غَسَّانِيَه. 56

4- ثَوْبَانِيَّه. 56

5- تَوَمْنِيَّه. 56

6- صَالِحِيَه. 57

فصل پنجم: دسته هایی از ایشان که ذیل نام کیسانیه با هم مشترک اند.. 59

1- کیسانیه یا مختاریه. 59

2- هاشمیه. 61

3- حنانیه. 61

4- کریه. 62

5- بیانیه. 62

فصل ششم: دسته هایی از ایشان که در نام زیدیه با هم مشترک اند.. 63

ص: 9

آشنایی اجمالی با زید وزیدیه. 63

1- بتریه 73

2- سلیمانیه. 74

3- صالحیه. 75

4- حسینیه. 75

دسته ی دوم: معتقدین به غدیر خم 76

1- جارودیه. 76

2- ناوسیه. 78

3- اسماعیلیه. 79

4- فطحیه یا افطحیه. 84

5- دیباجه. 85

6- واقفیه. 86

7- احمدیه. 88

8- محمدیه. 89

9- إحدى عشریه. 89

10- جعفریه. 89

11- بطلانیه. 89

12- غلاة. 90

13- اثنا عشریه. 91

فرقه ی ناجیه کدام است؟. 92

صفات فرقه ی ناجیه 93

فرقه ی ناجیه با خوبان، همراه، و از فرقه های هلاک شونده احتراز می کند. 97

اسامی دیگر فرقه ی ناجیه. 100

رجوع به رأی و نظر، عامل انحراف بانیان فرقه ها 105

مذمت رأی و نظر. 107

ولیعجه پرستی؛ عامل انحراف عوام. 116

معنای ولیعجه. 118

نهی از اتخاذ ولیعجه 119

فرقه ی ناجیه از عالمان، طلب علم می کنند. 135

مصدر علم پیامبر و ائمه (علیهم السلام) ، رأی و نظر نیست.. 145

ص: 10

اقسام علم و گستره ی علم آل الله (علیهم السلام) 147

مردم، همگی به علم امام (علیه السلام) محتاج اند؛ ولی ایشان در هیچ امری به احدی نیاز ندارند. 149

طلب علمی که بر همه واجب است؛ علوم و حیانی است نه دانش های وهمی و تجربی.. 153

منظور از علم، در قرآن و روایات.. 155

تحصیل علوم آل محمد (علیهم السلام) از هر کسی جایز نیست.. 156

فهم روایات اهل بیت (علیهم السلام) دشوار است.. 159

مراحل درک روایات اهل البیت (علیهم السلام) 164

باب علوم آل محمد (علیهم السلام) جز با کلید تقوی و ایمان راستین، گشوده نمی شود. 166

مؤمن ممتحن کیست و منظور از امتحان چیست؟. 169

ردّ و انکار روایات اهل بیت (علیهم السلام) موجب هلاکت است.. 170

حُسن ختام. 175

فهرست منابع. 179

آثاری دیگر از مؤلف.. 184

ص: 11

سپاس، مخصوص خداوندی است که نخستین است و پیش از او چیزی نبوده و آخرین است و بعد از او چیزی نیست. دیده‌ی بینندگان، از مشاهده‌ی او ناتوان و اندیشه‌گویندگان، از وصف او عاجز است. به قدرت خود، آفریدگان را آفرید و با اراده‌ی خود، آنها را از نیستی، به وجود آورد.

پس راه راست خود را به ایشان نمایاند و آنها را در راه محبت خود برانگیخت.

سپس در زندگی، برای هرکسی، مدت معینی و پایان مشخصی قرار داد که با روزهای زندگی به سوی آن قدم برمی‌دارد و با سال‌های عمر، به آن نزدیک می‌شود. هنگامی که به پایان عمر، نزدیک می‌شود، حساب عمر خود را کامل دریافت می‌کند و خداوند او را به سوی پاداش فراوان یا کیفر ترسناک، روانه می‌سازد تا بدکاران را نسبت به کار زشت خود و نیکوکاران را نسبت به کار نیکشان جزا دهد.

و خداوند نطفه‌ی پاک پیامبران را در بهترین جایگاه به ودیعت نهاد و در بهترین مکان‌ها، آنها را مستقر ساخت. هرگاه یکی از آنان بدرود حیات می‌گفت، دیگری بعد از او، برای پیشبرد دین خدا به پای خاست. تا اینکه این منصب بزرگ نبوت از جانب خداوند - سبحانه و تعالی - به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید. او را از بهترین اصل‌ها و مکان‌ها که

با ارزش ترین رویدنی ها از آن به دست می آید استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها غرس کرد و شاخه های هستی او را از همان درختی که پیامبران را از آن آفرید به وجود آورد. از همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید. فرزندانش بهترین فرزندان اند و خاندانش بهترین خاندان و دودمانش بهترین دودمان اند؛ پس با ایشان، دوست و با دشمنانشان ستیزه داریم.

اما بعد، پیشینه ی اختلاف و تحزب، به قدمت تاریخ بشریت است؛ یعنی از همان زمان آفرینش انسان، آن زمانی که عدد ایشان به دو و بالاتر رسید، اختلاف هم به وجود آمد. تفاوت نظر، در سلاقی و عقاید، مبتنی بر وجود اختیاری است که خداوند متعال به بشر، عطا نموده است و اگر او جل جلاله اراده کرده بود که همه انسان ها جبراً یکسان بیاندیشند و دچار اختلاف نباشند، می توانست ایشان را چنین بیافریند؛ ولی اراده ی تکوینی بی نقص او بر این قرار گرفت که موجودی بیافریند، صاحب اختیار و همین اختیار، منشأ تمام این اختلافات است.

با این حال، پروردگار متعال اراده ی تشریحی فرمود و امر نمود که انسان ها با وجود آنکه طبعشان متمایل به اختلاف است با زیر پا گذاشتن میل ها و کشش های درونی خویش، به ریسمان محکم و آویخته ی او، چنگ زده و دست از اختلاف بردارند؛ لذا دستور داد که «و همگی به ریسمان الهی چنگ زده و از تفرقه پرهیزید.»⁽¹⁾ یعنی با وجود آنکه خود می توانست تکویناً آنها را یکسان بیافریند؛ ولی خواست تا در تکوین، مختلف باشند و با این وجود، با مبارزه با تمایلات تفرقه انگیزشان و کنار گذاشتن آنها بر مبنای دستور خدا با دیگر عباد او متحد و یکپارچه باشند. البته ناگفته پیداست که این انسان، برای رسیدن به غایتی که خدا تشریحاً برایش در نظر گرفته راهی بس صعب و دشوار در پیش رو دارد و شیطانی که کارش تزیین است به گونه ای اعمال و افکارش را زینت می دهد که خود را حق و دیگران را باطل و خود را نجات یافته و دیگران را هلاک شده می انگارد و این همان گفتار رب العالمین است که فرمود:

ص: 14

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ» (1)

و یا

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ» (2)

و این همان سنت

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (3) است.

هدف از نگارش این کتاب، آشنایی اجمالی با فرقه های مختلف اسلامی و معرفی گروه نجات یافته از ایشان است. فرقه ی ناجیه به معنای گروه یا فرقه ای که در قیامت نجات یافته هستند، تعبیری است که در حدیث منتسب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام حدیث افتراق به کار رفته است. در این حدیث، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش بینی کرده اند که امت ایشان پس از آن حضرت، به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود، در حالی که فقط یک فرقه از آنها اهل نجات اند. هر یک از فرقه های مسلمان تلاش کرده اند معیارهایی بیان کنند تا خودشان را به عنوان مصداق فرقه ی ناجیه معرفی کنند.

به عنوان مثال، شیخ صدوق، محدث مشهور شیعه در قرن چهارم هجری در کتاب "کمال الدین و تمام النعمه" (4)، همچنین علامه حلی متکلم شیعه در کتاب "منهاج الکرامه فی معرفة الامامه" (5)،

و علامه مجلسی در کتاب "بحار الأنوار" (6)، از جمله علمایی هستند که با استناد به آیات و روایات، فرقه ی ناجیه و رستگاران قیامت را پیروان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و امامان پس از ایشان؛ یعنی همان شیعه امامیه می دانند.

ص: 15

1- بقره / 113 «یهودیان بر این دعوی اند که نصاری را از حق چیزی در دست نیست، و نصاری بر این دعوی اند که یهود را از حق چیزی در دست نیست.»

2- بقره / 111 «و گفتند داخل بهشت نمی شود مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد.»

3- روم / 33. «کسانی که دینشان را بخش بخش کردند و {سرانجام} گروه گروه شدند، در حالی که هر گروهی به آنچه نزد آنان است {به تصور اینکه حق است} شادمانند.»

4- کمال الدین و تمام النعمه 1 / 257 به بعد

5- منهاج الکرامه فی معرفة الامامه / 50: «إن الإمامية جازمون بحصول النجاة لهم ولأئمتهم، قاطعون على ذلك، وبحصول ضدها لغيرهم، وأهل السنة لا يجزمون بذلك لا لهم ولا لغيرهم، فيكون اتباع أولئك أولى»

6- بحار الأنوار 28/11 به بعد

با این حال، بعضی از علمای سنی با استناد به احادیث دیگر، فرقه ی ناجیه را "جماعت" یا "اکثریت" و یا "پیروان خلفا" معرفی کرده اند.

نگارنده این سطور، سعی خویش را مبذول داشته است تا با بهره مندی از آیات و روایات معصومین (علیهم السلام)، فرقه ی ناجیه را به شما خواننده محترم معرفی نماید. امید است که خدای مهربان ما و شما را به راه مستقیم خویش که همان آئین رستگاران قیامت است، رهنمون ساخته و قدم های ما را در پیمودن آن استوار سازد.

وَاللّٰهُ هُوَ الْمُوفِّقُ الْمُعِينُ

شیخ احمد رضا مرتضوی

نهم ربیع الاول 1442

ص: 16

توضیحی درباره ی دسته های مختلف بندگان و اینکه همه ی ایشان اهل نجات نیستند

خداوند سبحان در کلام خویش؛ یعنی قرآن مجید، بارها از انسان های صالح و درستکار تمجید کرده و از سایر بندگان خواسته است تا راه و مسیر ایشان را الگوی حرکت خویش قرار دهند. به عنوان نمونه در سوره توبه فرموده است:

«كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»(1)

« با راستگویان باشید»

و یا در سوره انعام فرموده است:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ»(2)

«ایشان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده پس به هدایتشان اقتدا کن»

و آیات فراوان دیگر که مقصود از همه آنها این است که در بین عباد و بندگان، فقط گروه خاصی هستند که سیر حرکتشان صحیح و عاقبت ایشان به سعادت منتهی می شود.

ص: 17

1- توبه / 119

2- انعام / 90

از همه اینها واضح تر در سوره مبارکه ی حمد، بندگان را به سه دسته تقسیم کرده و از ما خواسته است از او طلب کنیم تا ما را در دسته خوبان قرار دهد. در آنجا فرموده است:

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (1)

«ما را به راه راست که راه کسانی است که به ایشان نعمت داده ای هدایت فرما نه راه کسانی که به ایشان غضب کرده ای و نه گمراهان.»

از این آیات، فهمیده می شود که مردم، سه گروهند؛ گروه اول، کسانی هستند که مورد نعمت خدا واقع شده اند و راه ایشان، صراط مستقیم نام دارد.

گروه دوم، آنهایی هستند که خدا بر ایشان، غضب کرده است و گروه سوم: گمراهان هستند.

از این آیات، به وضوح بر می آید که همه ی راه ها صحیح نبوده و تنها فرقه ای از مردم هستند که در راه صحیح قرار دارند، و به همین دلیل، خدای متعال نیز به ما امر کرده است تا در راه این دسته از بندگان باشیم:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (2)

«واین راه مستقیم من است پس از آن پیروی کرده و از سایر راه ها تبعیت نکنید که شما را از راه من پراکنده می سازد.»

در اینجا دو نکته ی مهم است که توجه به آنها ضروری می نماید:

نکته ی اول اینکه؛ پروردگار مهربان، در کنار یاد صراط مستقیم، از "مغضوب علیهم و ضالین" نیز سخن گفته است و این بدان دلیل است که راه مستقیم، شناخته نشود مگر به شناخت راه های ناصواب و به عبارت دیگر، معرفت گروه اول یعنی؛ "الذین انعمت علیهم"، متوقف است بر معرفت آن دو گروه "مغضوب علیهم و ضالین".

ثمره ی شناخت گروه اول، پیروی از ایشان و قبول ولایت آنهاست و حاصل شناخت دو گروه دیگر، برائت و بیزاری از آنها و راه و روش ایشان است. در نتیجه، هدایت، متوقف است بر شناخت گمراهان، و ولایت، متوقف است بر بیزاری و برائت از ایشان.

ص: 18

1- حمد / 6 و 7

2- انعام / 153

نکته دوم اینکه؛ پر واضح است که مصداق صراط مستقیم، فقط بر یک راه، قابل تطبیق می باشد؛ زیرا در تعریف راه راست گفته اند: کوتاه ترین خط از نقطه ای به نقطه دیگر، و اگر بنا باشد که این کوتاه ترین خط، بیش از یکی باشد یا باید خط دوم عیناً بر همان خط اول رسم شود که می شود همان خط اول و یا باید کمی انحراف پیدا کند که دیگر کوتاه ترین خط نخواهد بود.

در نتیجه با قانون و منطق عقل و شرع، فقط عده ای قلیل، مسیرشان صحیح و عقایدشان صواب است و به همین دلیل در کلام وحی همواره اکثر مردم، مذمت شده و قلیلی از ایشان مورد مدح و ثنای پروردگار قرار گرفته اند.

خداوند بلند مرتبه، در قرآن کریمش بارها از این نوع خطابات فرموده است که:

«اکثرهم لا یعقلون»، «اکثرهم لا یشعرون»، «اکثرهم لا یومنون»، «اکثر الناس لا یشکرون»، «اکثرهم لا یعلمون»، «فابی اکثر الناس الا کفورا»

و حتی اکثریت را از چهارپایان هم گمراه تر معرفی کرده است:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (1)

«آیا گمان می کنی که اکثر ایشان می شنوند و یا می اندیشند؟ نیستند ایشان به جز چهارپایان؛ بلکه گمراه تر»

و یا اینکه به پیامبرش فرموده اگر بخواهی از اکثر مردم زمین پیروی کنی گمراهت خواهند کرد:

«إِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ» (2)

«اگر از اکثر مردم زمین پیروی کنی تو را گمراه خواهند کرد.»

و یا اینکه حتی اکثر کسانی هم که خود را مؤمن می پندارند را در واقع مشرک دانسته است:

ص: 19

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (1)

«و اکثر ایشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه مشرک اند»

اما با همه این اوصاف، به مدح اقلیت پرداخته و فرموده است:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» (2)

«و از بندگان من اندکی سپاسگزارند»

و همچنین آیه:

«وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (3)

«جز عده ی کمی به او ایمان نیاوردند»

و ایضا این آیه:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» (4)

«به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و اینها بس اندک اند»

و آیات پرشمار دیگر.

خلاصه اینکه، در بین این همه عباد رنگارنگ خدا، فقط عده ی قلیل و اندکی هستند که مسیرشان روشن و نهایت کارشان سعادت است و همچنین در بین این همه راه های گوناگون، فقط یک راه است که به مقصد و مقصود منتهی می شود.

از اینجا به خوبی معلوم می شود که عبارت "صراط های مستقیم" نه تنها به دلیل محال بودن تعدد نزدیکترین خط بین دو نقطه، ایراد عقلی دارد؛ بلکه با الهام پذیری از تعالیم ناصواب صوفیه، در تضادی آشکار با تعالیم و حیانی قرآن کریم هم می باشد.

اگر بنا بود که همه شریعت ها و یا همه قرائت های از یک دین، صحیح باشد؛ پس ارسال رسل، امری بیهوده و عبث بوده و صد البته که چنین سخنی با حکمت پروردگار حکیم سنخیت ندارد.

ص: 20

1- یوسف / 106

2- سبأ / 13

3- هود / 40

4- ص / 24

هیچ نبی و پیامبری، عمل به شریعت پیامبر قبل از خویش را مُجْزِی ندانسته و خود را کامل کننده آن معرفی نموده است؛ بلکه عده ای از انبیاء با پیروان انبیای قبل مباحله کرده(1)

و از خدا خواسته اند که هرکدام را که باطل است نابود نماید و این معنایش آن است که حق، متعدد نیست و نخواهد بود.

اختلافات مردم

از اولین روزی که بشر پا بر زمین گذاشت و در حالی که تعداد انسان ها هنوز به اندازه انگشتان یک دست نرسیده بود؛ اختلاف و دوگانگی در بین ایشان به جایی رسید که یکی دست به خون دیگری آلوده ساخت و بنای دشمنی را نهادینه کرد.

از همان روز تا به حال، همواره انسان ها در دسته های مختلف و عقاید گوناگون، در این دنیای فانی زندگی کرده اند و آنچه که مسلم است آن است که قطعا یکی از این گروه ها و نحله ها، حق بوده و دیگران محکوم به بطلانند.

آخر چگونه می توان پذیرفت که هم هاییل حق باشد و هم قابیل، هم موسی و هم فرعون، هم ابراهیم و هم نمرود، هم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم ابوسفیان؟! این منطقی قرآن است که از بین انسان های خلق شده، گروهی اهل نجات بوده و سایرین بر هلاکت باشند:

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا * مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»(2)

«و هیچ یک از شما نخواهد بود مگر آنکه وارد دوزخ می شود و این بر پروردگارت مسلم و حتمی است. سپس پرهیزکاران را نجات می دهیم و ستمکاران را که به زانو در افتاده اند در دوزخ رها می کنیم.»

و از بین این آفریدگان فقط گروهی بر هدایتند:

ص: 21

1- مباحله یعنی چند نفر در حق یکدیگر نفرین کرده و از خدا بخواهند هر کدام را که باطل است نابود کند. معروف ترین مباحله ها جریان مباحله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسیحیان می باشد که در آیه 61 سوره آل عمران بدان اشاره شده است.

2- مریم / 71-72

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (1)

«و از کسانی که آفریده ایم گروهی به حق هدایت کرده و به حق دآوری کنند»

و همچنین، این مشیت قطعیه پروردگار است که در بین عباد، اختلاف باشد که اگر او نمی خواست و قدرت اختیار را از بندگان سلب می نمود همه بر یک راه و سبیل حرکت می کردند:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (2)

«و اگر خدای تو می خواست، مردم را یک گروه قرار می داد؛ ولی ایشان همواره در اختلاف خواهند بود.»

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَسَأَلْنَا عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (3)

«و اگر خدا می خواست شما را امتی واحد قرار می داد ولیکن هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و مسلماً از آنچه همواره انجام می دادید بازپرسی خواهید شد.»

در نتیجه؛ اختلاف در خلقت، ذاتی و جدانشدنی آن است و معنای اختلاف این است که یک دسته در صراط مستقیم است و دیگران در زمره مغضوب علیهم و یا ضالین می باشند.

ص: 22

1- اعراف / 181

2- هود / 118

3- نحل / 93

قرآن کریم درباره امت های گذشته نیز همین را فرموده است. عده ای بر حق و سایرین بر باطل بوده اند:

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» (1)

«همه اهل کتاب یکسان نیستند. از ایشان گروهی درستکار و رعایت کننده حق هستند که آیات خدا را در ساعاتی از شب در حال سجده می خوانند»

و آیه:

«مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (2)

«از اهل کتاب گروهی میانه رو هستند و بیشتر ایشان بدکردارند»

و این آیه:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (3)

«و از قوم موسی امتی هستند که به حق، هدایت کرده و به حق داوری کنند.»

و همچنین این آیه ی کریمه:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» (4)

«و در هر امتی پیامبری برگزیدیم که به ایشان بگوید خدا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید؛ پس گروهی را خدا هدایت کرد و گروهی نیز سزاوار گمراهی شدند.»

از این آیه فهمیده می شود که تمام پیامبران در بین مردم مأموریت داشتند تا به ایشان

ص: 23

1- آل عمران / 113

2- مائده / 66

3- اعراف / 159

4- نحل / 36

بگویند خدا را پرستیده و از عبادت طاغوت اجتناب کنند؛ ولی فقط گروهی این دعوت را پذیرفته و نجات یافتند. با دقت در معنای این آیه، اینگونه فهمیده می شود که در واقع دعوت همه انبیاء به صراط مستقیم بوده؛ زیرا در جای دیگر، عبادت خدا و اجتناب از طاغوت را صراط مستقیم نامیده است:

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (1)

«ای بنی آدم! آیا با شما پیمان بستیم که شیطان را عبادت نکنید چرا که او دشمن آشکار شماست و مرا پرستید که این راه مستقیم من است.»

پس انبیای الهی مبعوث شدند تا مردم را به راه مستقیم دعوت کنند؛ ولی فقط گروهی از ایشان به این راه نورانی هدایت شده و دیگران ره گمراهی را طی نمودند. لذا از بین امت موسی و عیسی نیز فقط دسته ای اهل نجاتند و هرگز اینگونه نیست که همه ایشان هدایت یافته باشند.

فرقه های یهود

اشاره

آنطور که بعضی از اهل فن، احصاء کرده اند بزرگترین فرقه های یهود چهار دسته اند که سامره، عنانیه، عیسویه و یوذعانیه نام دارند.

سامره

«قومی هستند که در کوه های بیت المقدس و شهرهای اطراف مصر ساکن بوده و تسلیم نبوت موسی و هارون و یوشع بن نون شده اند ولی نبوت سایر انبیاء پس از ایشان را نمی پذیرند و معتقدند که تنها یک پیامبر دیگر خواهد آمد که موسی به رسالتش بشارت داده است. این دسته خود به فرقه های متعددی چون دوستانی و کوستانی و... متکثر شده است.» (2)

ص: 24

1- یس / 60 و 61

2- الملل و النحل / 220

عَنَانِيه

«اینها گروهی هستند که در اعیاد و احکام روز شنبه با سایر یهودیان اختلاف دارند و از خوردن پرندگان و ماهی ها اجتناب می کنند. ایشان عیسی را به عنوان مردی که مواعظ نیکویی داشته می پذیرند؛ ولی نبوتش را انکار می کنند. اینها نیز فرق متعددی دارند.» (1)

عیسویه

«منسوب به ابوعیسی، اسحاق بن یعقوب اصفهانی هستند که در زمان منصور می زیسته و ادعای اعجاز و کرامات داشته است. ایشان تمام ذبیح را حرام می دانند و بلکه از خوردن هر موجود زنده ای اجتناب می کنند چه پرنده باشد و چه چرنده، و در هر شبانه روز ده مرتبه نماز می خوانند و در بسیاری از احکام با دیگر یهودیان مخالفت می کنند.» (2)

يُودُعَانِيه

«که به یودعان هم‌دانی منتسب اند و از جمله اعتقادات ایشان آن است که تورات را ظاهر و باطنی است و بر این باورند که اکثر یهودیان با تأویلات تورات مخالفت کرده اند.» (3)

این چهار دسته اصلی خود به گروه های متعدد تبدیل می شوند که در روایات پیش رو ایشان را هفتاد و یک فرقه شمرده اند.

فرقه های مسیحیت

اشاره

مسیحیان نیز به دسته های متشکلی تقسیم شده اند که عمده ایشان ملکائیه، نسطوریه، یعقوبیه و بوطینوسیه می باشند.

ملکائیه

«که بیشترین اهل روم را تشکیل می دهند آنهایی هستند که معتقدند کلمه با عیسی اتحاد یافته و اراجیفی به هم می بافند که حاجتی به ذکر آنها نیست.» (4)

ص: 25

1- الملل و النحل / 217

2- الملل و النحل / 218

3- الملل و النحل / 219

4- الملل و النحل / 224

نسطوریه

«یاران نسطور حکیم اند که در زمان مأمون ظهور یافت. اعتقاد ایشان بر آن است که عیسی از حیث ناسوت یعنی جسم مادی بر دار رفت؛ ولی از جهت لاهوتی چون خدا بود دردی بر او وارد نشد.»(1)

یعقوبیه

«ایشان معتقدند که عیسی همان خداست ولی به صورت جسم در آمده و گوشت و خون دارد.»(2)

بوطنوسیه

«این فرقه بر این باورند که خدا یکی است و عیسی فرزند مریم است و خدا او را فرزند خویش نامیده به جهت ثنای او نه اینکه واقعا عیسی پسر خداست.»(3)

در روایاتی که پس از این خواهد آمد فرقه های ایشان را هفتاد و دو فرقه ذکر کرده اند.

خلاصه اینکه از زمان خلقت آدم تاکنون هیچ قومی نیامده و هیچ پیامبری در بین امتی مبعوث نشده مگر آنکه شیطان بین آنها اختلاف و پراکندگی ایجاد کرده است و البته همواره اهل حق در اقلیت بوده و در خوف و ترس، روزگار سپری کرده اند.

اختلاف در امت اسلام

قرآن کریم در آیات نورانی خویش، سخن از سنتی به میان آورده که لازم است در باب آن اندیشه شود و آن سنت، شباهت این امت است با امم سالفه و پیش از خود در آنچه که بر سر ایشان آمده و وقایعی که برای آنها رخ داده است.

خدای متعال در آیه ای از آیات قرآن فرموده است:

«فَهَلْ يُنظَرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»(4)

ص: 26

1- الملل و النحل / 226

2- الملل و النحل / 228

3- ضیاء العالمین 2 / 233

4- فاطر / 43

«پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.»

و همچنین فرموده است:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» (1)

«سوگند به سرخی کنار افق به هنگام غروب خورشید، و سوگند به شب و آنچه را که {از موجودات پراکنده در خانه ها و لانه ها} جمع می کند و سوگند به ماه، هنگام بدرِ کامل که شما حالی را پس از حالی طی می کنید. {و چون امت های پیشین بر همان منوال خواهید بود.}»

روایتی که شیعه و سنی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در توضیح این آیه نقل کرده اند این است که آن حضرت فرموده اند:

«به تحقیق که شما نیز عینا به سنت امت های گذشته مبتلا خواهید شد به صورتی که حتی اگر ایشان در سوراخی وارد شدند شما نیز داخل آن خواهید شد.» (2)

و امام صادق (علیه السلام) نیز از جد بزرگوار خویش نقل فرموده اند که:

«هر چه در امت های پیشین بوده مانندش در این امت واقع خواهد شد قدم به قدم و مو به مو.» (3)

دقیقا آنچه که از مسلمانان به وضوح دیده می شود آن است که وحدت امت اسلام، پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) متلاشی شده و پیروان این آیین، به فرقه های پرشماری متکثر گردیده اند. فرقه هایی که چه بسا سایرین را تکفیر کرده و یا دست کم، دین و آئین ایشان را مجزی و مکفی نمی دانند.

ص: 27

1- انشقاق / 16- 19

2- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: لَتَأْخُذَنَّ كَمَا أَخَذَتِ الْأُمَّمُ مِنْ قَبْلِكُمْ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَشِبْرًا بِشِبْرٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَّكَ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ. تفسير قمی / 718 و بحار الانوار 8 / 28 و مسند احمد حنبل 125 / 4

3- عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ. کمال الدین 2 / 400 و بحار الانوار 10 / 28

به گواهی تاریخ، ریشه این اختلاف عمیق، به رفتارهای عده‌ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عدم پیروی ایشان از آن بزرگوار، نشأت گرفته و اولین دسته بندی‌ها و تفرقه اندازی‌ها در زمان حیات همان حضرت صورت گرفته است.

در معتبرترین کتب همه فرقه‌ها روایتی از آخرین روزهای زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که علاوه بر تبیین موضوع فوق، عرق شرمساری را تا قیامت بر پیشانی آزادمردان نشانده و روی تاریخ را تا ابد، سیاه ساخته است.

قضیه از این قرار است که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر وفات بودند به کسانی که دور بستر ایشان مجتمع بودند فرمودند: «قلم و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم تا پس از من گمراه نشوید» پس عمر بن الخطاب کلام الهی آن بزرگوار را قطع کرده و با بی ادبی گفت: «قرآن ما را بس است این مرد را رها کنید که هزیان می گوید.» پس عده‌ای گفتند حق با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و عده‌ای از عمر جانب داری کرده و گفتند حق با عمر است و بدین ترتیب در کنار بستر ایشان نزاع در گرفت. (1)

به گفته شهرستانی که خود از فرقه‌ی سنی‌ها است این اولین اختلافی بود که در امت واحده پدیدار شد. (2)

اما این بساط تفرقه، زمانی به طور کامل گسترده، و این تنور اختلاف، هنگامی به تمام قوت، مشتعل شد که نبی رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفتند و عده‌ای فرصت طلب در سقیفه بنی ساعده برای

ص: 28

1- عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَجَعُهُ قَالَ " ائْتُونِي بِكِتَابٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوهُ بَعْدَهُ". قَالَ عُمَرُ بْنُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا فَأَخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ. قَالَ قَوْمُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ". فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَبَيْنَ كِتَابِهِ. صحيح بخاری کتاب العلم باب 39 ح 114 و عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ لَمَّا خَضِرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوهُ بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَأَخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَأَخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوهُ بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): قَوْمُوا». قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ. صحيح بخاری کتاب المرضی باب 17 ح 5669 و عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمَ الْخَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعُهُ الْحَصَى. فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَمَا يَوْمَ الْخَمِيسِ قَالَ اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ. فَقَالَ: «ائْتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوهُ بَعْدِي». فَتَنَازَعُوا وَمَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٌ. وَقَالُوا مَا شَأْنُهُ أَهْجَرَ. صحيح مسلم کتاب الوصیه باب 6 ح 4319

2- فأول تنازع وقع في مرضه عليه الصلاة والسلام فيما رواه الإمام أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري بإسناده عن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال: «ائتوني بدواة وقرطاس أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعدي» فقال عمر: «إن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قد غلبه الوجع حسبنا كتاب الله وكثر اللغط.» فقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): «قوموا عني لا ينبغي عندي التنازع.» الملل والنحل / 22

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین تعیین کردند و این انتخاب، با مخالفت بنی هاشم، عده ای از اصحاب و به ویژه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مواجه شده و امت یکپارچه اسلام بدین سبب و با هیزم کشی ها و اسقاط جنین ها فرقه فرقه شده، عده ای با سقیفه موافقت کرده و عده ای بر بیعت غدیر با حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) استوار ماندند.

همانطور که می بینید از اول، دیگران به دنبال تفرقه بوده اند و ایشان وحدت را شکسته و امت را فرقه فرقه کرده اند.

فرق امت اسلام

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) در روایات فراوانی این تفرقه را پیش بینی کرده و از متفرق شدن مسلمانان به دسته های متعدد، سخن گفته اند که به عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می شود:

«امام صادق (علیه السلام) از پدرشان از جدّ بزرگوارشان حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می فرمایند که فرمودند: امت موسی (علیه السلام) پس از او هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه آنان اهل نجات و هفتاد فرقه ی ایشان اهل دوزخ و آتش اند و امت عیسی (علیه السلام) بعد از او هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه ی آنان، اهل نجات و هفتاد و یک فرقه اهل آتش اند و این امت نیز پس از من، هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه ی آنان، اهل نجات و هفتاد و دو فرقه دیگر در آتش اند.» (1)

این روایت با کمی اختلاف در لفظ در منابع سنی ها هم موجود است.

ترمذی و احمد حنبل و ابوداود که از بزرگان ایشان هستند همگی از ابوهزیره نقل کرده اند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که فرموده اند:

«قوم یهود به هفتاد و یک و یا هفتاد و دو فرقه و قوم نصاری نیز به همین تعداد، متفرق شدند و امت من نیز به هفتاد و سه گروه، متفرق خواهد شد.» (2)

ص: 29

1- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) يَقُولُ إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى (علیه السلام) افترقت بعده على إحدى وسبعين فرقةً فرقةً منها ناجيةٌ وسبعون في النارِ و افترقت أمةُ عيسى (علیه السلام) بعده على اثنتين وسبعين فرقةً فرقةً منها ناجيةٌ وإحدى وسبعون في النارِ وإن أمتي ستتفرق بعدي على ثلاثٍ وسبعين فرقةً منها ناجيةٌ و اثنتان وسبعون في النارِ. خصال / 585 و بحار الانوار 4 / 28

2- سنن ترمذی. کتاب الایمان. باب 18 / 712 و مسند احمد 3 / 319 ح 8620 و سنن ابوداود ح 4596

«این حدیث را بزرگان سنی ها چون ترمذی و ابن حبان و حاکم نیشابوری و سیوطی صحیح شمرده اند.»(1)

در روایاتی که از اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) به دست ما رسیده، توضیح بیشتری نسبت به اقسام این فرقه ها داده شده است؛ مثلا در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده که به رئیس یهودیان (رأس جالوت) فرمودند:

«شما به چند فرقه تقسیم شدید؟ او گفت به فلان تعداد. امام فرمودند: غلط گفتم! پس رو به مردم کرده و فرمودند: به خداوند قسم! اگر مسند قضاوت برایم می گذاشتند میان اهل تورات با توراتشان و میان اهل انجیل با انجیلشان و میان اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می کردم. همانا یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که هفتاد گروه ایشان در آتش و یک فرقه اهل نجاتند و این دسته همان هایی هستند که یوشع بن نون، وصی حضرت موسی (علیه السلام) را تبعیت کردند و نصرانیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه از آنان اهل آتش اند و یک فرقه ایشان در بهشت هستند و اینها همان هایی هستند که شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) را تبعیت کردند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که هفتاد و دو فرقه آنها در آتش و یکی در بهشت است که ایشان همان هایی هستند که از وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تبعیت کردند (و به خود اشاره کردند) سپس فرمودند: سیزده فرقه از اینان ولایت ما را قبول دارند و دوستی و محبت مرا ادعا می کنند؛ ولی با این حال، دوازده گروه از ایشان در جهنم هستند و یکی در بهشت است.»(2)

در این حدیث نورانی فرقه های هلاک شده را به دو دسته تقسیم کردند؛ اول: شصت

ص: 30

1- سنن ترمذی/712 و صحیح ابن حبان 140/14 و مستدرک حاکم نیشابوری 128/1 و جامع الصغیر سیوطی 2/20
2- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ عَلِيٍّ كَمْ افْتَرَقْتُمْ عَلَيَّ كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةً فَقَالَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) كَذَبْتَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ النَّاسِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوْ ثَبَّتَ لِي الْوَسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَ صَيِّ مُوسَى (عَلِيهِ السَّلَامُ) وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَيَّ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَ صَيِّ عِيسَى (عَلِيهِ السَّلَامُ) وَ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَيَّ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَ صَيِّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ. احتجاج 140/ و بحار الانوار 4/28

فرقه که ادعای دوستی مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ندارند و دوم: دوازده فرقه که مدعی دوستی ایشان هستند. حدیث دیگری به همین مضمون از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در کتاب کافی شریف آمده که می فرمایند:

«قوم یهود بعد از موسی (علیه السلام) هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه از آنان در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در آتش اند و نصرانیان بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند که یک فرقه در بهشت و هفتاد و یک فرقه در آتش اند و این امت نیز بعد از پیغمبرشان، هفتاد و سه فرقه شدند که هفتاد و دو فرقه در آتش، و یک فرقه در بهشت خواهند بود و از میان هفتاد و سه فرقه، سیزده گروه، مدعی ولایت و دوستی ما هستند که دوازده دسته ایشان در آتش، و تنها یکی از آنان در بهشت خواهد بود و دوازده فرقه به همراه شصت فرقه ی دیگر در آتش خواهند بود.» (1)

سند این روایت به این صورت است: محمد بن یحیی از ابن عیسی از ابن محبوب از جمیل بن صالح از ابو خالد کابلی از وجود نورانی حضرت باقرالعلوم (علیه السلام).

«محمد بن یحیی که از مشایخ کلینی است و بسیار موثق است. ابن عیسی هم یعنی احمد بن محمد بن عیسی اشعری که از او تعبیر به "شیخ القمیین و فقیههم" شده و در اعلی مرتبه وثاقت است. جناب حسن بن محبوب نیز که بسیار جلیل القدر و ثقه و از اصحاب اجماع است. جمیل بن صالح نیز از وجوه شیعه و در کتب رجالی توثیق شده است و در نهایت جناب ابو خالد کابلی که از حواریون حضرت سجاد (علیه السلام) شمرده شده است.» (2)

با این حساب، این روایت علاوه بر اینکه در کتاب معتبر کافی ذکر شده، از نظر رجالی نیز صحیح السند است؛ پس در نتیجه، اصل این خبر هم از نظر شیعیان و هم از نظر سنی ها صحیح بوده و در اصلاح، قطعی الصدور است.

ص: 31

1- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: صَدَّرَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا قَالَ أَمَّا الَّذِي فِيهِ شُرَكَاءُ مُشَاكِسُونَ فَلَأَنَّ الْأَوَّلَ يُجْمَعُ الْمُتَفَرِّقُونَ وَلَا يَتَّهَى وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَمَّا رَجُلٌ سَلَمٌ رَجُلٍ فَإِنَّهُ الْأَوَّلُ حَقًّا وَ شَيْعَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْيَهُودَ تَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ تَفَرَّقَتِ النَّصَارَى بَعْدَ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ تَفَرَّقَتِ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً تَنْجَلُ وَ لَا يَتَّهَى وَ مَوَدَّتْنَا اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ سِتُّونَ فِرْقَةً مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فِي النَّارِ. کافی 8 / 224 و

بحار الانوار 13/28

2- رجال کشی و رجال نجاشی و جامع الرواة اردبیلی

خلاصه‌ی روایت این شد؛ امت اسلام به هفتاد و سه فرقه، تقسیم خواهند شد که سیزده فرقه‌ی ایشان ادعای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را داشته؛ ولی نهایتاً فقط یک دسته از ایشان، نجات می‌یابند و هفتاد و دو فرقه که دوازده گروه ایشان، مدعی ولایتند هلاک خواهند شد.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد برای شناخت راه حق، باید راه باطل را هم بشناسیم و برای شناخت فرقه‌ی ناجیه، باید نسبت به فرقه‌های دیگر نیز آشنایی داشته باشیم و با شنیدن عقاید همه‌ی فرقه‌ها، دریابیم که چه کسی ناجیست و چه کسی هلاک شده و در آتش خواهد بود.

نکته‌ی مهم اینکه تمام فرقه‌های هلاک شده، در یک چیز با هم مشترک اند و قطعاً فرقه‌ی ناجیه از ریشه با همه‌ی آنها اختلافی اساسی دارد.

اگر بگوییم فرقه‌ی ناجیه، در ولایت، با سایر فرقه‌ها اختلاف دارند اشتباه گفته‌ایم؛ زیرا دوازده فرقه‌ی دیگر هم که در زمره‌ی هلاک شونده‌گان اند، ادعای ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دارند، حال سوال اینجاست که تفاوت فرقه‌ی ناجیه با سایر فرقه‌ها در چیست؟

ما به زودی به این سوال پاسخ خواهیم داد ان شاء الله.

پیش از ورود به اصل مبحث، لازم است مطلب مهمی را در اینجا بررسی کنیم.

عده ای از افراد، مدعی ضعف سند روایاتی شده اند که پیش از این، چند نمونه ی آن، از پیش نظر شما گذشت و به نام حدیث افتراق، در صدد بیان پراکنده شدن امت، به هفتاد و سه فرقه و نجات یافتن تنها یک فرقه از ایشان است. در پاسخ به این اشکال به چند نکته ی مهم توجه فرمایید:

1. این پیش بینی معصومانه با آنچه که ما در عالم واقع می بینیم، مطابقت داشته و ما عینا این افتراق امت را با چشم خویش، مشاهده می کنیم. آیا غیر از این است که سال های متمادی است که یک فرقه، رهپویان دیگر فرقه ها را تکفیر می کنند؟

2. بر اساس آیاتی از قرآن که پیش از این گذشت، از بین تمام فرقه ها، تنها یک فرقه، نجات خواهد یافت و آن هم، گروهی است که در صراط مستقیم قرار داشته و عقلا و نقلا، صراط مستقیم فقط بر یک راه، صدق می کند؛ پس این روایت، با آیات نورانی قرآن کریم، یگانگی دارد.

3. همانطور که در صفحات قبل بیان شد، این حدیث شریف با سندی بس قوی در کتاب شریف کافی که از کتب اربعه ی شیعه می باشد، نقل شده است.

4. اگر اشکال کننده، برای جلب رضایت فرق اهل سنت، چشمش را بر حقایق بسته و سعی در انکار و ردّ حدیث افتراق دارد، باید به او بگوییم که این روایت به وفور در کتب روایی ایشان موجود، و خود بر صحت آن تأکید ورزیده اند.

صاحبان صحاح و مُسندها و مؤلفان کتب ملل و نحل اهل سنت، همگی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند که فرموده اند: «امت من به هفتاد و سه گروه، تقسیم می شوند که یک گروه، در بهشت و هفتاد و دو فرقه در دوزخ، خواهند بود»

ابی داود(1)،

احمد بن حنبل(2)، ابن ماجه(3)، حاکم

نیشابوری(4)، محمد بن حسن شیبانی(5)،

ص: 33

1- سنن ابی داود 3/198

2- مسند احمد 3/145

3- سنن ابن ماجه 2/364

4- مستدرک حاکم 1/128

ترمذی (1)، شهرستانی (2) و سیوطی (3) عده ای از بزرگان ایشان اند که این حدیث را البته با اختلاف در لفظ با روایت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ابوهریره، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، صدی بن عجلان، عبد الله بن عباس، عبد الله بن عمر، عبد الله بن عمرو بن عاص، عمرو بن عوف مزنی، عوف بن مالک اشجعی، عویمر بن مالک، معاویه بن ابی سفیان و واثله بن اسقع روایت کرده اند.

بزرگان ایشان در مقام درایة الحدیث نیز، به صحت آن، اذعان کرده اند و به عنوان نمونه، کسانی چون: ناصر الدین البانی که می نویسد: «این حدیث، ثابت بوده و شکی در آن نیست» (4) و نیز علامه مناوی که تصریح به تواتر آن دارد (5) و حاکم نیشابوری که بعد از نقل این حدیث می گوید: «سندهای این حدیث به حدی است که با آن می توان اقامه حجت نمود.» (6) همگی اقرار به صحیح السند بودن آن کرده اند. ترمذی نیز این حدیث را صحیح می داند (7).

و حتی ذهبی ناصبی هم که بسیاری از روایات را مردود دانسته و تضعیف کرده است، حدیث مذکور را تأیید نموده است. (8)

1. این روایت با پیام دین و روح روایات، همخوانی دارد. برای توضیح بیشتر در اینجا از باب نمونه، به تعدادی از این همخوانی ها اشاره می کنم:

الف: حدیث ثقلین

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «ای مردم! همانا من در میان شما دو شیء گرانبها قرار می دهم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترتم، که همان اهل بیت من می باشند.» (9)

ص: 34

1- الدر المنثور 2/284

2- الملل و النحل / 20

3- صحیح ترمذی 5/26

4- سلسله الأحادیث الصحیحه 1 / 361

5- فیض القدیر 2 / 21

6- المستدرک علی الصحیحین 1 / 361

7- سنن ترمذی 5 / 25

8- تلخیص المستدرک 1 / 44

9- کمال الدین: 1/64 و سنن نسائی 5/45 و صحیح مسلم / حدیث 2408 مسند احمد حنبل 18/114

در این حدیث شریف که با سند های صحیح در مصادر فریقین وارد شده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها فرقه نجات یافته از گمراهی را کسانی معرفی می کنند که متمسک به قرآن و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده و از این راه به سعادت دائمی نائل آیند.

ب: حدیث سفینه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «آگاه باشید! همانا مَثَل اهل بیتم در میان شما، همانند کشتی نوح است در قومش، هر کسی که بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کسی که از آن بازماند، غرق شده و هلاک شود.» (1)

این حدیث که با سند صحیح و به حدّ تواتر، و در کتاب های شیعه و سنی وارد شده، دلالت دارد بر این که تنها فرقه ای اهل نجات اند که به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از او پناه برده، و آنان را امام و مقتدای خود قرار دهند.

ج: حدیث امان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «ستارگان، نگه دارنده ی اهل زمین از غرق شدن هستند. و اهل بیت من، امان امت من از اختلاف اند؛ پس هرگاه، گروهی از عرب، با اهل بیتم مخالفت کنند بین آنها اختلاف افتاده و در نتیجه در زمره حزب ابلیس قرار می گیرند.» (2)

در این حدیث شریف و صحیح السند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را به منظور پرهیز از اختلاف و تفرقه و ضلالت، به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) دعوت کرده، و پیروان اهل بیت را فرقه و گروه ناجی برمی شمارند.

د: احادیث بشارت بر شیعیان امام علی (علیه السلام)

بزرگان فریقین نقل می کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «ای علی! تو و شیعیانت رستگاران روز قیامت هستید.» (3)

ص: 35

1- وسائل الشیعه 27/34 و مستدرک حاکم 3/151

2- کفایه الاثر / 29 و مستدرک حاکم 3 / 149 و الصواعق المحرقة / 152

3- امال طوسی / 551 و درالمنثور 6/379

در این حدیث و احادیث دیگر که به این مضمون از آن حضرت وارد شده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرقه ی شیعه را تنها فرقه ای معرفی کرده اند که در روز قیامت رستگار و اهل بهشت اند.

1. حدیث افتراق، همواره مورد توجه علمای بزرگ شیعه بوده و عده ی کثیری از ایشان، کتاب هایی درباره ی آن، به رشته ی تحریر درآورده اند.

مرحوم آقابزرگ طهرانی در کتاب "الذریعة" برخی از آثار عالمان شیعه با این موضوع را معرفی کرده است مانند:

"الفرقة الناجية، اثر شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی، معاصر محقق کرکی.

"رسالة أصولية في إثبات مذهب الفرقة الناجية من بين الفرق الإسلامية، اثر شیخ جعفر کاشف الغطاء.

"إثبات الفرقة الناجية، اثر محمدحسن شریعتمدار استرآبادی پسر محمدجعفر شریعتمدار استرآبادی.

"إثبات الفرقة الناجية و أنهم الشيعة الإمامية، اثر سید حسین بن علی بن أبی طالب الحسینی الهمدانی.

"إثبات الفرقة الناجية، اثر خواجه نصیرالدین طوسی.

"الصوارم الماضية في الفرقة الناجية، اثر سید محمد مهدی حسینی قزوینی حلی.

"الفرقة الناجية؛ اثر سید شبر موسوی(1)

اگر این حدیث شریف در نزد بزرگان از اعتبار کافی برخوردار نبود کسانی چون خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جعفر کاشف الغطاء، وقت گرانبهای خویش را برای تألیف اثر پیرامون آن صرف نمی کردند.

امیدوارم که این شش نکته، پاسخ کسانی را که در صدد تضعیف حدیث افتراق هستند را داده باشد و شبهه ای که در این باب مطرح کرده اند را از ذهن ها بزدايد. ان شاء الله

ص: 36

اشاره

منابعی که ما از آنها برای شناخت و معرفی فرقه های اسلامی بهره می گیریم از این قرار است:

1. کتاب ملل و نحل تألیف عبدالکریم شهرستانی متوفای سال 549 هجری که از علمای سنی بوده و ما بیشتر مطالب شصت گروه اول که معتقدین به سقیفه و خلافت ابوبکر هستند را از این کتاب عتیق نقل می کنیم؛ زیرا وی خود از ایشان است و همکیشان خویش را بهتر می شناسد.

قابل ذکر است که این کتاب، یک کتاب کامل در مورد فرقه های اسلامی و غیراسلامی است، و بزرگان همه ی فرقه بدان استناد می کنند.

2. کتاب المقالات و الفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری متوفای سال 301 هجری است که از بهترین مصادر موجود در این زمینه است.

3. کتاب فرقه الشیعه تألیف جناب حسن بن موسی نوبختی که از بزرگان قرن سوم هجری می باشد نیز از مصادر این تحقیق است.

نتیجه ی تفرقه ی امت واحده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، تبدیل آن به هفتاد و سه فرقه است که این فرقه ها آنطور که خواهد آمد، در یک تقسیم بندی جامع، به دو دسته ی کلی تقسیم می شوند. گروه اول؛ کسانی که پایبند به اصول سقیفه اند و گروه دوم؛ آنهایی که پایبند به اصول غدیر خم اند.

دسته ی اول: معتقدین به سقیفه

اشاره

این دسته، یعنی شصت فرقه از مسلمانان، معتقد به سقیفه هستند یعنی امام و خلیفه را منصوب از جانب خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانند.

اکثر ایشان بر این باورند که خلیفه ی اول، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، ابابکر و بعد از او عمر و سپس عثمان است و بعد از او در سایر خلفا با هم اختلاف دارند؛ البته بعضی از گروه های اندک و مضمحل از ایشان، ممکن است شخص دیگری را خلیفه ی اول بدانند که بدان اشاره خواهد شد.

مهمترین خصلت این دسته آن است که رأی بشری را در تعیین خلیفه و امام، صائب و جایز می دانند.

ناگفته نماند که این فرقه ها بعضی با بعضی دیگر در برخی از اعتقاداتشان مشترک هستند؛ ولی اختلافاتی هم دارند که باعث می شود اساساً از هم جدا شده و به عنوان یک فرقه ی جداگانه به حساب آیند.

ص: 38

فصل اول: دسته هایی از ایشان که در ذیل نام معتزلیه باهم مجتمع اند

اشاره

اساس مذهب ایشان عقلگرایی و در اصطلاح، آزاداندیشی است و از آن روی که اعمال بندگان را در اختیار خودشان می دانند به قدریه هم خوانده می شوند اگر چه نام های دیگری چون اصحاب العدل و التوحید و یا العدلیه(1) نیز بر ایشان اطلاق می گردد.

ایشان بر این باور، اتفاق نظر دارند که قرآن، مخلوق است و خدا در دنیا رؤیت نشود و عباد در اعمالشان مختارند و اگر بنده ای مرتکب کبیره ای شد و بدون توبه از دنیا رفت مستحق خلود در آتش جهنم است(2)

... ایشان خود چندین فرقه اند که به ذکر ایشان می پردازیم:

1- واصلیه

مؤسس این فرقه، واصل بن عطا متوفای سال 110 هجری می باشد. اینان معتقدند کسی که گناه کبیره می کند نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه حال او بین این دو حالت است.

ص: 39

1- الملل و النحل /49

2- الملل و النحل /49

و همچنین معتقدند که در جنگ جمل، هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هم عایشه هر دو خطاکار بودند و هیچ شهادتی در هیچ مسئله ای از امام علی (علیه السلام)، عایشه، طلحه و زبیر قبول نیست و هیچکدام از ایشان به این دلیل که با هم جنگیدند عادل نیستند.

«عثمان و قاتلینش هم هیچ کدام خوب نبودند، و اگر دو نفر به یکدیگر فحش بدهند هیچ کدام عادل نیستند و اگر دو گروه مسلمان هم با یکدیگر بجنگند هیچکدام عادل نیستند.»⁽¹⁾

بزرگ این فرقه، یعنی واصل بن عطا به دلیل اینکه مخرج حرف (ر) را نداشته و از تلفظ این حرف عاجز بوده بر این رأی بوده است که می توان قرآن را به غیر الفاظ خودش قرائت کرد و نظر خودش و پیروانش این بوده است که قرآن را می توان به معنا خواند و الفاظش را تغییر داد و به همین دلیل مثلاً به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتن «بسم الله السميع العليم» جایز است!

در تاریخ آمده است که چون از او خواستند تا سوره توبه را بخواند به دلیل اینکه حرف (ر) در آن سوره مکرر آمده است آیات وحی ربّانی را تغییر داده و اینگونه خواند:

«عهد من الله و نبیه الی الذین عاهدتم من الفاسقین فسیحوا فی البسیطه هلالین و هلالین.»⁽²⁾

در حالی که آیه ی قرآن کریم اینگونه است:

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»⁽³⁾

به جای کلمه براءت، عهد گفته است و به جای رسول، نبی آورده است، مشرکین را فاسقین خوانده، و ارض را بسیطه، اربعة اشهر را هلالین و هلالین قرائت کرده، و در واقع، تمامی لغاتی که حرف (ر) داشته است را تغییر داده است.

ص: 40

1- الملل والنحل / 54

2- ضیاء العالمین 2 / 265

3- توبه / 1-2

2- هَذِيلِيه يَ ا هَذِيلِيه

ایشان یاران ابو هذیل عَلاف می باشند و در ده قاعده با دیگر معتزلیان اختلاف دارند که عمده آنها مسائلی فلسفی و عقلانی است اما نزدیکترین سخن ایشان به حق آن است که اعتقاد دارند زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نخواهد بود و آن حجت باید از ارتکاب گناهان کبیره معصوم باشد. (1)

3- نَظَامِيه

این فرقه، یاران ابراهیم بن یسار نظام هستند. گفته شده که ظاهراً امامت دوازده امام را (نه خلافت ایشان را) قبول دارند؛ ولی به کتب فلسفه مبتلا شده و در کلامشان خلط بسیار است تا جایی که گفته اند خدا اصلاً قدرت انجام کار قبیح را ندارد و نمی تواند عذاب اهل جهنم را کم یا زیاد کرده و همینطور درباره ی اهل بهشت نیز ناتوان است!

او کاری را می تواند انجام دهد که بداند صلاح است و بر کاری که صلاح بندگان نیست قدرت ندارد. خدا را به صفت اراده نمی توان موصوف ساخت و حقیقت انسان، همان نفس است که بدن، آلت آن است. و معتقدند که بشر، قادر است که سوره ای چون قرآن از حیث بلاغت و نظم بیاورد.

از جمله باورهای ایشان این است که ابوبکر و عمر و عثمان همگی قابل ایراد و انتقادند و در طول حکومتشان ظلم هایی مرتکب شده اند و همچنین می گویند که بر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم اشکالاتی وارد است. (2)

4- خَابِطِيه يَ ا حَدِيثِيه

یاران احمد بن خابط و فضل الحدیثی هستند که از جمله نظرات ایشان آن است که خلیق را دو پروردگار است یکی قدیم که همان باری تعالی است و دیگری مُحدَث که عیسی بن مریم است! و در روز قیامت، حضرت عیسی (علیه السلام) متولّی حسابرسی بندگان است و عقائدی در باب عیسی شبیه نصارا دارند و اعتقاد به تناسخ نیز در زمره ی تفکرات ایشان است.

ص: 41

1- الملل و النحل / 55

2- الملل و النحل / 58

از نظر ایشان، تناسخ اینگونه است که اگر کسی از دنیا رفت با صورتی دیگر به دنیا برمی‌گردد، اگر اعمالش خوب بوده به شکلی پسندیده و اگر بد بوده به صورتی ناپسند چون صور حیوانات، و این قصه همواره ادامه خواهد داشت. (1)

5- بشریه

اصحاب بشر بن معتمرند که اعتقاد دارند بر اینکه خدا اگر بخواهد می‌تواند ظالم باشد و اگر کسی از گناه کبیره ای توبه کرد و دو مرتبه آن را تکرار نمود مستحق عقوبت بر گناه اول هم می‌باشد و عقایدی از این قبیل. (2)

6- معمریه

مریدان معمر بن عباد سلمی هستند که از جمله اعتقادات ایشان این است که خدا فقط اجسام را می‌آفریند ولی اعراض (رنگ‌ها و بوها و...) از اختراعات اجسامند. بیشتر نظرات ایشان با تمایل به فلاسفه متأثر از ایشان است. (3)

7- مرداریه

مؤسس این فرقه، عیسی بن صبیح، ملقب به مردار است. از جمله اعتقادات ایشان این است که خدا اگر بخواهد می‌تواند دروغ بگوید و ظلم کند که در چنین حالتی خدای ظالمی خواهد بود (سبحانه و تعالی) و مردم قادرند که کتابی چون قرآن از حیث فصاحت بیاورند. (4)

8- نمامیه

ایشان مریدان نمامه بن اشرس اند و از جمله عقائد ایشان این است که کفار و مشرکین و یهود و نصاری و اطفال مؤمنین، در روز قیامت تبدیل به خاک شده و از بین می‌روند و اراجیفی از این قبیل. (5)

ص: 42

1- الملل و النحل / 63

2- الملل و النحل / 67

3- الملل و النحل / 68

4- الملل و النحل / 70

5- الملل و النحل / 72

این فرقه که اصحاب هشام بن عمرو هستند، انسان را همه کاره ی عالم می دانند.

اینان می گویند: این خداوند نیست که دل ها را به یکدیگر مهربان می کند؛ بلکه این مردم اند که قلوب را به هم نزدیک می کنند و این خداوند نیست که در دل های مردم، ایمان را قرار می دهد؛ بلکه ایمان را خود مردم در دلهایشان جای می دهند.

یکی دیگر از اعتقاداتشان این است که می گویند: امامت در دوران فتنه و اختلاف، منعقد نمی شود؛ به این معنی که مردم در شرایط فتنه، امام ندارند و البته این سخن گزاف ایشان، تعریضی به امامت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و می خواهند اثبات کنند که در زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چون فتنه و اختلاف وجود داشت و مردم بر سر عثمان، دچار چند دستگی بودند؛ پس امامت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) منعقد نخواهد شد. (1)

10- جاحظیه

ایجاد کننده این فرقه، عمرو بن بحر جاحظ نام دارد. شهرستانی معتقد است که مذهب ایشان بعینه همان مذهب فلاسفه است مگر آنکه میل ایشان به طبیعیات بیش از تمایلشان به الاهیات است.

در اعتقاد ایشان، اهل جهنم همواره در عذاب نار، جاودان نخواهند بود؛ بلکه به مرور زمان به طبیعت آتش تبدیل می شوند و آتش ایشان را به خودش جذب می نماید؛ پس عذاب برای ایشان لذیذ خواهد شد. (2)

11- خیاطیه و کعبیه

این دسته هم یاران ابوالحسین خیاط و ابوالقاسم کعبی هستند. ایشان معتقدند که خدا صفتی به نام اراده ندارد. (3)

ص: 43

1- الملل و النحل / 73

2- الملل و النحل / 76

3- الملل و النحل / 77

اصحاب ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی هستند که از جمله اعتقادات ایشان آن است که اگر کسی گناه کبیره ای انجام داد نه مؤمن است و نه کافر و اگر در همین حال بمیرد در عذاب جاودان خواهد بود. (1)

13- معتزله بغداد

علامه فتونی گروه دیگری از معتزله را نام می برد که ایشان را معتزله بغداد می نامد. بزرگان ایشان کسانی چون زمخشری و ابن ابی الحدید و قاضی عبدالجبار هستند که از جمله عقایدشان اقرار به عصمت همه ی انبیاء (علیهم السلام) و همچنین افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر جمیع صحابه می باشد.

این دسته از معتزلیان، بر گمراهی معاویه تصریح کرده و معتقدند که خلافت، حق حضرت امیر (علیه السلام) بوده ولیکن خود، بر خلافت آن سه متخلف، راضی بوده اند و در نظر ایشان، امر امامت با مساله سلطنت و حکومت، دو مقوله منفک از هم است که در این صورت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان آن سه نفر، امام مردم در امر دین بوده اند و برای حکومت هم سزاوارتر؛ ولی چون به زعم ایشان از حکومت آن سه نفر راضی بوده اند، حکمرانی آنها خللی نداشته است. (2)

ص: 44

1- الملل و النحل / 78

2- ضیاء العالمین / 273

اشاره

این دسته که دقیقاً در تقابل با معتزله هستند حقیقت اعمال را از بندگان نفی کرده و همه ی کارها را منتسب به ذات پاک الهی می دانند. پیروان این اندیشه، همگی در اصل سلب اختیار از انسان، مشترک اند؛ ولی عده ای در قله افراط، هیچ اختیاری برای انسان قائل نبوده و عده ای با کمی میانه روی در اعتقاد به جبر، برای انسان قدرتی را می پذیرند که البته تأثیری بر آن متصور نیستند.

1- جهیمیه

ایشان پیروان جهیم بن صفوان می باشند که در اعتقاد به جبر، بسیار محکم بود و در آخر هم جان خویش را بر سر این عقیده اش نهاد. برخی از باورهای ایشان از این قرار است:

خدا پیش از آفرینش، علمی به چیزی نداشت و انسان قادر به انجام هیچ عملی نیست؛ بلکه در همه اعمالش مجبور است و از خود اختیار و اراده ای ندارد و دیگر آنکه بهشت و جهنم پس از ورود بهشتیان و جهنمیان، از بین خواهند رفت و اراجیفی از همین قبیل (1).

ص: 45

2- نجاریه

مؤسس این فرقه، حسین بن نجار است. ایشان صفاتی چون علم، قدرت، اراده و حیات را از خدای سبحان، نفی می کنند! (1)

3- ضراریه

این فرقه توسط ضرار بن عمرو و حفص الفرد تأسیس شد. باور ایشان این است که خدا ماهیتی است که جز او کسی نمی داند و از عجائب اقوال ایشان این است که می گویند: انسان، حسّ ششمی دارد که با آن می تواند خدا را در بهشت ببیند و تمام افعال بندگان، حقیقتاً از آن خداست. در باب امام هم بر این باورند که امامت، منحصر در قریش نیست؛ بلکه امامت، حق کسی است که ضعیف تر باشد! (2)

4- اشعریه

علی بن اسماعیل اشعری که از نوادگان ابوموسی اشعری است پایه گذار این فرقه می باشد.

علاوه بر اینکه جبر در عقاید ایشان متبلور است معتقدند که هر موجودی قابلیت آن را دارد که دیده شود و چون خداوند متعال هم موجود است پس نتیجتاً قابل رؤیت است و دیگر اینکه عقل، چیزی را بر انسان واجب نمی کند؛ بلکه فهم همه واجبات از راه نقل، میسر است. و همچنین در باب امامت بر این نظرند که با رأی مردم منعقد می شود و هرگز نصّی بر آن وارد نشده است و درباره عایشه و طلحه و زبیر می گویند که از راه اشتباه خویش، برگشته و توبه کرده اند و این از عجایب اقوال ایشان است؛ چرا که هرگز خبری از توبه عایشه به ما نرسیده و عجیب تر اینکه طلحه و زبیر هر دو در جنگ کشته شدند و نمی دانم چه زمانی فرصت یافتند که توبه کنند؟! (3)

ص: 46

1- الملل و النحل / 87

2- الملل و النحل / 89

3- الملل و النحل / 93

این فرقه، خدا را به خلقتش تشبیه کرده (سبحانه و تعالی) و برای اثبات عقیده‌ی خویش، به تمام آیاتی که در آن، از صورت و دستِ خدا ... سخن گفته است استناد می‌کنند. بزرگان ایشان فراوانند که می‌توان به کهمس و مضر و احمد الهجیمی اشاره کرد. (1)

6- کرامیه

یاران محمد بن کرام هستند و خدا را جسمی می‌دانند که به خود قائم است و در واقع، ایشان مُجَسَّمه اند؛ یعنی خدا را جسم می‌پندارند. کرامیه معتقدند که خدا را می‌توان لمس کرد و با او دست داد و اگر کسی بنده خوبی باشد می‌تواند خدا را در دنیا و آخرت در آغوش بگیرد؛ حتی بعضی از بزرگان ایشان می‌گویند: ما همه‌ی اعضای خدا را دیده ایم به جز ریش و فرج او را! (2)

ایشان بر این اندیشه اند که خداوند، گوشت و خون دارد و ترکیبی از اعضاء و جوارح است؛ اما نه جسمی مانند سایر اجسام و نه خونی مانند دیگر خون‌ها؛ بلکه تو خالی و اجوف است، با موهایی فروری. و معتقدند وقتی طوفان نوح آمد، خداوند گریه کرد و آنقدر گریست که ملائکه به تسلای او شتافتند. (3) «سبحانه و تعالی عمّا یقولون علوا کبیرا»

نظر ایشان درباره امامت، آن است که با اجماع امت، منعقد شده و نصّی درباره‌ی امام وارد نشده است، و بر این باورند که در روی زمین، وجود دو امام، جایز است و برای این اندیشه خویش، چنین استدلال می‌کنند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عراق و معاویه در شام هر دو امام بوده اند! (4)

ص: 47

1- الملل و النحل / 102

2- ضیاء العالمین / 291

3- الملل و النحل / 107 و ضیاء العالمین 2/292

4- الملل و النحل / 112

این فرقه نیز معتقدند که بین خدا و عرش او از نظر مسافت به گونه ایست که اگر این فاصله با جواهرات پر شود به هم متصل شوند. (1)

ص: 48

اشاره

تمام کسانی که بر امام به حق، خروج کنند خارجی نامیده می‌شوند. ایشان خود، به دسته‌های گوناگون و عقاید رنگارنگ، تقسیم شده‌اند که در ذیل، به نام و شمه‌ای از عقایدشان اشاره می‌شود.

1- محکمه

بزرگان این فرقه عبدالله بن کواء و چند تن دیگر از جمله حرقوص بن زهیر، معروف به ذوالثدیه می‌باشند.

اینان همان‌هایی هستند که بر خلیفه بلافضل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) خروج کرده و با ایشان جنگیدند. از نظر ایشان، امام با رأی مردم تعیین می‌شود و اگر از راه حق و عدالت، عدول کرد، عزل و قتلش واجب است.

این فرقه ی ضاله، عثمان را مطرود دانسته و درباره‌ی حضرت مولا علی (علیه السلام) سخنان ناشایست بر زبان جاری می‌کنند و آن مظهر ایمان را معاذ الله کافر می‌دانند. (1)

ص: 49

2- ازرقه

اصحاب نافع بن ازرق اند و معتقدند که قاتل امام علی (علیه السلام) کار درستی انجام داده است و این آیه در شأن او نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (1)

«و بعضی از مردم جان خویش را برای رضای خدا می فروشند»

و عایشه، عثمان و ابن عباس، کافر بوده اند و می گویند: هر کسی که به سمت ما مهاجرت نکند کافر است و قتل بچه های ایشان نیز جایز می باشد.

ایشان سنگسار را از دین حذف کرده و می گویند: هر حکمی از قرآن را که نمی فهمیم از ما ساقط است و می گویند: کفر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بعثت، مجاز است و می گویند که شیطان، عارفی بزرگوار است و تنها مشکلش آن است که مرتکب یک گناه کبیره شده است. (2)

3- نجدات

این فرقه را نجده بن عامر پایه گذاری کرده است. پیروان این نحله بر این اعتقادند که اگر کسی یک بار به نامحرم نگاه حرام کرد و یا یک بار دروغ گفت و بدان مصر بود، مشرک می شود؛ ولی اگر زنا و دزدی کرد و شراب نوشید، بدون اینکه بر آن مصر باشد مشرک نخواهد شد! ایشان تقیه را در همه جا و لو در قتل نفس جایز می شمردند. (3)

4- بیهسیه

این گروه، یاران ابی بیهس بن جابر می باشند. نظر ایشان آن است که محرمات الهی تنها آنهایی است که در آیه یکصد و چهل و پنج سوره ی انعام (4)

آمده و ما سواى آنها همه چیز بر انسان حلال است. (5)

ص: 50

1- بقره/207

2- الملل و النحل / 118

3- الملل و النحل / 120

4- قُلْ لَا أُجِدُّ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «بگو در آنچه به من وحی شده است بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی

یابم مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند یا [قربانی ای که] از روی نافرمانی [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی [به خوردن آنها] ناچار گردد قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است.»

5- الممل و النحل / 122

5- عجارده

پیشوای این فرقه عبدالکریم بن عجرد است. ایشان سوره یوسف را از قرآن نمی دانند؛ بلکه آن را قصه ای می پندارند که در قرآن وارد شده و می گویند: «لا يجوز أن تكون قصة العشق من القرآن» یعنی محال است که خدا داستانی عشقی در قرآن ذکر کرده باشد! (1)

6- صلتیه

پایه گذار این فرقه نیز عثمان بن ابی صلت است. (2)

7- میمونیه

یاران میمون بن خالد که معتقدند خدا را در معصیت عبادش، مشیتی نیست و ازدواج با دخترِ دختر و دخترانِ پسرانِ برادر و خواهر جایز است! (3)

8- حمزیه

اصحاب حمزه بن ادرك هستند و اعتقاد دارند که وجود دو امام در یک زمان واحد ممکن است. (4)

9- خلفیه

پیروان خلف خارجی هستند که تمایل به جبر دارند. (5)

10- اطرافیه

رئیس ایشان، شخصی است به نام غالب بن شاذک که معتقدند اگر کسی به آنچه که از دین را می داند عمل کند ترک آنچه را که نمی داند بر او جایز است. (6)

ص: 51

1- الملل و النحل / 124

2- الملل و النحل / 124

3- الملل و النحل / 125

4- الملل و النحل / 125

5- المملل و النحل / 125

6- المملل و النحل / 126

11- شعیبیه

مؤسس این فرقه، شعیب بن محمد است و از جمله عقائد عجیب ایشان این است که خدا خالق اعمال انسان هاست و انسان، مسئول خیر و شر آن است. (1)

12- حازمیه

یاران حازم بن علی هستند و معتقدند که درباره حضرت علی (علیه السلام) باید توقف کرده نه دوستش داشت و نه از او به وضوح تبری جست. (2)

13- ثعلبیه

ایشان یاران ثعلبه بن مشکان اند. (3)

14- اخنسیه

مریدان اخنس بن قیس می باشند که ازدواج زن مسلمان با مرد مشرک را به شرط اینکه از یک قوم باشند جایز می شمارند. ایشان دزدی پنهانی و شبیخون را حرام می دانند. (4)

15- معبدیه

ایشان پیروان معبد بن عبدالرحمن اند. (5)

16- رشیدیه

ایشان اصحاب رشید طوسی هستند. (6)

17- شیانیه

این فرقه توسط شییان بن سلمه تأسیس شد و عقیده ایشان علاوه بر آنچه در خوارج مشترک است، بر جبر می باشد و معتقدند که خدا هیچ نمی دانست تا آنکه خود برای خودش علم و دانشی آفرید. (7)

1- الملل و النحل / 126

2- الملل و النحل / 126

3- الملل و النحل / 127

4- الملل و النحل / 127

5- الملل و النحل / 128

6- الملل و النحل / 128

7- الملل و النحل / 129

18- مکرمیه

مؤسس این فرقه، مکرم بن عبدالله عجلی است و بر این باورند که تارک الصلاه، کافر است؛ بلکه هرکسی که گناه کبیره ای انجام دهد محکوم به کفر است. (1)

19- بدعیه

اصحاب یحیی بن اصدام اند و معتقدند اگر کسی بگوید: "من ان شاء الله مؤمن هستم" در ایمانش شک دارد؛ بلکه لازم است بگوید من قطعا اهل بهشتم و مؤمن هستم. (2)

20- اباضیه

این فرقه را عبدالله بن اباض پایه گذاری کرده است. اینان از خوارج عمان هستند، و معتقدند که غیر از آنها همه مسلمانان، کافرند؛ ولی ازدواج با ایشان جائز و ارث بردن از آنها مشروع است و البته می گویند: کشتن و اسیر کردنشان حرام است مگر آنکه در جنگی که قبل از جنگیدن با آنان اتمام حجت شود کشته و یا اسیر شوند که در این صورت می توان آنان را کشت و مالشان را مصادره کرد. آنها معتقدند همه ی کشورهای اسلامی به جز خانه ی سلطان، کشور اسلام است و به خلاف سایر فرقه ها امام شان را هم امیرالمؤمنین نمی خوانند. (3)

21- یزیدیه

پیروان یزید بن انیسه هستند و بر این باورند که خدا به زودی رسولی از مردم عجم بر خواهد انگیخت و کتابی به او خواهد داد و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را نسخ خواهد نمود! (4)

22- صفریه

این فرقه را زیاد بن اصفیر پیشوایی نموده و بر این عقیده اند که ترک نماز و امثال آن که حدی برایش در شریعت تعیین نشده باعث خروج از دین و کفر است. (5)

ص: 53

1- الملل و النحل / 129

2- الملل و النحل / 130

3- الملل و النحل / 131

4- الملل و النحل / 133

5- الملل و النحل / 133

یاران سنان خارجی هستند که بر این باورند که خدا تا چیزی را نیافریند بدان علمی ندارد! (1)

24: حارثیه

این فرقه نیز توسط حارث اباضی تأسیس شده است. (2)

ص: 54

1- ضیاء العالمین 2/301

2- ضیاء العالمین 2/302

اشاره

کلمه ارجاء که ریشه‌ی لغت مرجئه است به دو معناست؛ اول به معنی تأخیر و دوم به معنی امید و رجاء دادن به کسی.

در اینکه وجه تسمیه مرجئه به این نام چه بوده و به چه حکمتی ایشان را مرجئه نامیده‌اند، نظریات مختلفی گفته شده است؛ مانند اینکه گفته‌اند: ایشان را به این نام می‌خوانند؛ زیرا این فرقه، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از ابوبکر و عمر و عثمان، مؤخر می‌دانند و آن سه کس را بر مولای عالمیان، مقدم می‌دارند و یا اینکه معتقدند کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب شده در این دنیا نباید عقوبت شود و حکمش تا آخرت به تأخیر می‌افتد، که این دو نظر با معنای اول لغت ارجاء، سازگار می‌باشد.

و یا اینکه به ایشان مرجئه می‌گویند؛ چرا که بر این باورند که اگر کسی ایمان داشته باشد گناه به او آسیبی نمی‌زند و این نظریه با معنای دوم، مناسب‌تر است. یکی از بزرگان مرجئه، ابوحنیفه می‌باشد. (1)

مرجئه با اینکه در اصول، با هم مشترک‌اند؛ ولی خود به فرقه‌های متعددی تقسیم می‌شوند که در ذیل، به آنها اشاره خواهد شد.

ص: 55

1- یونسیه

اصحاب یونس بن عود اند که معتقدند ایمان، یعنی شناخت خدا و ترک تکبر در برابر وی و دوست داشتن قلبی او و برای ایمان غیر از این اوصاف شرطی چون طاعت و عبادت نیست. (1)

2- عبیدیه

پیروان عبید مکتب هستند که می گویند: به جز شرک همه گناهان بخشیده خواهد شد و برای خدای متعال، صورتی چون صورت انسان ها می پندارند. (2)

(تعالی الله عما یقولون)

3- عسانیه

امام این فرقه، عسان کوفی است و بر این باورند که اگر کسی بگوید: می دانم که خدا طواف کعبه را واجب کرده؛ اما نمی دانم همین کعبه یا اینکه شاید کعبه ای در هند باشد که منظور او بوده است، مؤمن می باشد و خللی در ایمانش نیست! (3)

4- ثوبانیه

یاران ابو ثوبان اند. ایشان امامت را در غیر قریش جایز دانسته و تحصیل آن را به اجماع امت، مشروط کرده اند و عقیده دارند که خلود در آتش جهنم محال است و با عدل خدای متعال سازگار نیست. (4)

5- تومنیه

این فرقه پیروان ابو معاذ تومنی هستند. نظر ایشان این است که ایمان، ترکیبی از معرفت، تصدیق، محبت و اخلاص است. (5)

ص: 56

1- الملل و النحل / 137

2- الملل و النحل / 137

3- الملل و النحل / 138

4- الملل و النحل / 140

5- الملل و النحل / 140

6- صالحیه

این گروه، تابعان صالح بن عمر می باشند. کیش ایشان، ترکیبی از جبر و ارجاء است. اینان معتقدند که عبادتی جز ایمان، وجود ندارد لذا نماز را عبادت نمی دانند. (1)

7- غیلانیه

این دسته نیز مریدان ابی مروان بن غیلان هستند. باور ایشان این است که اگر خداوند در روز قیامت از گناه بنده ای بگذرد باید گناه همه ی مؤمنین را عفو کند و اگر کسی را از آتش جهنم خارج کند باید همه را از آتش نجات دهد. (2)

ص: 57

1- الممل و النحل / 141

2- ضیاء العالمین / 2 / 305

اشاره

این فرقه‌ها نیز در اعتقاد به سقیفه و یا راه و روش آن برای تعیین امام، با گروه‌هایی که پیش از این بر شمردیم اشتراک دارند و با وجود آنکه عده‌ای چون شهرستانی، تلاش نموده‌اند تا ایشان را در زمره‌ی شیعیان به حساب آورند؛ ولیکن انصافاً چنین نبوده و به فرق سنی شبیه‌ترند تا شیعه.

1- کیسانیه یا مختاریه

بعضی این دورا از هم منفک نموده و دو فرقه دانسته‌اند؛ ولی پس از بررسی در پیشینه و عقاید ایشان به این نتیجه رسیدیم که این دو نام در واقع برای یک فرقه است که گاهی کیسانیه و گاهی مختاریه نامیده شده است.

کیسان، غلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و نزد محمد حنفیه شاگردی کرده است. به گفته‌ی سعدبن عبدالله اشعری، کیسان ابوعمره حاکمان پیش از حضرت علی (علیه السلام) را کافر می‌دانست و می‌گفت که جبرئیل بر مختار فرود می‌آید و از طرف خدا برای او وحی می‌آورد؛ ولی مختار او را نمی‌بیند. (1)

فرقه کیسانیه برای محمد حنفیه ادعاهای بزرگی کرده و مقامات عجیبی بیان کرده‌اند. بعضی به تناسخ اعتقاد داشته، بعضی به حیات

ص: 59

جاودانی محمد حنفیه باور داشته و در نظر ایشان دین، یعنی اطاعت از امامشان و شاید به همین دلیل در انجام عبادات سستی می ورزیده اند. (1)

اکثر ایشان همان یاران مختار ثقفی بوده اند که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) گفته شده است که وی محبت شیخین (2) را در دل داشته است (3) و گرچه ظاهراً او و بعضی از خواصش به امامت بلا فصل حضرت امیر (علیه السلام) معتقد بوده اند؛ ولی سایر اصحاب و سپاهیان وی از او در عقایدش پیروی نمی کرده اند و گفته شده که علت شهرت ایشان به تشیع، بغض

ص: 60

1- الملل و النحل / 143

2- یعنی ابابکر و عمر

3- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: يَجُوزُ النَّبِيُّ الصِّرَاطَ يَتْلُوهُ عَلِيٌّ وَ يَتْلُو عَلِيًّا الْحَسَنُ وَ يَتْلُو الْحَسَنَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا تَوَسَّطُوهُ نَادَى الْمُخْتَارُ الْحَسَنَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي طَلَبْتُ بِتَارِكَ فَيَقُولُ النَّبِيُّ لِلْحَسَنِ (عليه السلام) أَجِبْهُ فَيَنْقُضُ الْحُسَيْنُ فِي النَّارِ كَأَنَّهُ عِقَابٌ كَاسِرٌ فَيُخْرِجُ الْمُخْتَارَ حُمَمَةً وَ لَوْ شِئَ عَنْ قَلْبِهِ لَوَجِدَ حُبَّهُمَا فِي قَلْبِهِ.» تهذيب 1 / 467 ترجمه: از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمودند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پل صراط عبور می کنند در حالی که در پی ایشان حضرت علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) می باشند. پس چون به میانه پل می رسند مختار، امام حسین (علیه السلام) را صدا می زند و می گوید: «من خونخواه تو بودم» پس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت اباعبدالله (علیه السلام) می فرماید: «او را اجابت کن» پس آن حضرت چون عقابی داخل آتش شده و مختار را که خاکستر شده است از جهنم خارج می کنند. همانا اگر قلبش شکافته شود محبت آن دو نفر در آن یافت می شود.» و «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِشَفِيرِ النَّارِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَيَصِيحُ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيَنَادِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا أَغْنِي فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيَنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ أَغْنِي أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكَ قَالَ فَيَنْقُضُ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ عِقَابٌ كَاسِرٌ قَالَ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ مَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْمُخْتَارُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ عَذَّبَ بِالنَّارِ وَ قَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبَيْهِمَا شَيْءٌ لَأَكْبَهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِمَا.» بحار الانوار 339/45 ترجمه: از سماعه روایت است که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمودند: «موقعی که روز قیامت فرا می رسد، پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین و حسنین صلی الله علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد. شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد می زند: یا رسول الله به فریادم برس! ولی پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جوابی به او نخواهند داد. پس سه مرتبه فریاد می زند: یا امیرالمؤمنین به فریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نخواهند داد. سپس سه مرتبه فریاد می زند: یا حسین بفریادم برس!، من قاتل دشمنان تو می باشم. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امام حسین (علیه السلام) می فرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین (علیه السلام) پس از این جریان نظیر عقاب شکاری به فریادش رسیده و او را از آتش نجات می دهند. راوی می گوید: من به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم! آن شخصی که در آتش است کیست؟ فرمودند: مختار است. گفتم: برای چه در آتش معذب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین (علیه السلام) را کشته است؟! فرمودند: برای اینکه اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت. قسم به حق آن خدائی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق مبعوث کرد اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از محبت آنان باشد خدا ایشان را با صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد!

شدیدی بوده که از بنی امیه در دل داشته اند. از عبارات تاریخی اینگونه فهمیده می شود که کیسانیه و یا مختاریه گروهی بوده اند که خلافت دو متخلف اول را پذیرفته؛ ولی به فساد عثمان باور داشتند و پس از او به خلافت حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و پس از ایشان به خلافت حسنین (علیهما السلام) دل بستند و در نهایت، تسلیم امامت محمد حنفیه به عنوان مهدی و امام جاودان و زنده شده اند. (1)

2- هاشمیه

این فرقه، یاران ابوهاشم بن محمد حنفیه اند و در عقاید کیسانیه با ایشان موافقت مگر آنکه بر این باورند که محمد حنفیه از دنیا رفته و پسرش ابوهاشم، وصی اوست و امامت به او منتقل شده است. چون ابوهاشم فرزندی نداشته تا وصی او شود ایشان به چند دسته تقسیم شده اند؛ بعضی می گویند که ابوهاشم از دنیا رفته و امامت را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس یعنی نوه ابن عباس معروف منتقل کرده است! و این امامت در اولاد عباس جاری شد و به همین دلیل خلافت بنی عباس از جانب اوست و مشروع است. گروه دوم معتقدند که امامت به فرزند برادرش یعنی حسن بن علی بن محمد حنفیه منتقل شده است. دسته سوم قائلند که برادر ابوهاشم یعنی علی بن محمد حنفیه امام شده است. چهارمین گروه گمان می کنند که امامت از ابوهاشم به حضرت زین العابدین (علیه السلام) رسیده است! پنجمین ایشان اصلاً امامت را از اولاد حضرت امیر (علیه السلام) بیرون کرده و می گویند امامت از ابوهاشم به عربی نا آشنا به نام عبدالله بن عمرو کندی رسیده است. (2)

3- حناییه

بنیانگذار این فرقه حنان بن زید سراج است ایشان معتقدند که پس از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امامت به محمد حنفیه رسیده و مولای ما امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) مردم را به امامت او می خوانده اند و از عجایب اعتقادات ایشان آن است که

ص: 61

1- ضیاء العالمین 2/308 و فرق الشیعه/50

2- الملل و النحل / 147 و ضیاء العالمین 2 / 311 و فرق الشیعه / 56 و المقالات و الفرق / 79

می گویند: امام حسن (علیه السلام) از جانب او مردم را باطناً به سمت وی دعوت می کرده و حضرت حسین مظلوم (علیه السلام) نیز به اذن و فرمان او قیام فرموده اند! عمده دلیل حرفشان این است که می گویند: حضرت امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل به محمد فرمودند: تو پسر من هستی و پرچم را به دست او دادند. (1)

4- کربیه

مریدان ابوکرب ضریر هستند که به امامت محمد حنفیه اعتقاد داشته و قائلند به اینکه پس از دو متخلف اول، امام علی (علیه السلام) خلیفه هستند و بعد از ایشان محمد حنفیه است که او غائب و در کوه رضوی زنده است و یک پلنگ و یک شیر از او مراقبت می کنند و دو چشمه از عسل و شیر کنار اوست و روزی ظهور خواهد کرد. (2)

5- بیانیه

ایشان دسته ای هستند که امامت را از ابوهاشم بن محمد حنفیه به شخصی به نام بیان بن سمعان منتقل کرده اند و او همان کسی است که به الوهیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) معتقد بود. وی بر این گمان بود که قسمتی از خدا (یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)) در وجود او حلول کرده و به همین دلیل سزاوار امامت است. (3)

ص: 62

1- ضیاء العالمین 2/310

2- فرق الشیعه / 54 و المقالات و الفرق / 84

3- فرق الشیعه / 62 و الملل و النحل / 149

آشنایی اجمالی با زید و زیدیه

این فرقه‌ها نامشان را از زید، فرزند حضرت زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) گرفته‌اند. مادر زید، کنیز اهدایی مختار ثقفی به امام سجاد (علیه السلام) بود. (1)

او در زمان امام صادق (علیه السلام) در حالی که چهل و دو سال، بیشتر نداشت، در شب اول ماه صفر سال صد و بیست هجری در شهر کوفه بر ضد بنی امیه قیام نمود و سه روز بعد، در حالی که بیعت کنندگانش او را وانهادند، به شهادت رسید. (2)

پیروان او که به اندیشه‌ی قیام و انقلاب، معتقد بودند؛ پس از وی او را امام نامیده و به زیدیه معروف شدند. در منابع رجال شیعه، جناب زید، توثیق شده و او را با وصف جلیل القدر توصیف کرده‌اند. علامه امینی در کتاب مختصری که درباره‌ی زید نوشته، معتقد است که او در نزد تمام شیعیان، مقدس بوده و جهادش نزد ایشان مقبول است. (3)

ص: 63

1- بحار الانوار 46/169

2- مقاتل الطالبیین / 151 و تاریخ طبری 5/205

3- زید الشهید / 1

قیام او را مدح کرده و یا آن را از جانب امام (علیه السلام) مأذون دانسته و بر این عقیده اند که او از طرف امام صادق (علیه السلام) برای قیامش اذن داشته است و اکثر علمای شیعه، شخصیت او را و نه مشخصاً فعلش را مدح کرده اند؛ ولیکن انصافاً قضاوت، درباره ی قیام او در غایت اشکال و نهایت دشواری است.

علامه ی مجلسی درباره ی زید و قیامش می نویسد:

«بدان که اخبار و روایات در باب زید، گوناگون است. در بعضی از آنها گفته شده که وی ادعای امامت داشته که اگر چنین باشد کافر است و در روایات زیادی هم به این مطلب، تصریح شده که چنین نبوده است. عده ای نیز گفته اند که او باطنا برای قیامش از امام صادق (علیه السلام) اذن داشته گرچه حضرتش از روی تقیه در ظاهر او را نهی کرده اند و این سخن، بسیار بعید است.» (4)

همانطور که علامه ی مجلسی هم می فرماید، روایات، درباره ی زید، مختلف است و مرحوم آیه الله خوئی در کتاب رجالی خویش (5)

بیشتر روایاتی را که در ردّ زید و بیان ادعاهای باطل اوست، ذکر کرده و به جز روایت ابان که در سطور آینده خواهد آمد، همه را بر طبق مبنای رجالی خویش، تضعیف نموده و تلاش می کند که روایت ابان را هم به شکلی توجیه کند؛ ولی انصافاً پذیرش بیان او کمی تأمل برانگیز است.

بعضی از روایات، چون خبر صحیح السند ابان از امام صادق (علیه السلام)، در مذمت اوست. روایت چنین است که چون زید از مؤمن الطاق (از اصحاب امام صادق (علیه السلام)) می خواهد تا او را یاری کند، وی قیام او را رد کرده و نتیجه می گیرد که چون در خروجش از امام (علیه السلام) اذن ندارد؛ پس نهایت کارش هلاکت و دوزخ است و تمام استدلال های زید را به بهترین نحو ممکن، پاسخ می گوید و چون به خدمت امام صادق (علیه السلام) می رسد، آن بزرگوار نیز،

ص: 64

1- کفایه الاثر / 306

2- القواعد و الفوائد / 207 / 2

3- معجم رجال الحدیث / 7 / 358

4- مرآه العقول / 2 / 278

5- معجم رجال الحدیث / 8 / 358

سخن مؤمن الطاق را تأیید کرده و از کارش ابراز رضایت می کنند. (1)

در روایتی هم که جناب نعمانی نقل فرموده، ادعای امامت و مهدویت برای زید بن علی مطرح شده و وی را دروغگو نامیده اند (2) و در روایتی دیگر نیز که در کتاب کافی شریف البته با سندی نه چندان قوی نقل شده، امام (علیه السلام) قیام زید را رد کرده و این نکته ی مهم را که چه بسا او ادعای امامت داشته است را بیان فرموده اند.

متن حدیث کافی چنین است که: «زید به خدمت حضرت باقر العلوم (علیه السلام) رسیده و نامه های دعوت کوفیان را به خدمت ایشان عرضه می کند، همان نامه هایی که مردم کوفه به زید نوشته و از او خواسته اند تا قیام کرده و وعده ی یاری اش داده بودند. امام (علیه السلام) از او می پرسند: «آیا تو ایشان را به اینکار فراخوانده ای یا آنها بدون مقدمه، چنین درخواستی از تو کرده اند؟» زید می گوید: «بلکه ایشان به خاطر آنچه که در قرآن درباره وجوب مودت به ما و لزوم اطاعت از ما اهل بیت یافته اند به من نامه نوشته و از من دعوت کرده اند.» حضرت باقر (علیه السلام) به او می فرماید: «آن طاعت مفروضه ای که در قرآن آمده و مردم مأمورند تا از ما اطاعت کنند، شامل همه ما نمی شود؛ بلکه منظور، یکی از ما اهل بیت است که اطاعتش بر مردم لازم است؛ ولی مودتی که گفتمی برای همه ماست و باید همه ی ما اهل بیت را دوست داشته باشند... مراقب باش عجله مکنی که هرکاری در نزد خدا، وقت مشخصی دارد.» پس زید

ص: 65

1- عَنْ أَبَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) بَعَثَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَخْفٍ قَالَ فَاتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِمَّا أَتَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ خَرَجْتَ مَعَهُ قَالَ فَقَالَ لِي فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أَجَاهِدُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَأَخْرَجَ مَعِي قَالِ قُلْتُ لَا مِمَّا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أَتَرَعْبُ بِنَفْسِكَ عَنِّي قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنكَ نَاجٍ وَالْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَا تَكُنْ لِلَّهِ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنكَ وَالْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ الْخَوَانِ فَيَلْقِمُنِي الْبِضْعَةَ السَّمِينَةَ وَيَبْرُدُ لِي اللَّقْمَةَ الْحَارَّةَ حَتَّى تَبْرُدَ شَفَقَةً عَلَيَّ وَ لَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ إِذَا أَخْبَرَكَ بِالَّذِينَ وَ لَمْ يُخْبِرْنِي بِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النَّارِ لَمْ يُخْبِرْكَ خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَ أَخْبَرَنِي أَنِّي إِذَا قَبِلْتُ نَجَوْتُ وَ إِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يَبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمْ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ بَلِ الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا لَمْ لَمْ يُخْبِرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَ لَكِنْ كَتَمْتَهُمْ ذَلِكَ فَكَذَّبَ أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ قَالَ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ وَأُصَلَّبُ بِالْكُنَاسَةِ وَ إِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَ صَلْبِي فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَ مَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَ لَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكًا يَسْلُكُهُ. کافی 1 / 174

2- عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ لِي مَا وَرَاءَكَ فَقُلْتُ سُرُورٌ مِنْ عَمِّكَ زَيْدٍ خَرَجَ يَزْعُمُ أَنَّهُ ابْنُ سَبِيَّةٍ وَ هُوَ قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَّهُ ابْنُ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام): كَذَبَ لَيْسَ هُوَ كَمَا قَالَ، إِنْ خَرَجَ قُتِلَ. غيبت نعمانی 229/

غضب کرده و عرض می کند: «امام، کسی نیست که در خانه اش بنشیند و بین خود و مردم، پرده بیندازد و از جهاد دوری کند؛ بلکه امام کسی است که از دین، دفاع کرده و در راه خدا جهاد کند و مردم را از ظلم نجات دهد.» حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) که متوجه ادعای او برای امامت شدند با کلامی بسیار بلیغ و در کمال آرامش او را نهی کرده و پس از ذکر آیاتی چند از قرآن با چشمانی اشکبار به او می فرمایند: «به خدا پناه می برم که فردا در محله کناسه کوفه به دارت بیاویزند.» (1)

در روایت دیگر است که ابونضره گوید:

«چون هنگام درگذشت امام باقر (علیه السلام) فرارسید، فرزند خویش، حضرت صادق (علیه السلام) را طلبیدند تا به ایشان وصیت کنند. برادر آن حضرت، زید بن علی عرض کرد: آقا! اگر روش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را به کار می بردید گمان نمی کنم که مرتکب عمل بدی می شدید! (منظورش این

ص: 66

1- عن أبي جعفر (عليه السلام) أن زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) دخل على أبي جعفر محمد بن عليٍّ ومعه كُتُبٌ من أهل الكوفة يدعوته فيها إلى أنفسهم ويخبرونه باجتماعهم ويأمرونه بالخروج فقال له أبو جعفر (عليه السلام) هذه الكتب ابتداءً منهم أو جواب ما كتبت به إليهم ودعوتهم إليه فقال بل ابتداءً من القوم لمعرفتهم بحقنا وبقربتنا من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ولما يجدون في كتاب الله عز وجل من وجوب مودتنا وفرض طاعتنا ولما نحن فيه من الضيق والصنك والبلاء فقال له أبو جعفر (عليه السلام) إن الطاعة مفروضة من الله عز وجل وسنة أمضاها في الأولين وكذلك يجريها في الآخرين والطاعة لواحد منا والمودة للجميع وأمر الله يجري لأوليائه بحكم موصول وقضاء مفصول وحم مقضي وقدر مقدور وأجل مسمى لوقت معلوم فلا يستخفنا الذين لا يوفون إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئاً فلا تعجل فإن الله لا يعجل لعجلة العباد ولا تسبقن الله فتعجزك البليّة فتصرعك قال فعضب زيد عند ذلك ثم قال ليس الإمام منا من جلس في بيته وأرخى ستره وثبط عن الجهاد ولكن الإمام منا من منع حوزته وجاهد في سبيل الله حق جهاده ودفع عن رعيته وذبح عن حريمه قال أبو جعفر (عليه السلام) هل تعرف يا أخي من نفسك شيئاً مما نسبتها إليه فتجيء عليه بشاهد من كتاب الله أو حجة من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أو تضرب به مثلاً فإن الله عز وجل أحلّ حلالاً وحرم حراماً وفرض فرائضاً وصدّر أمثلاً وسنّ سنناً ولم يجعل الإمام القائم بأمره شبهة فيما فرض له من الطاعة أن يسبقه بأمر قبل محله أو يجاهد فيه قبل حلوله وقد قال الله عز وجل في الصيد لا تقتلوا الصيد وأنتم حرم أقتل الصيد أعظم أم قتل النفس التي حرم الله وجعل لكل شيء محلاً وقال الله عز وجل وإذا حللتم فاصطادوا وقال عز وجل لا تحلوا شئ عائر الله ولا الشهر الحرام فجعل الشهر عداً معلومة فجعل منها أربعة حراماً وقال فسيد يحوا في الأرض أربعة أشهر واعلموا أنكم غير معجزني الله ثم قال تبارك وتعالى فإذا انس لمخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم فجعل لذلك محلاً وقال ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله فجعل لكل شيء أجلاً ولكل كتاباً فإن كنت على بينة من ربك ويقين من أمرك وتبين من شأنك فشأنك وإلا فلا تزومنّ أمراً أنت منه في شك وشبهة ولا تتعاط زوال ملكك لم تنقض أكله ولم ينقطع مدها ولم يبلغ الكتاب أجله فلو قد بلغ مدها وانقطع أكله وبلغ الكتاب أجله لا ينقطع الفصل وتتابع النظام ولأعقب الله في التابع والمتبوع الذل والصغار أعوذ بالله من إمام ضلّ عن وقته فكان التابع فيه أعلم من المتبوع أتريد يا أخي أن تحيي ملة قوم - قد كفروا بآيات الله وعصوا رسوله واتبعوا أهواءهم بغير هدى من الله وادعوا للخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله أعيذك بالله يا أخي أن تكون غداً المصلوب بالكناسة ثم ارفضت عيناه وسالت دموعه ثم قال الله بيننا وبين من هتك سترنا وجحدنا حقنا وأفشى سرتنا ونسبنا إلى غير جدنا وقال فينا ما لم نقله في أنفسنا. كافي 1/356

بود که ای کاش مقام امامت را به من که برادر شما هستم واگذار می کردید!». حضرت فرمودند: برادر! امانت پروردگار را نمی توان به راه و رسم این و آن رفتار نمود. پیمانی است که خدا گرفته و دستوری است که پیشوایان قبل، از جانب خدای بزرگ داده اند.»(1)

و همچنین روایت است که: معتب گفت:

«کسی در خانه ی حضرت صادق (علیه السلام) را زد، رفتم پشت در دیدم زید بن علی است. امام به حاضرین فرمودند: «بروید داخل این اطاق و درب را ببندید و مبادا که صحبت کنید.» زید وارد شد و هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتند و مدتی با هم به مشورت پرداختند، بعد صدای آنها بلند شد و زید گفت: «جعفر! این حرف ها را رها کن. به خدا قسم! یا باید دستت را بدهی تا با تو (برای جهاد) بیعت کنم و یا این دست من، بیا و بیعت کن و گر نه به کاری وامی دارم تو را که طاقت آن را نداشته باشی! ترک جهاد کرده ای و خانه نشین شده، پرده را انداخته ای و از شرق و غرب برایت پول می فرستند.» حضرت صادق به او می فرمودند: «عمو! خدا تو را رحمت کند، خدا تو را بیامزد» پس زید گفت: «وعده ی ما صبح است و صبح به زودی خواهد آمد.» این را گفت و از خانه خارج گردید.»(2)

در پاره ای از اخبار، درباره ی بعضی از رفتارهای زید هم، مطالب عجیبی ذکر شده؛ مانند خبری از حنان بن سدیر که گوید:

«من در نزد حسین بن حسین بودم که سعید بن منصور از سران زیدیه وارد شده به او گفت: نظر تو درباره نبیذ (نوعی شراب) چیست؟ زید پیش ما می آشامید! گفت: من قبول نمی کنم که زید شراب می خورد. سعید گفت: نه! می خورد. حسین پاسخ داد: بر فرض که او

ص: 67

1- عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: لَمَّا احْتَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ (عليه السلام) عِنْدَ الْوَفَاةِ دَعَا بِابْنِهِ الصَّادِقِ (عليه السلام) لِيُعْهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ لَوْ امْتَثَلْتَ فِي تَمَثُّالِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (عليه السلام) لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أُنْتِيتَ مُنْكَرًا فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمَثُّالِ. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 40/1

2- مَعْتَبٌ قَالَ: فُرِعَ بَابُ مَوْلَايَ الصَّادِقِ (عليه السلام) فَخَرَجْتُ فَإِذَا بِزَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) لِيُجَلِّسَانِي إِذْ خُلُوا هَذَا الْبَيْتَ وَرُدُّوا الْبَابَ وَلَا يَتَكَلَّمُ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَلَمَّا دَخَلَ قَامَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَا وَجَلَسَا طَوِيلًا يَتَشَاوَرَانِ ثُمَّ عَلَا الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ زَيْدٌ دَعَا عَنْكَ يَا جَعْفَرُ فَوَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَمُدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ أَوْ هَذِهِ يَدِي فَبَايَعِنِي لَا تَعْبَتَكَ وَلَا كَلَّفَنَّاكَ مَا لَا تُطِيقُ فَقَدْ تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَأَخَذْتَ إِلَى الْخَفْضِ وَأَرْخَيْتَ السُّتْرَ وَاحْتَوَيْتَ عَلَى مَالِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ فَقَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) يَرَحْمَكَ اللَّهُ يَا عَمَّ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا عَمَّ وَزَيْدٌ يَسْمَعُهُ وَ يَقُولُ مَوْعِدُنَا الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ وَمَضَى... مناقب آل ابی طالب 225/4

هم خورده باشد، پیغمبر یا وصی پیغمبر که نیست، یکی از اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که احتمال دارد اشتباهی از او سر زده باشد.»(1)

در رجال کشی هم می نویسد که ابوالصباح گفت:

«سدیر پیش من آمده گفت: زید از تو بیزاری می جوید! ابوالصباح که مرد شجاعی بوده، می گوید: لباس پوشیده پیش او رفته و چون وارد شدم، سلام کرده و گفتم: شنیده ام گفته ای امام ها چهار نفرند که چهارمین ایشان، قائم است؟ زید گفت: صحیح است این سخن را گفته ام.»

گفتم: فراموش کرده ای که خودت در مدینه به من می گفتی: خداوند فرموده است: «هر که مظلومانه کشته شود اختیار انتقام خون او را به ولیش داده ایم»، و امام ها ولی دم (امام حسین (علیه السلام)) و واسطه بین مردم و خدایند. و خودت می گفتی که حضرت باقر (علیه السلام) اکنون امام است که اگر پیش آمدی شود در میان ما خانواده برای او جانشینی هست؟

ابوالصباح گفت: زید در مدینه خطبه های حضرت علی را از من یاد می گرفت و من به او می گفتم: فرموده اند به اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نیاموزید آنها از شما داناترند. زید (برای اینکه جوابی به من داده باشد) گفت: این حرف خودت را فراموش کرده ای که به من چنین می گفتی؟ در جوابش گفتم: البته هم اکنون در میان اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی هست که چنین است و نباید به او چیزی بیاموزی (منظورش حضرت صادق (علیه السلام) بوده است). ابوالصباح گفت: پس عزم سفر نموده خدمت حضرت صادق رسیدم و جریان صحبت خود را با زید به ایشان عرض کردم؛ فرمودند: به نظر تو اگر خدا زید را امتحان کرده و از میان ما خانواده، دو نفر با شمشیر قیام کنند از کجا تشخیص داده می شود که حق با کیست؟ (منظور امام این است که تنها قیام به شمشیر دلیل بر قائم آل محمد بودن نیست چنانچه دو نفر از اولاد پیغمبر اگر قیام کنند و مخالف یکدیگر باشند حق با کدامیک از آنها است؟ پس غیر از قیام به شمشیر که زید، آن را دلیل بر قائم بودن خود می دانست دلایل دیگری هم هست.) سپس فرمودند: به

ص: 68

1-1. عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَجَاءَ سَعِيدٌ بْنُ مَنصُورٍ وَكَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَ مَا تَرَى فِي النَّبِيِّ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ يَشْرَبُهُ عِنْدَنَا قَالَ مَا أَصَدَّقُ عَلَى زَيْدٍ أَنَّهُ شَرِبَ مُسْكِرًا قَالَ بَلَى قَدْ يَشْرَبُهُ قَالَ فَإِنْ كَانَ فَعَلَّ فَإِنَّ زَيْدًا لَيْسَ بِنَبِيِّ وَلَا وَصِيَّ نَبِيِّ إِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُحْطِي وَيُصِيبُ. رجال الكشي/350 و بحار الأنوار 46/194

خدا قسم! آن طور که زید گفته نیست، اگر خروج کند کشته می شود. ابوالصبح گفت در مراجعت از مدینه به قادسیه که رسیدم خبر شهادت زید را شنیدم.» (1)

از این قبیل روایات، زیاد است؛ گرچه روایات مدح زید، بیشتر از روایاتی است که او را مذمت کرده اند؛ مانند آن روایتی که شیخ صدوق از حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده که در نزد مأمون فرموده اند:

«زید بن علی از علمای آل محمد (علیهم السلام) بود که برای خدا خشمگین شد و با دشمنان او جهاد کرد تا به شهادت رسید. همانا پدرم موسی بن جعفر از پدرشان حضرت صادق (علیهما السلام) برایم نقل کردند که می فرمودند: «خدا عمومیم زید را رحمت کند، به تحقیق که مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد به عهدش وفا می نمود. همانا که او برای قیامش با من مشورت کرد و من به او گفتم که اگر دوست داری آن کسی باشی که در کناسه دارش می زنند هر کار که می خواهی بکن و چون زید از نزد جدم امام صادق (علیه السلام) بیرون رفت فرمودند: وای بر کسی که ندای او را بشنود و اجابتش نکند.»

مأمون به حضرت رضا عرض می کند که آیا زید از کسانی نبود که ادعای امامت کرده اند؟

امام (علیه السلام) فرمودند: «زید بن علی هرگز ادعای باطل نکرد و او باتقواتر از آن بود که چنین کند...» (2)

ص: 69

1- عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: جَاءَنِي سَدِيدٌ فَقَالَ لِي إِنَّ زَيْدًا تَبَرَّأَ مِنْكَ، قَالَ فَأَخَذْتُ عَلَيَّ نِيَابِي، قَالَ وَكَانَ أَبُو الصَّبَّاحِ رَجُلًا ضَارِبًا، قَالَ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ بَلِّغْنِي أَنَّكَ قُلْتَ الْأَيْمَةَ أَرْبَعَةَ ثَلَاثَةَ مَضُوءًا وَالرَّابِعَ هُوَ الْقَائِمُ! قَالَ زَيْدٌ هَكَذَا قُلْتُ، قَالَ، فَقُلْتُ لَزَيْدٍ هَلْ تَذْكُرُ قَوْلَكَ لِي بِالْمَدِينَةِ فِي حَيَاةِ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) وَأَنْتَ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَضَى فِي كِتَابِهِ: أَنْ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا، وَإِنَّمَا الْأَيْمَةُ وُلَاةُ الدَّمِ وَأَهْلُ الْبَابِ وَهَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْإِمَامُ فَإِنْ حَدَّثَ بِه حَدَّثَ فَإِنَّا خَلْفَاءُ، وَقَالَ، كَانَ يَسْمَعُ مِنِّي خُطْبَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَآذَا أَقُولُ: فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، فَقَالَ لِي أَمَا تَذْكُرُ هَذَا الْقَوْلَ فَقُلْتُ بَلَى فَإِنَّ مِنْكُمْ مَنْ هُوَ كَذَلِكَ، قَالَ، ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَتَهَيَّأْتُ وَهَيَّأْتُ رَاحِلَةً، وَمَضَيْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، وَقَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا جَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ زَيْدٍ، فَقَالَ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ابْتَلَى زَيْدًا فَخَرَجَ مِنَّا سَيفَانِ آخِرَانِ بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ أَيُّ السُّيُوفِ سَيْفُ الْحَقِّ، وَاللَّهُ مَا هُوَ كَمَا قَالَ، لَئِنْ خَرَجَ لِيَقْتُلَنَّ، قَالَ فَارْجَعْتُ فَانْتَهَيْتُ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ فَاسْتَقْبَلَنِي الْخَبْرَ بِقَتْلِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ. رجال الكشي/ 350 و بحار الأنوار 194/ 46

2- قال ابن أبي عبدون عن أبيه قال: لما حمل زيد بن موسى بن جعفر إلى المأمون وقد كان خرج بالبصرة وأحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرمة لأخيه علي بن موسى الرضا (عليهما السلام) وقال له يا أبا الحسن لئن خرج أخوك وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن علي فقُتِلَ ولولا مكانك مني لقتلته فليس ما أتاه بصغير فقال الرضا (عليه السلام) يا أمير المؤمنين لا تقس أخي زيدا إلى زيد بن علي فإنه كان من علماء آل محمد غضب لله عز وجل فجاهد أعداءه حتى قُتِلَ في سبيله ولقد حدثني أبي موسى بن جعفر (عليه السلام) أنه سمع أبا جعفر بن محمد بن علي (عليه السلام) يقول رحم الله عمي زيدا إنه دعا إلى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما دعا إليه ولقد استشارني في خروجه فقُلْتُ له يا عم إن رضيت أن تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشانك فلما ولي قال جعفر بن محمد ويل لمن سمع وأعينه فلم يُجِبْ فقال المأمون يا أبا الحسن أليس قد جاء فيمن ادعى الإمامة بغير حقها ما جاء فقال الرضا (عليه السلام) إن زيدا بن علي لم يدع ما ليس له بحق وإنه كان أنتهى لله من ذلك إنه قال ادعوكم إلى الرضا من آل محمد (عليهم السلام) وإنما جاء ما جاء فيمن يدعي أن الله تعالى نص عليه ثم يدعوا إلى غير دين الله ويضل عن سبيله بغير علم وكان زيدا والله ممن حوطب به هذه الآية وجاهدوا في الله حق

جِهَادِهِ هُوَ اجْتِنَابُكُمْ. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 1/249

و در روایت دیگر، حضرت صادق (علیه السلام) ضمن تقبیح قیام های سادات و ابراز عدم رضایت از آنها می فرماید:

«مگویند که زید قیام کرد؛ زیرا که او عالم و راستگو بود و مردم را دعوت به خود نمی کرد؛ بلکه آنها را به رضای آل محمد می خواند و اگر پیروز می شد قطعاً به وعده اش عمل می کرد.» (1)

به هر حال آنچه که مسلم است آن است که ائمه طاهرين (علیهم السلام) در شهادت زید، محزون و اندوهگین شده، بر او گریسته و برایش طلب رحمت کرده اند؛ ولی اینکه به او اذن جهاد و قیام داده باشند را ما از هیچ روایتی برداشت نکردیم و حتی روایت حضرت رضا (علیه السلام) که از جدّ بزرگوارشان امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند و مدرک بسیاری از علما برای اثبات مأذون بودن قیام زید است نه تنها از بیان اذن خالی است؛ بلکه إشعار به عدم اذن دارد، مخصوصاً آنجایی که امام به او می فرمایند اگر دوست داری آن کسی باشی که در کناسه دارش می زنند هر کار که می خواهی بکن. و آنجایی هم که می فرمایند: "وای به حال کسی که ندایش را بشنود و اجابتش نکند" شاید منظور، یاری او در حین نبرد باشد که دشمن ظالم، او را محاصره کرده و قطعاً اجابت مظلوم و یاری او بالاخص اگر از اولاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد لازم است.

در هر صورت، تردیدی نیست که حضرت صادق (علیه السلام) او را یاری نکردند و هیچ یک از یاران خویش را هم به نصرت او نفرستادند (2)؛ بلکه کسانی را هم که اراده ی خروج با زید را

ص: 70

1- عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: ... إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنْنَا فَانظُرُوا عَلَيَّ أَيَّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْقِضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فَحَنُّ نُسْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعِصِينَا الْيَوْمَ... كافي 264 / 8

2- عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: ذَكَرْنَا أَمْرَ زَيْدٍ وَ خُرُوجَهُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: عَمِّي مَقْتُولٌ إِنْ خَرَجَ فُقْتِلَ فَقَرُّوا فِي بُيُوتِكُمْ فَوَلَّى اللَّهُ مَا عَلَيْكُمْ بَأْسٌ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. بحار الانوار 47/148 ترجمه: «ابوبکر حضر می گوید: در خدمت حضرت صادق (علیه السلام) صحبت از خروج زید کردیم، فرمودند: عمویم کشته خواهد شد. اگر قیام کند کشته می شود شما در خانه های خود باشید که به خدا قسم هیچ اشکالی برای شما نیست. یکی از حاضرین گفت ان شاء الله.»

داشتند نهی می فرمودند(1) و این مهمترین دلیل بر مبهم بودن کار جناب زید است.

زید، هر که بود و هر چه کرد، خدایش رحمت کند؛ لکن پس از وی پیروانش او را امام خوانده و راهی جز راه ائمه طاهرين (عليهم السلام) برگزیدند و البته خود، نیز به فرقه های متعدد تبدیل شدند.

از جمله اعتقادات مشترک همه زیدیه آن است که عصمت را شرط امامت ندانسته و امامی را بعد از حسنین (عليهما السلام) معصوم نمی دانند(2) و امامان خویش را مجتهدی دانسته که ممکن است خطا کنند و به همین دلیل، ایشان را نیازمند تحصیل علم دانسته و علم لدنی را برای امام قبول ندارند و در عین حالی که علم را از شرایط امامت می دانند؛ ولی بر این باورند که لازم نیست اعلم مردم باشد(3)

پس امامت مفضول را با وجود شخص فاضل، جایز می دانند و معتقدند هر یک از سادات حسنی و یا حسینی می توانند به مقام امامت برسند؛ لذا امامت را موروثی نمی دانند و لقب امام را برای پیشوایان خویش به کار می برند و در بعضی از منابع ایشان، بیش از یکصد و ده امام برای ایشان تا به حال شمرده شده است(4)

همچنین معتقدند که از شرایط امام، قیام به سیف است پس امامت کودک و غایب را نمی پذیرند. امامت را حاصل استعداد و تلاش شخصی دانسته و بر این باورند که در یک زمان، وجود دو امام، و نبودن حتی یک امام در بعضی از زمان ها جایز است(5) فقه ایشان ترکیبی از نظرات ابوحنیفه و شیعه اثنی عشری است و در علم کلام، اکثر ایشان متمایل به معتزله می باشند. ازدواج موقت را جایز ندانسته و در عین حال، جمله ی "حی علی خیر العمل" را در اذان می گویند. شاید از مهمترین عقاید ایشان، عدم تبری از سه ظالم اول است و گفته شده یکی از دلایل پراکنده شدن شیعیان از اطراف زید، احساس همین عقیده در زید و یا اطرافیان او بوده است(6).

ص: 71

1- أَرَادَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُرُوجَ مَعَ زَيْدٍ فَنَهَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَعَظَمَ عَلَيْهِ فَأَبَى إِلَّا الْخُرُوجَ مَعَ زَيْدٍ فَقَالَ لَهُ لَكَائِي وَاللَّهِ بِكَ بَعْدَ زَيْدٍ وَقَدْ خَمَرَتْ كَمَا يُخَمَّرُ النِّسَاءُ وَحُمِلَتْ فِي هَوْدَجٍ وَصَنَعَ بِكَ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ... كشف الغمه 2/ 191 و بحار الانوار 143/ 47 ترجمه: «عبدالله بن محمد تصمیم داشت که با زید خروج کند حضرت صادق (علیه السلام) او را نهی نموده و بسیار سخت گرفتند؛ اما او از تصمیم خود بر نگشت. امام فرمودند: به خدا قسم تو را خواهیم دید که بعد از زید، روسری بر سرت ببندند مانند روسری زن ها و در میان هودجی تو را بگذارند و آنچه با زنان انجام دهند نسبت به تو روا دارند.»

2- العرف علی الزیدیه الیمن / 2 (از کتب زیدیه)

3- العرف علی الزیدیه الیمن / 5

4- التحف الفاطمیه (التحف شرح الزلف) (از کتب زیدیه)

5- الممل و النحل / 152

6- لما عرفوا الشیعه انه لم یتبرأ من الشیخین رفضوه. الممل و النحل / 153

در روایتی که معمر بن خثیم نقل می کند به این مورد اشاره کرده و می گوید:

«زید بن علی از من خواست تا امر او را تبلیغ کنم. به او گفتم: فدایت شوم! شیعیان، ما را اجابت نمی کنند؛ چرا که ایشان ما را بر ولایت ابوبکر و عمر اجابت نمی کنند. (اشاره به این دارد که شیعیان از روش او همان دعوت به ولایت آن دو نفر را فهمیده بودند.) زید با شنیدن این سخن، پس از ذکرِ مقداری از مظالم ابوبکر و عمر، اظهار می دارد که به خوبی از معایب ایشان آگاه است؛ ولی این زمان را وقت مناسبی برای ابراز برائت و بیزاری از ابوبکر و عمر نمی داند.» (1)

پس معلوم می شود که اگر این روایت، صحیح باشد زید به خاطر تصمیمی که برای تشکیل حکومت و قیام و انقلاب داشته دچار مصلحت اندیشی هایی بوده که شیعیان آگاه، آن را نمی پسندیدند و به همین خاطر از یاری او اجتناب کردند.

تفکر زیدیه، در مرام شیعیان اثناعشری، مورد قبول و پذیرش واقع نشده؛ بلکه پرداخت زکات به ایشان هم ممنوع است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «به زیدیه زکات ندهید و حتی آبی به ایشان ننوشانید که همانا زیدیه ناصبی و دشمن اهل بیت هستند.» (2)

و از امام هادی (علیه السلام) روایت شده که فرموده اند: «زیدیه و ناصبی ها در یک مرتبه اند.» (3)

و امام صادق (علیه السلام) درباره ی ایشان فرموده اند: «نادان تر از عجلیه (4) کسی یافت نشود همانا در بین مرجئه و حتی در بین خوارج، علم و فتوایی وجود دارد؛ ولی در بین ایشان هیچ.» (5) و شاید به همین دلیل است که ایشان نه فقه مستقل دارند و نه عقاید عالمانه!

ص: 72

1- عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَيْثَمٍ قَالَ: بَعَثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ دَاعِيَةً، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَجَابَتْنَا إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ فَإِنَّهَا لَا تُجِيبُنَا إِلَى وَلَايَةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، قَالَ لِي: وَيْحَكَ أَحَدٌ أَعْلَمُ مَظْلَمَتَهُ مِنِّي، وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا جَارَا فِي الْحُكْمِ لَتُكْذِبَنَّ، وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا اسْتَأْثَرَا بِالْفِيءِ لَتُكْذِبَنَّ، وَ لَكِنَّهُمَا أَوَّلُ مَنْ ظَلَمْنَا حَقًّا وَ حَمَلْنَا النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا، وَاللَّهُ إِنِّي لَأُبْغِضُ أَبْنَاءَهُمَا مِنْ بُغْضِي آبَاءَهُمَا، وَ لَكِنْ لَوْ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَى مَا تَقُولُونَ لَرَمُونَا بِقَوْسٍ وَاحِدٍ. تقریب المعارف / 250

2- عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الصَّدَقَةِ عَلَى النَّاصِبِ وَعَلَى الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَ لَا تَصَدَّقْ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ وَ لَا تَسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ إِنْ اسْتَطَعْتَ وَ قَالَ لِي الزَّيْدِيَّةُ هُمُ النَّصَابُ. بحار الانوار 179 / 69

3- قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْوَأَقْفِيَّةَ وَ النَّصَابَ بِمَنْزِلَةِ عِنْدَهُ سَوَاءٍ. بحار الانوار 69 / 179

4- از آن رو که یکی از بزرگان زیدیه هارون بن سعید عجلی است ایشان را عجلیه هم می نامند. المقالات و الفرق / 145

5- بحار الانوار 69 / 180

زیدیه به پنج فرقه ی عمده، تقسیم شدند که چهار دسته از ایشان؛ یعنی بتریه(1)،

صالحیه، سلیمانیه و حسینیه در گروه های پیرو سقیفه بوده و تنها یک گروه ایشان؛ یعنی جارودیه که اتفاقاً مبعوضِ دیگر فرَق زیدیه هم هست در زمره آن سیزده دسته اند که غدیر را می پذیرند.

1- بتریه

یاران کثیر النواء هستند و از دیگر بزرگانشان می توان از سالم بن ابی حفصه، حکم بن عتیبه و سلمة بن کهیل نام برد. ایشان مردم را به دوستی و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خواندند و آن را با ولایت و دوستی ابوبکر و عمر در می آمیختند.(2) به همین دلیل، این فرقه در نظر سنی ها بهترین گروه های به زعم ایشان، شیعه است(3) در حالی که این گروه، هرگز نه در عقاید و نه در فقه، شیعه نیستند.

بتریه نسبت به عثمان و طلحه و زبیر، نیک نمی اندیشند و ایشان را خطاکار می دانند. از نظر صاحب کتاب المقالات، این دسته، ضعفای زیدیه اند که در برابر ایشان، جارودیه می باشند که اقویای ایشان اند.(4)

بتریه را عقیده بر آن است که با وجود آنکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل بوده اند؛ ولی چون از روی میل و اختیار، به خلافت و امامت ابوبکر و عمر راضی شدند؛ پس امامت آن دو مشروع است. ایشان عملاً درباره ی عثمان، توقف کرده و می گویند: به دلیل آنکه نام او در زمره عشره مبشره(5) است؛ باید او را اهل بهشت بدانیم؛ ولی چون اعمال ناپسند از او دیده ایم آن هم اعمالی که مستلزم کفر است، در نتیجه برای مراعات احتیاط، در مقام عمل، نسبت به وی توقف کرده، با او نه اظهار دوستی کرده و نه ابراز دشمنی می کنیم.(6)

برای امام، شرایطی ذکر کرده اند که علاوه بر شرایط عامه ی زیدیه؛ یعنی سیادت و

ص: 73

1- در مورد تلفظ این اسم، اقوال گوناگون است: بتریه، بُتریه، بَتریه و اَبَتریه.

2- رجال کشی 202

3- المقالات و الفرق / 145

4- المقالات و الفرق / 145

5- منظوره نفری است که به زعم سنی ها بشارت بهشت از محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) دریافت کرده اند.

6- الملل و النحل / 158

قیام به سیف و... زیبایی صورت را هم شرط می دانند(1).

این دسته، در اصول، معتزلی بوده و بیشتر فروع دین را از ابوحنیفه و مقدار اندکی از شافعی و کمی هم از فقه جعفری اقتباس کرده اند.(2).

جناب کشی از سدیر روایت کند که روزی به اتفاق سلمة بن کهیل، ابوالمقدام ثابت حداد، سالم بن ابی حفصه و کثیر النواء (که همگی از بزرگان بتریه هستند) به خدمت حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) رسیدیم در حالی که زید هم نزد آن بزرگوار حضور داشت. پس، آن گروه به امام باقر (علیه السلام) عرض کردند: «ما علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را دوست بداریم و از دشمن ایشان بیزار باشیم؟» فرمودند: «بله.» آنها ادامه دادند که: «آیا ابابکر و عمر را دوست بداریم و از دشمن آن دو بیزار باشیم؟» پس زید رو به ایشان کرده و گفت: «آیا از فاطمه (علیها السلام) (که دشمن آن دو بودند) بیزاری می جوید؟! امر ما را ابتر کردید خدا ابترتان کند.»(3)

گفته شده علت نامیده شدن ایشان به بتریه همین عبارت زید است.(4)

البته عده ای هم گفته اند که چون یکی از بزرگان ایشان به نام مغیره بن سعد، ملقب به ابتر بوده ایشان را بتریه نامیده اند.(5)

2- سلیمانیه

پیروان سلیمان بن جریر اند و بر این باورند که امامت، با مشورت مردم، محقق می شود؛ پس حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) را افضل مردم می دانند؛ ولی از آن وقت، آن بزرگوار را امام می دانند که مردم با ایشان بیعت کردند.(6) تفاوت ایشان با بتریه در آن است که عثمان،

ص: 74

1- الملل و النحل / 158

2- الملل و النحل / 158

3- عن سدیر، قال: دخلت علی ابی جعفر (علیه السلام) و معی سلمة بن کهیل، و أبو المقدم ثابت الحداد، و سالم بن ابی حفصه، و کثیر النواء، و جماعة معهم، و عند ابی جعفر (علیه السلام) أخوه زید بن علی (علیهم السلام) فقالوا لأبی جعفر (علیه السلام) تتولي علیا و حسنا و حسینا و تتبرأ من أعدائهم! قال: نعم. قالوا: تتولي ابا بکر و عمر و تتبرأ من أعدائهم! قال: فالتفت إليهم زید بن علی قال: لهم اتتبرءون من فاطمة بترتم أمرنا بترکم الله، فیومئذ سموا البترية. رجال کشی/ 205 و بحار الانوار 69 / 178

4- رجال کشی/ 205 و بحار الانوار 69 / 178 و الملل و النحل / 158

5- مرآة العقول 9/331 و بحار الانوار 64/203

6- المقالات و الفرق / 231

عایشه، طلحه و زبیر را به خاطر حرب با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تکفیر می کنند و البته با امامان شیعه اثنی عشری نیز دشمن اند و بر این قول اند که ائمه شیعه با عقیده به تقیه و بداء، شیعیان خویش را بازی می دهند(1) (العیاذ باللّٰه). امامت در نظر ایشان چیزی جز اصلاح امور دنیایی مردم و قضاوت بین آنها و سرپرستی یتیمان و بیوه زنان نیست؛ لذا برای امام، مقامی ملکوتی و علمی لدنی، قائل نیستند؛ حتی برخی از ایشان، امامت شخص جاهل را هم جایز شمرده، مشروط به آنکه نزد او عالم یا عالمانی باشند که این امام بی تخصص بتواند در مسائلی که در آن سررشته ای ندارد به آنان رجوع کند.(2)

3- صالحه

اصحاب حسن بن صالح هستند که در بعضی از مسائل با دو فرقه دیگر زیدیه تفاوت دارند.(3)

4- حسینیه

این فرقه بر این باورند که هر سیدی که دعوت به خدا کند، مفترض الطاعه است و امامت را پس از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امام حسین (علیه السلام) و سپس در زید بن علی و پس از او در فرزندش یحیی می دانند. ایشان بر مبنای تعریفی که از امامت دارند حضرت امام حسن مجتبی و امام سجاد (علیه السلام) را امام نمی دانند.(4)

به جز این شصت فرقه، نام دسته هایی هم در تاریخ، ذکر شده که ظاهراً منقرض شده اند که از جمله ایشان می توان از عباسیه نام برد. ایشان گروهی بوده اند که پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خلافت عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قائل شدند و همانطور که پیش از این اشاره شد گفته شده که این فرقه، منقرض شده است.(5)

ص: 75

1- المقالات و الفرق / 151 و الملل و النحل / 156

2- ضیاء العالمین 2 / 318

3- الملل و النحل / 158

4- فرق الشیعه / 92

5- ضیاء العالمین 2 / 307

گروه های ایشان، امامت را منصوص از جانب خدا می دانند و رأی مردم را در وصایت، مؤثر ندانسته، بر این باورند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای پس از خویش، خلیفه ای تعیین کرده اند. امتیاز اینان از سایر فرق در آن است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خلیفه ی بلا فصل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند. ایشان سیزده گروه هستند که بر اساس روایات، دوازده گروه از آنها اهل آتش و فقط یک گروه از ایشان اهل بهشت است.

در بسیاری از منابع، ایشان را به عنوان فرقه های شیعه نام برده اند، در حالی که شیعه ی واقعی، فقط یک گروه است که به عنوان امامیه و یا اثنی عشریه از ایشان نام برده می شود. سایر دوازده فرقه، با وجود آنکه در ظاهر، به غدیر و مرام آن اعتقاد دارند؛ ولی با این وجود، باطنا پیرو سقیفه اند و نمود این اعتقاد، این است که در احکام عملیه و در اصطلاح، امور فقهی، تابعان سقیفه اند.

نام و اندیشه ی این فرقه ها از این قرار است:

1- جارودیه

اینان یکی از فرقه های زیدیه و پیروان ابوجارود، زیاد بن منذر می باشند که امام باقر (علیه السلام) او را سرحوب یعنی شیطان کور نامیدند. (1)

معروف است که ابوحنیفه در اوائل، یکی از اتباع این فرقه بوده است. (2)

این گروه معتقدند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصی پیامبرند و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دلیل مخالفت با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کافر شدند. بعد از امام علی (علیه السلام) به امامت حسنین (علیهما السلام) و سپس امامت حضرت سجاد (علیه السلام) و پس از ایشان زید را امام دانسته و امامت را از او به محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی (علیهما السلام) منتقل می کنند و بر این اعتقادند که او حی و غایب است و روزی ظهور کرده و عالم را پر از عدل و داد می نماید و این در حالی است که به شهادت تاریخ، او به دست منصور دوانیقی به قتل

ص: 76

1- الملل و النحل / 157

2- الملل و النحل / 156

البته صاحب کتاب المقالات و الفرق، جریان امامت را در بین ایشان به شکل دیگری تشریح کرده است به بیان او جارودیه معتقدند که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت ابوالحسن علی مرتضی (علیه السلام) و پس از ایشان حسنین (علیهما السلام) به ترتیب و سپس هر یک از فرزندان آن دو که از طریق شوری انتخاب شود امام است. با این حال هر یک از فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که با شمشیر آخته قیام کند و مردم را دعوت به خویش کند شایسته امامت است و او امام امت می باشد. (2) در نظر این فرقه هر کسی امامت را فقط در اولاد امام حسین (علیه السلام) بداند و اولاد امام حسن (علیه السلام) را در رسیدن به مقام امامت شایسته نداند، گمراه، گمراه کننده و تبهکار است و اگر سیدی چنین پنداری داشته باشد لیاقت امامت نخواهد داشت. (3)

ایشان در اعتقادات، معتزلی بوده و وجود دو امام، در یک عصر و امامت مفضول، با وجود افضل را می پذیرند. (4)

از مهمترین تمایزات ایشان با دیگر فرقه های زیدیه در این است که خلافت و امامت حضرت امیر (علیه السلام) را به عنوان اولین امام و خلیفه پذیرفته و آن سه متخلف را غاصب حق آن بزرگوار دانسته و از ایشان تبری می جویند.

ابوجارود خودش نقل کرده که به همراه کثیرالنواء (بزرگ زیدیان بتریه) به نزد حضرت باقر (علیه السلام) رفتیم پس کثیر به امام (علیه السلام) عرض کرد:

«این ابوجارود از ابوبکر و عمر بیزاری می جوید!» ابوجارود گوید: من بلافاصله عرض کردم: «به خدای یگانه سوگند! که دروغ می گوید، او هرگز چنین چیزی را از من نشنیده است.» عبدالله بن علی برادر حضرت باقر (علیه السلام) به من و کثیر اشاره کرد تا به نزدش برویم و گفت: «به خدا قسم آن دو نفر اولین کسانی بودند که به ما ظلم کرده و مردم را بر گردن ما سوار کردند. ای کثیر! خدا تو و آن دورا نیامرزد.» (5)

ص: 77

1- الملل و النحل / 155

2- المقالات و الفرق / 74

3- المقالات و الفرق / 75

4- ضیاء العالمین / 2 / 324

5- عن أبي الجارود، قال: كُنْتُ أَنَا وَ كَثِيرُ النَّوَاءِ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)، فَقَالَ كَثِيرٌ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ! رَحِمَكَ اللَّهُ، هَذَا أَبُو الْجَارُودِ يَبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام): كَذَبَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا سَمِعَ ذَلِكَ مِنِّي قَطُّ، وَ عِنْدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ أَخُو أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)، فَقَالَ: هَلُمَّ إِلَيَّ، أَقْبِلْ إِلَيَّ يَا كَثِيرُ، كَانَا وَ اللَّهُ أَوَّلَ مَنْ ظَلَمَنَا حَقًّا وَ أَضْغَنَا بِأَبَائِنَا، وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَيَّ رِقَابِنَا، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا، وَ لَا غَفَرَ لَكَ مَعَهُمَا يَا كَثِيرُ. بحار الانوار 30 / 382

از این روایت به خوبی بر می آید که راه بتریه از همان ابتدا یعنی قبل از قیام زید و در زمان حضرت باقر (علیه السلام) از جارودیه جدا بوده است.

فقه این گروه، مرگبی است از احکام خوارج و فقه ابوحنیفه و بعضی از احکام بتریه و با این حال خود را گروه ناجیه می دانند. (1)

جارودیه معتقدند که لزومی ندارد تنها یک امام بر روی زمین باشد؛ بلکه ممکن است ده ها امام، وجود داشته باشند که قیام کرده و با ظلم مبارزه کنند. (2)

2- ناوسیه

مؤسس این فرقه، عبدالله بن ناووس بصّری است. این فرقه به امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا امام ششم حضرت امام صادق (علیه السلام) اعتقاد دارند و می گویند که امام ششم (علیه السلام) زنده اند و روزی ظهور خواهند کرد. (3)

ابن ناووس، رئیس این مذهب، روایتی نقل کرده است و می گوید: «امام صادق (علیه السلام) به من فرمودند: اگر کسی خبر فوت و مرگ مرا به تو بگوید او را تکذیب کن» و باز از آن بزرگوار روایت کند که فرموده اند: «اگر سر مرا ببینید که از بالای کوهی به نزدتان افتاد باور مکنید؛ زیرا من همان امام منتظر شمایم که قیام خواهد کرد» و روایاتی از این قبیل که جناب نوبختی در کتابش آورده است. (4)

نکته جالب توجه این است که سخن امام (علیه السلام) را جعل می کنند و بر اساس آن، فرقه تشکیل می دهند و مردمی هم می پذیرند!! ما درباره ی سرّ این پذیرش عوام الناس، به زودی سخنی خواهیم داشت.

ص: 78

1- ضیاءالعالمین 2/235

2- ضیاءالعالمین 2/235

3- فرق الشیعه / 102

4- فرق الشیعه / 102

این فرقه، معتقدند که بعد از امام ششم (علیه السلام)، اسماعیل بن جعفر، فرزند بزرگ حضرت صادق (علیه السلام) امام است.

جالب اینجاست که اسماعیل در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفته و امام به دست خود او را به خاک می سپارند و چندین مرتبه کفن او را کنار زده و می فرمایند: او را ببینید که مرده است.

در روایتی که جناب نعمانی ذکر فرموده، حضرت صادق (علیه السلام) پیش از دفن اسماعیل، سی تن از یاران خویش را طلبیده و جنازه اسماعیل را به ایشان نشان داده و ایشان را شاهد بر مرگ او گرفته اند (1).

امام (علیه السلام) برای اینکه مرگ او از خاطره ها نرود با پای برهنه به

ص: 79

1- عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَعَنْ يَمِينِهِ سَيِّدُ وُلْدِهِ مُوسَى (علیه السلام) وَقُدَّامَةُ مَرَقْدٌ مُغَطِّي فَقَالَ لِي يَا زُرَّارَةُ جَنَّبِي بِدَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ وَحُمَرَانَ وَأَبِي بَصِيرٍ وَدَخَلَ عَلَيْهِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَخَرَجْتُ فَأَحْضَرْتُهُ مِنْ أَمْرِنِي بِأَحْضَارِهِ وَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ يَدْخُلُونَ وَاحِدًا أَثَرًا وَاحِدٍ حَتَّى صِرْنَا فِي الْبَيْتِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا فَلَمَّا حَشَدَ الْمَجْلِسَ قَالَ: يَا دَاوُدُ اكشِفْ لِي عَنْ وَجْهِ إِسْمَاعِيلَ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَا دَاوُدُ أَحْيِي هُوَ أَمْ مَيِّتٌ؟ قَالَ دَاوُدُ يَا مَوْلَايَ هُوَ مَيِّتٌ فَجَعَلَ يَعْزِضُ ذَلِكَ عَلَى رَجُلٍ رَجُلٍ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرٍ مِنْ فِي الْمَجْلِسِ وَانْتَهَى عَلَيْهِمْ بِأَسْرِهِمْ كُلِّ يَقُولُ هُوَ مَيِّتٌ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ أَمَرَ بِغُسْلِهِ وَحَنُوطِهِ وَإِدْرَاجِهِ فِي أَثْوَابِهِ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْهُ قَالَ لِلْمُفَضَّلِ يَا مُفَضَّلُ احْسِرْ عَنْ وَجْهِ فَحَسَرَ رَعْنًا وَجْهِ فَقَالَ أَحْيِي هُوَ أَمْ مَيِّتٌ فَقَالَ مَيِّتٌ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ ثُمَّ حَمَلَ إِلَى قَبْرِهِ فَلَمَّا وُضِعَ فِي لِحْدِهِ قَالَ يَا مُفَضَّلُ اكشِفْ عَنْ وَجْهِ وَقَالَ لِلْجَمَاعَةِ أَحْيِي هُوَ أَمْ مَيِّتٌ قُلْنَا لَهُ مَيِّتٌ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَاشْهَدُوا فَإِنَّهُ سَبَّ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يُرِيدُونَ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى مُوسَى (علیه السلام) وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ثُمَّ حَثُونَا عَلَيْهِ الثَّرَابَ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْنَا الْقَوْلَ فَقَالَ الْمَيِّتُ الْمُحْنَطُ الْمُكْفَنُ الْمَدْفُونُ فِي هَذَا اللَّحْدِ مَنْ هُوَ؟ قُلْنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ أَخَذَ يَدَ مُوسَى (علیه السلام) وَقَالَ هُوَ حَقٌّ وَالْحَقُّ مِنْهُ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا. غيبت نعمانی / 328 ترجمه: از زرارة بن اعين روايت شده كه گفت: «بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم، و در سمت راست آن حضرت، سيد فرزندان او موسی (علیه السلام) و روبرویش رختخواب و بستری پوشیده شده قرار داشت؛ پس به من فرمودند: ای زراره! داود بن کثیر رقی و حمران و ابا بصیر را نزد من بیاور، و در این میان مفضل بن عمر هم به محضر آن حضرت وارد شد، من بیرون رفتم و کسانی را كه آن حضرت دستور به احضارشان داده بودند را نزد ایشان آوردم، و مردم يك يك از پی هم وارد می شدند تا اینکه سی نفر در آن خانه جمع شدیم، هنگامی كه مجلس پر شد، آن حضرت فرمودند: ای داود! پوشش روی اسماعیل را برایم کنار بزن. داود صورت او را باز كرد. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ای داود! او زنده است یا مرده؟ داود گفت: مولای من! او مرده است، پس آن را به يكيك افراد نشان دادند تا به آخرین کسی كه در مجلس بود رسید و به جملگی ایشان (این مراسم را) به پایان رسانیدند و هر يك از آنان می گفت: مولای من! او مرده است، پس فرمودند: خدایا شاهد باش. سپس دستور غسل و حنوط و در كفن پیچیدن او را دادند. هنگامی كه از كار او فراغت یافتند به مفضل فرمودند: ای مفضل! كفن را از صورت او کنار بزن، و او كفن را از رویش کنار زد، امام فرمودند: او زنده است یا مرده؟ مفضل گفت: مرده است، فرمودند: خدایا برایشان گواه باش. سپس او را به جانب قبرش برداشتند، هنگامی كه در لحدش گذاشته شد آن حضرت فرمودند: ای مفضل! صورتش را باز كن، و به جمعیت فرمودند: او زنده است یا مرده؟ ما عرض كردیم: مرده است، فرمودند: خدایا گواه باش و شما نیز شاهد باشید كه به زودی باطل

اندیشان دچار شک و تردید خواهند شد. آنان می خواهند نور خدا را با دهان های خویش خاموش کنند و به موسی (علیه السلام) اشاره کرده و فرمودند: «و خداوند نور خود را کامل خواهد ساخت هر چند مشرکان را خوش نیاید»، سپس ما بر او خاک ریختیم، و بعد آن حضرت، همان سخن را بر ما تکرار نموده و فرمودند: آن مرده حنوط شده کفن گشته که در این لحد مدفون است چه کسی است؟ عرض کردیم: اسماعیل، فرمودند: خدایا گواه باش؛ سپس دست موسی (علیه السلام) را گرفته و فرمودند: او حق است و حق از اوست تا آنکه خداوند زمین و هر که را که بر روی زمین است وارث گردد».

خاکسپاری او رفته و برای این که مردم از مرگ او باخبر شوند کارهای غیر معمولی انجام دادند که پیش از آن برای دیگران چنین نکرده بودند(1)؛ ولی با این حال گروهی، او را امام دانسته و خبر مرگ او را پوششی از جانب پدرش بر مردم دانستند، و گفتند که آن حضرت، بر جان او بیمناک بوده و به ما فرموده اند که "اسماعیل تا وقتی که جهان را نگیرد و به اداره امور مردم نپردازد نخواهد مرد و او امام قائم است" و اکنون غائب بوده و روزی ظهور خواهد کرد.(2)

آری! باز هم پای یک جعل در میان است.

پیروان اسماعیلیه هنوز هم وجود دارند و البته مدتی هم در مصر با نام فاطمیون و در بخش هایی از خاورمیانه و از جمله مناطقی از ایران به سرکردگی کسانی چون حسن صباح حکومت کرده اند.

این فرقه به باطنی معروف اند؛ یعنی می گویند اگر امام را شناختی تکلیف از تو ساقط است و نماز و روزه ای بر تو نیست.(3)

عده ای از اسماعیلی ها، مرگ اسماعیل را تصدیق کرده؛ ولی معتقدند که امامت را به پسرش محمد بن اسماعیل منتقل کرده است و محمد نیز غائب شده و اوست مهدی موعود که زمانی ظهور خواهد کرد. ایشان را مبارکیه هم می نامند.(4)

جالب است که بدانید محمد بن اسماعیل، زمانی که پدرش از دنیا رفت، در خانه ی امام صادق (علیه السلام) زندگی می کرد و آن حضرت کفالت او را به عهده گرفتند؛ اما به دلیل رفتار ناشایستی که از او مشاهده کردند، او را از خانه ی خویش بیرون کرده، او و برادرش علی را شرک شیطان(5)

نامیده!(6)

و سپس آن دو را به منزل عمویشان عبدالله افطح فرستادند.(7)

ص: 80

1- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِأَلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَائٍ. كَافِي 204/3

2- المقالات و الفرق / 152 و فرق الشيعة / 72

3- ضياء العالمين 2/329

4- فرق الشيعة / 103

5- در روایات به فرزندی که بدون گفتن بسم الله و یاد خدا نطفه اش منعقد شود، شرک شیطان گفته می شود.

6- عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَخِي مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: قَالَ أَبِي لِعَبْدِ اللَّهِ أَخِي إِلَيْكَ ابْنِي أَخِيكَ فَقَدْ مَلَأْتَنِي بِالسَّفَهَةِ فَإِنَّهُمَا شِرْكُ شَيْطَانٍ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ إِسْمَاعِيلَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ أَخَاهُ لِأَبِيهِ وَ أُمَّهُ. مسائل علی بن جعفر / 315

7- مسائل علی بن جعفر / 315

آقای بهمن پور در کتاب "اسماعیله از گذشته تا حال" می نویسد:

«در منابع اثنی عشری محمد بن اسماعیل، چهره ای مرموز و ناموجه دارد. وی از ابتدای جوانی با رفتار و حرکات خویش، امام صادق (علیه السلام) را به خشم آورده و چنان که از سیره و سلوک وی بر می آید، شخصی بلند پرواز و جاه طلب بوده است و ظاهراً او و برادرش علی بن اسماعیل در لغزش عمویشان عبدالله افطح و ادعاهای دور از منطق او بی تأثیر نبوده اند. عبدالله افطح، برادر تنی اسماعیل بود و از این روی با فرزندان وی رابطه ای نزدیک تر از سایرین داشت.»⁽¹⁾

جناب کسّی از علی بن جعفر بن محمد نقل می کند که گفت:

«محمد بن اسماعیل بن جعفر از من خواست تا از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) برای او اجازه بگیرم تا به عراق برود و از او راضی شود و وصیت و سفارشی به او بفرماید. گفت: من کناره گرفتم تا امام (علیه السلام) وارد وضوخانه شده و بیرون آمدند، موقع مناسبی بود که من می توانستم در خلوت با ایشان صحبت کنم. وقتی خارج شدند، گفتم: پسر برادرتان محمد بن اسماعیل، اجازه می خواهد که به عراق سفر کند و شما به او سفارشی بفرمائید. آن بزرگوار، اجازه دادند. پس محمد بن اسماعیل داخل شده و گفت: عموجان! مایلم که مرا وصیت و سفارشی بفرمائید. فرمودند: به تو سفارش می کنم که از خدا بترسی و در ریختن خون من مشارکت مکنی! محمد گفت: خدا لعنت کند کسی را که سعی در ریختن خون شما بنماید. باز عرض کرد: عموجان! مرا وصیتی بفرمائید.

فرمودند: سفارش می کنم که از شرکت در ریختن خون من پرهیزی!

آنگاه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) کیسه ای که محتوی صد و پنجاه دینار بود به او دادند. محمد کیسه را گرفت. باز کیسه ی دیگری که محتوی صد و پنجاه دینار بود به او دادند، گرفت. برای مرتبه ی سوم، کیسه ی صد و پنجاه دیناری دیگری را به او دادند و او هم گرفت.

ص: 81

سپس دستور دادند هزار و پانصد درهمی که در خانه موجود بود را به او بدهند. راوی روایت گوید: من این همه پول را زیاد انگاشته و به امام (علیه السلام) این مطلب را عرض کردم، ایشان فرمودند: این قدر دادم تا حجت من نزد خدا قوی تر باشد که من صله رحم کردم و او قطع رحم نمود!

محمد بن اسماعیل به طرف عراق رفته و با همان لباس های سفر، قبل از آنکه در محلی فرود آید نزد هارون رفته و از دربان او اجازه ورود خواست و گفت: بگو محمد بن اسماعیل بن جعفر بر در خانه اجازه می خواهد. دربان گفت: برو اول لباس های سفرت را تغییر بده و سپس بیا تا بدون اجازه، تو را وارد کنم، حالا امیرالمؤمنین هارون خوابیده است. محمد گفت: به امیرالمؤمنین خواهم گفت که من آدم و ولی تو اجازه ندادی. دربان، پیش هارون رفت و جریان را گفت و هارون اجازه ی ورود داد. محمد وارد شده و به محض ورود گفت: یا امیرالمؤمنین! دو خلیفه در روی زمین وجود دارد موسی بن جعفر در مدینه است که برایش خراج می آورند و تو در عراق که خراج می گیری! هارون گفت: تو را به خدا قسم راست می گوئی؟

گفت: به خدا که راست می گویم. پس هارون دستور داد صد هزار درهم به او بدهند. همین که پول ها را دریافت کرد، همان شب، دردی بر او مستولی گشت که نیمه شب از دنیا رفت و مال را دو مرتبه به نزد هارون برگرداندند. (1)

ص: 82

1- عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ يَسْأَلُنِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ وَأَنْ يَرْضَى عَنْهُ وَيُوصِيَهُ بِوَصِيَّةٍ! قَالَ فَتَجَنَّبْتُ حَتَّى دَخَلَ الْمُتَوَضَّأَ وَخَرَجَ، وَهُوَ وَقْتُ كَانَ يَتَهَيَّأُ لِي أَنْ أَخْلُوَ بِهِ وَأَكَلَّمَهُ، قَالَ، فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ وَأَنْ تُوصِيَهُ بِهِ! فَأَذِنَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ: قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَالَ يَا عَمَّ أَحِبُّ أَنْ تُوصِيَنِي! فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّبِعِيَ اللَّهُ فِي دَمِي، فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَسْعَى فِي دَمِكَ، ثُمَّ قَالَ يَا عَمَّ أُوصِيَنِي! فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّبِعِيَ اللَّهُ فِي دَمِي، قَالَ، ثُمَّ نَآوَلَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) صُرَّةً فِيهَا مِائَةٌ وَخَمْسُونَ دِينَارًا، فَقَبَضَهَا، مُحَمَّدٌ، ثُمَّ نَآوَلَهُ أُخْرَى فِيهَا مِائَةٌ وَخَمْسُونَ دِينَارًا، فَقَبَضَهَا، ثُمَّ أَعْطَاهُ صُرَّةً أُخْرَى فِيهَا مِائَةٌ وَخَمْسُونَ دِينَارًا، فَقَبَضَهَا ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِالْفِ وِ خَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ كَانَتْ عِنْدَهُ، فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَاسْتَكْرَثْتُهُ! فَقَالَ هَذَا لِيَكُونَ أَوْ كَدَّ لِحَجَّتِي إِذَا قَطَعَنِي وَوَصَلْتُهُ، قَالَ، فَخَرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَلَمَّا وَرَدَ حَضْرَةَ هَارُونَ أَتَى بَابَ هَارُونَ بِثِيَابِ طَرِيقِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ، وَاسْتَأْذَنَ عَلَى هَارُونَ، وَقَالَ لِلْحَاجِبِ قُلْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْبَابِ! فَقَالَ الْحَاجِبُ انزِلْ أَوَّلًا وَغَيِّرْ ثِيَابَ طَرِيقِكَ وَعُدْ لِأَدْخَلَكَ إِلَيْهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَقَدْ نَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَقَالَ أَعْلِمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنِّي حَضَرْتُ وَ لَمْ تَأْذَنَ لِي! فَدَخَلَ الْحَاجِبُ وَأَعْلَمَ هَارُونَ قَوْلَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، فَأَمَرَ بِدُخُولِهِ، فَدَخَلَ، وَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتَانِ فِي الْأَرْضِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِالْمَدِينَةِ يُجِبِي لَكَ الْخَرَاجَ وَأَنْتَ بِالْعِرَاقِ يُجِبِي لَكَ الْخَرَاجَ! فَقَالَ وَاللَّهِ، فَقَالَ لَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَلَمَّا قَبَضَهَا وَحَمَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ: أَخَذَتْهُ الذُّبْحَةُ فِي جَوْفِ لَيْلَتِهِ فَمَاتَ، وَحَوْلَ مِنَ الْعَدِ

المَالِ الَّذِي حُمِلَ إِلَيْهِ. رجال كشي 265/ و بحار الانوار 48/ 239

از این روایت، خباثت محمد بن اسماعیل نمایان می شود گرچه در روایات دیگر، برادرش علی هم به همین جنایات متهم شده است. (1)

اسماعیلیه پس از محمد بن اسماعیل، خود، به دسته هایی تقسیم شدند که یکی از فرقه های عظیم ایشان، بُهریه یا داوودی بُهره ای نام دارد. ایشان برای حضرت امیر (علیه السلام) مقامی بالاتر از امام دانسته و آن بزرگوار را "اساس" می خوانند، و از حضرت مجتبی تا امام صادق (علیهما السلام) و سپس اسماعیل و پسرش محمد و ... تا ابوالقاسم الطیب را امام می دانند. تعداد ائمه در نزد این دسته بیست و یک عدد است که امام بیست و یکم یعنی همان ابوالقاسم الطیب را غایب می دانند. ایشان معتقدند که عالم بزرگشان در هر عصر که او را داعی مطلق، مولانا، آکامولا، ملاجی و سیدنا می نامند با امام غایب در ارتباط است و نایب ویژه او در روی زمین می باشد. در زمان تالیف این کتاب، مفضل سیف الدین مقام داعی مطلق را داراست. (2)

گروه دیگری از اسماعیلیه نیز امامت را ادامه داده و کریم آقاخان (زنده تا سال 2020 میلادی) ساکن اروپا را به عنوان امام چهل و نهم پذیرفته اند. (3)

اصول تفکرات اسماعیلیه بر هفت پایه است:

1. ولایت
2. طهارت
3. نماز، که البته تعیین شیوه نماز خواندن را از شئون امام حاضر می دانند.
4. زکات، که منظور دوازده درصد درآمد ماهیانه است و به امام می پردازند.
5. روزه، که به معنای ترک کارهای شرّ و بت پرستی است.
6. حج، که به معنی رفتن به سوی خوبی هاست و رفتن به مکه را لازم نمی دانند.
7. جهاد، که به معنای مبارزه با نفس است. (4)

ص: 83

1- عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 72 / 1

2- اسماعیلیه از گذشته تا حال / 98 به بعد

3- اسماعیلیه از گذشته تا حال / 353

4- برای آشنایی بیشتر با عقائد و تفکرات این فرقه می توانید به کتاب "اسماعیلیه از گذشته تا حال" اثر ارزشمند آقای محمد سعید بهمن پور مراجعه کنید.

به عقیده اسماعیلیان، جهان هرگز بی امام نبوده و هیچگاه بی امام نخواهد بود. شرط امامت یک نفر این است که پدر وی هم امام باشد و محال است که بمیرد و پسری از او نماند که امام شود. ایشان امامت حضرت مجتبی (علیه السلام) را "مستودع" می دانند؛ یعنی به نظر ایشان، امامت در وجود آن بزرگوار، به ودیعت گذاشته شده بود تا آن که به امام واقعی؛ یعنی حضرت حسین بن علی (علیه السلام) برسد که امامت آن حضرت از نظر ایشان "مستقر" بوده است.⁽¹⁾

از قبایح فکری اسماعیلیه آن است که حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) را در ادعای امر امامت، تکذیب کرده و ایشان را (معاذ الله) کذاب می دانند و همان دشمنی که بزرگ ایشان محمد بن اسماعیل با آن حضرت داشته است در ایشان نیز نسبت به آن بزرگوار و اولاد طیبین آن امام (علیه السلام) کاملاً مشهود است.

4- فطحیه یا افطحیه

این فرقه معتقدند که امامت بعد از امام صادق (علیه السلام) به پسر بزرگ تر آن حضرت یعنی عبدالله افطح رسیده که البته خودش نیز ادعای مقام امامت داشته است⁽²⁾ به گفته ی شیخ مفید « او پس از اسماعیل، بزرگ ترین پسر امام صادق (علیه السلام) بوده و مقام و منزلت او نزد پدر مانند دیگر برادرانش نبوده است، چون عبد الله، متهم بود که در عقیده با امام صادق (علیه السلام) مخالف است. و گویند: با حشویه (طایفه ای از سنی های افراطی که عقاید مخصوصی دارند) آمیزش داشت و به مذهب مرجئه (درباره ی ایشان پیش از این سخن گفتیم) متمایل بود. عبدالله، پس از پدر، ادعای امامت کرد و برای اثبات این مدعا به بزرگ تر بودنش از برادران دیگر، استدلال می نمود و آن را دلیل بر امامت خود قرار می داد.»⁽³⁾

عبدالله، پاهایی پهن و قدم هایی عریض داشت و به همین دلیل او را افطح

ص: 84

1- اسماعیلیه از گذشته تا حال / 190

2- المقالات و الفرق / 163

3- وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ أَكْبَرَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ إِسْمَاعِيلَ وَ لَمْ تَكُنْ مَنزِلَتُهُ عِنْدَ أَبِيهِ مَنزِلَةَ غَيْرِهِ مِنْ وُلْدِهِ فِي الْإِكْرَامِ وَ كَانَ مُتَّهَمًا بِالْخِلَافِ عَلَيَّ أَبِيهِ فِي الْإِعْتِقَادِ وَ يَقَالُ إِنَّهُ كَانَ يُخَالِطُ الْحَشَوِيَّةَ وَ يَمِيلُ إِلَى مَذَاهِبِ الْمُرْجِيَّةِ وَ ادَّعَى بَعْدَ أَبِيهِ الْإِمَامَةَ وَ احْتَجَّ بِأَنَّهُ أَكْبَرُ إِخْوَتِهِ الْبَاقِينَ...

الارشاد 2/211

می نامیدند، عده ای هم گفته اند چون سرش پهن بود به او افطح می گفتند. (1)

خلاصه اینکه در بدنش اشکالی وجود داشته است. تمایل شدید او به مرجئه، بسیار معروف است تا حدی که از امام صادق (علیه السلام) روایت است که روزی با اصحابشان مشغول سخن گفتن بودند که عبدالله وارد شد؛ پس امام (علیه السلام) سکوت کردند تا او از مجلس خارج شد؛ سپس فرمودند: پسر عبدالله، مرجئی کبیر است. (2) داش او بسیار اندک بوده (3)

و یکی از شواهد این مدعا روایتی است که به جریان شطیطه نیشابوری معروف است و خلاصه ی آن، این است که فردی خراسانی می گوید: «از کوفه وارد مدینه شدم و دیدم که عبدالله افطح در جایگاه امام نشسته است و بزرگان شیعه، دور تا دور او حلقه زده اند. از او چندین سوال شرعی می پرسد و او نمی تواند پاسخ گوید و در نهایت با توسلی که به قبر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا می کند، معجزه وار به سوی حضرت کاظم (علیه السلام) هدایت می شود.» (4)

عمر عبدالله افطح کوتاه بود و هفتاد روز پس از امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت و فرزندى از خود باقى نگذاشت و به همین دلیل، پیروان او که پرتعداد هم بودند، پس از مرگش از عقیده خود برگشته و به نزد حضرت موسی (علیه السلام) رفتند؛ ولی با این حال، عده ای که بر عقیده خویش ثابت ماندند برای او فرزندى خیالی در خراسان و یمن متصور شده و گفتند که غایب است و همان مهدی موعود خواهد بود! (5)

5- دیباجه

5- دیباجه (6)

لغت دیباج به معنای خوش چهره و زیبا است. این فرقه، مریدان فرزند دیگر امام صادق (علیه السلام) به نام محمد بن جعفر اند که ملقب به دیباج بوده است.

پیروان این فرقه در بیان علت پذیرش امامت محمد دیباج می گویند: چون امام

ص: 85

1- المقالات و الفرق / 16

2- الفصول المختاره / 312

3- المقالات و الفرق / 162

4- بحار الانوار / 47 / 251

5- المقالات و الفرق / 163 و فرق الشیعه / 113

6- جناب نوبختی ایشان را به نام "سمطیه" نامیده است. فرق الشیعه / 111

صداق (علیه السلام) بر سر او دست می کشیدند و می فرمودند: توشیبه من هستی پس او امام است! (1)

محمد بن جعفر، پس از شهادت امام ششم (علیه السلام)، ادعای امامت کرد و آنچه که مسلم است این است که ادعای مقام امامت در بین اولاد بدون واسطه ی ائمه (علیهم السلام)، فقط از جانب او و برادرش عبدالله افطح و جعفر بن علی برادر حضرت عسکری (علیه السلام) صورت پذیرفته و سایر امامزادگانی که برای ایشان ادعای امامت شده، خود، از این بهتان عظیم، مبرا بوده اند. محمد دیباج پا را از این هم فراتر گذاشته و طبق بعضی از نقل ها خود را امیرالمؤمنین نامیده و با شمشیر قیام کرده است؛ پس بسیاری از شیعیان به همین سبب از او جدا شدند. (2)

6- واقفیه

این فرقه بر این باورند که بعد از امام هفتم؛ یعنی حضرت موسی (علیه السلام)، امامی وجود ندارد و موسی بن جعفر (علیه السلام) زنده و حی و از نظرها غائبند.

بعضی از علمای شیعه در آن زمان که وکلای امام (علیه السلام) بودند متهمان اصلی ایجاد این فرقه اند. (3)

ایشان گفتند که موسی بن جعفر زنده است و نخواهد مرد تا اینکه عالم را پر از عدل و داد کند و گفتند که ایشان از زندان بیرون رفته و حکومتیان به دروغ، خبر مرگش را منتشر کرده اند. (4)

شاید یکی از دلایلی که سخن ایشان در بین مردم، مقبول افتاد این بود که شهادت آن بزرگوار در شهر بغداد واقع شد، در حالی که اکثر پیروان آن حضرت در مدینه و بلاد دیگر زندگی می کردند. گروهی نیز گفتند که آن بزرگوار از دنیا رفته است؛ ولی خداوند متعال، مانند حضرت عیسی، ایشان را نزد خودش برده و یا گفتند که از دنیا رفته و روزی برای اقامه عدل زنده خواهد شد، همه اینها را واقفیه گویند چون بر امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) توقف کرده اند. (5)

ص: 86

1- فرق الشیعه/ 112

2- ضیاء العالمین 2/335

3- فرق الشیعه/ 117

4- فرق الشیعه/ 76

5- فرق الشیعه/ 76

جناب کَشّی درباره ی علت تأسیس این فرقه، گفته است: «در طول زمانی که امام موسی کاظم (علیه السلام) در زندان به سر می بردند عده ای از علما که از جانب آن حضرت وکالت داشتند تا وجوهات شرعی و هدایای مردم به امام را دریافت کنند با پول های آن حضرت خانه ها خریده و...؛ لذا پس از شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)، برای اینکه این مبالغ کثیر را به حضرت رضا (علیه السلام) تسلیم نکنند، ادعا کردند که امام کاظم (علیه السلام) زنده و غائب می باشند و این عقیده ی ناصواب خویش را در بین مردم منتشر کردند.» (1)

در لسان پیروان حضرت رضا (علیه السلام) این گروه به ممتوره شناخته می شدند (2) و این اصطلاح مأخوذ از کلاب ممتوره یعنی سگان باران خورده است و کنایه از این است که همانطور که باید از سگ خیس شده و باران خورده به دلیل اینکه ممکن است ما را نجس کند احتراز کنیم از این گروه نیز باید دوری نمود. بعضی هم در سرّ این نامگذاری گفته اند که چون سگ، باران خورده شود از مردار بدبوتر خواهد شد، به این فرقه نیز به خاطر نکبتشان، ممتوره گویند. (3)

امام نهم حضرت جواد (علیه السلام) درباره ی ایشان می فرماید: «فرقه واقفیه چون الاغ های حیران می مانند. ایشان چون چهارپایان؛ بلکه بدترند» (4) و ایضا همان بزرگوار فرموده اند: «زیدیه و واقفیه و ناصبیان در نزد من یکسان اند.» (5) چون این فرقه بر امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) توقف کردند به آنها واقفی گفته می شود.

دسته بزرگی از شیعیان به دلیل اینکه عالم زمان خویش را بیش از امام زمانشان می شناختند به فرقه واقفیه پیوستند.

ص: 87

1- کان بدء الواقعة أنه كان اجتمع ثلاثون ألف دينار عند الاشاعثة زكاة أموالهم و ما كان يجب عليهم فيها، فحملوا الي وکیلین لموسى (عليه السلام) بالكوفة أحدهما حيان السراج، و الآخر كان معه، و كان موسى (عليه السلام) في الحبس، فاتخذوا بذلك دورا و عقدا العقود و اشترى الغلات. فلما مات موسى (عليه السلام) و انتهى الخبر اليهما أنكرتا موته، و أذاعا في الشيعة أنه لا يموت لأنه هو القائم فاعتمدت عليه طائفة من الشيعة و انتشر قولهما في الناس، حتى كان عند موتهما أوصيا بدفع ذلك المال الي ورثة موسى (عليه السلام)، و استبان للشيعة أنهما قالا ذلك حرصا على المال. رجال كشي / 2 / 760

2- فرق الشيعة / 72

3- فرق الشيعة / 118

4- عن محمد بن علي الرضا (عليهما السلام) أنه قال: الواقعة هم حمير الشيعة، ثم تلا هذه الآية: ان هم الا كالأنعام بل هم أضل سبيلا. رجال كشي / 2 / 761

5- عن محمد بن علي الرضا (عليهما السلام) : أن الزيدية و الواقعة و النصاب عنده بمنزلة واحدة. رجال كشي / 2 / 761

این گروه، مریدان پسر بزرگ حضرت کاظم (علیه السلام) یعنی احمد بن موسی (شاه چراغ) هستند.

استدلال ایشان بر امامت احمد بن موسی این بود که چون امام جواد (علیه السلام) بعد از فوت پدر بزرگوارشان، کودک بوده و هفت سال بیشتر نداشتند و نمی شود که امام، هفت ساله باشد، احمد بن موسی، برادر حضرت رضا (علیه السلام) که در آن زمان، بزرگ تر بوده است، به مقام امامت، سزاوارتر است. (1) این در حالی است که روایات فراوانی به ما رسیده است که می فرماید: «امامت جز در حسنین (علیهما السلام) در هیچ دو برادری جمع نمی شود» (2)

یعنی جز امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هرگز دو برادر، امام نخواهند شد. مشخص است که این گروه، مشکل شان این بوده است که شناخت نداشتند و فکر می کردند که کودک هفت ساله، امام نمی شود، در حالی که قرآن کریم حضرت عیسی (علیه السلام) را که در گهواره بوده به مقام نبوت اولی العزم معرفی می کند. (3)

به هر حال، سنّ کم حضرت جواد (علیه السلام)، محاسن سفید احمد بن موسی و قیام او بر علیه خلیفه عباسی! همگی باعث شد که عده ای از پیروان ائمه (علیهم السلام) او را جانشین حضرت رضا (علیه السلام) بدانند. اینکه آیا خود او در این ادعا شریک و یا حداقل از بیان آن خشنود بوده یا نه معلوم نیست.

آری! بعضی از منابع از او نقل کرده اند که در زمان حضرت رضا (علیه السلام) ادعای مقام امامت نکرده و به شدت این اتهام را رد نموده است (4) ولیکن آنچه که ما در اینجا از آن سخن به میان آورده ایم، ادعای امامت او پس از حضرت رضا (علیه السلام) است. با این حال چون خبر قطعی در این باره به ما نرسیده است، جز گمان خیر به ایشان نبرده و با سوء ظن به او نخواهیم نگریم.

ص: 88

1-1. فرق الشیعه/127

2- به عنوان نمونه مراجعه کنید به بحار الانوار جلد 25 باب 8 / 249

3- سوره مریم/ 29

4- بحار الانوار 308 / 48

اینان از طرفداران جناب محمد بن علی معروف به سید محمد، برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) هستند. (1) او پسر بزرگ امام هادی (علیه السلام) و انسان بسیار جلیل القدری است. این فرقه بر این باور بودند که پسر بزرگ امام پس از او به امامت می رسد؛ اما او در زمان حیات پدر بزرگوار خویش حضرت امام هادی (علیه السلام) از دنیا رفت و البته که پیروان او بر این باور بودند که سید محمد، غائب است و روزی ظهور خواهد کرد. (2)

9- اِحدی عَشْرِيَه

یا یازده امامی که بر امامت امام یازدهم، حضرت حسن عسکری (علیه السلام) توقف کرده و ایشان را حی و غائب می دانند. (3)

10- جعفریه

اینان معتقد به امامت جعفر بن علی، برادر حضرت امام حسن عسکری هستند که جزو فاطمیونی است که ادعای مقام امامت نمود و رفتار های فاسقانه و قبیحی از او سرزده که از ذکر آن خودداری می کنم.

پیروان او بر این گمان بودند که چون به زعم ایشان، امام عسکری (علیه السلام) فرزندی ندارند؛ پس امامت به برادر ایشان، جعفر منتقل شده است. (4)

11- بَطْلَانِيَه

این فرقه به بطلان امامت قائل اند و می گویند: بعد از امام یازدهم، امامی وجود ندارد و امامت به امام یازدهم تمام می شود و گفتند: چون خدا بر خلقش غضب کرده، زمین را از حجت خالی نموده است. (5)

ص: 89

1- فرق الشيعه / 135

2- فرق الشيعه / 136

3- فرق الشيعه / 138

4- فرق الشيعه / 139

5- فرق الشيعه / 144

غلاة یعنی غلو کنندگان. حقیقتِ غلو، آن است که توصیف کنید کسی را به چیزی که ندارد و ادعا کنید برای او مرتبه ای را که در آن مرتبه نیست. یکی از مراتب غلو آن است که برای کسی که امام نیست ادعای امامت شود به همین خاطر، در بحث ما، غالی، دو حالت دارد(1):

حالت اول: امام را بالاتر از مرتبه خویش بدانند.

این افراد، معمولاً کسانی هستند که جریانِ غدیر را قبول دارند؛ ولی امام (علیه السلام) را خدا می پندارند و از ثمراتِ این تفکر، آن است که بزرگان این فرقه ها برای خویش نیز ادعای نبوت کرده و خویشان را پیغمبرِ امامی می دانند که برایش مقام الوهیت پنداشته اند. اصحاب ابوالخطاب که مورد لعن حضرت صادق (علیه السلام) واقع شدند از این دسته اند.(2)

حالت دوم: کسی که امام نیست را امام بدانند.

این دسته از غالیان معمولاً بزرگ و شیخ و... خویش را تارتبه ی امام (علیه السلام) ترفیع داده و اگر چه در قول به چنین عقیده ای ملتزم نباشند؛ ولی در عمل، نسبت به آن ولیجه(3)،

تابع محض بوده و مطلقاً از او پیروی می کنند.

امام صادق (علیه السلام) در کلامی نورانی درباره ی این دو دسته فرموده اند:

«سه گروه اند که در قیامت، خدا به ایشان نظر نیافکنده، پاکشان نکند و برای ایشان عذابی دردناک خواهد بود؛ اول، آن کسی که ادعای امامت کند در حالی که امام نیست. دوم، آنکه امام از جانب خدا را انکار کند و سوم، کسی که گمان کند این دو گروه، بهره ای از اسلام دارند.»(4)

درباره ی ولیجه به زودی سخنی خواهیم داشت؛ اما باید دانست که وجه مشترک تمام غالیان، این است که همگی آنها نسبت به واجبات الهی متهاون و سهل انگارند و چیزهای

ص: 90

1- مرحوم علامه فتونی به این مطلب تصریح کرده و فرموده است: «أن حقيقة الغلو إنما هي توصيف شخص بما ليس له ذلك ولا هو في تلك المرتبة حتى أن من ذلك ادعاء امامة من ليس بامام.» ضیاء العالمین 2/ 341

2- فرق الشیعه/ 105

3- به زودی درباره ی معنای واژه ولیجه به تفصیل سخن خواهیم گفت.

4- عن ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم: من ادعى إمامة من الله ليست له و من جحد إماماً من الله و من زعم أن لهما في الإسلام نصيباً. کافی 1/374

دیگری را از اتیان واجباتی چون نماز و ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام)، بالاتر دانسته و حتی ارزش موهومات خویش را از جان مبارک معصومین (علیهم السلام) مهم تر می انگارند.

13- اثناعشریه

هفتاد و سومین گروه؛ یعنی تنها فرقه ای که تسلیم محض خدا و رسول او هستند؛ اثنی عشریه و یا گروه دوازده امامی اند. ایشان همان کسانی هستند که به اسلام راستین، وفادار مانده و گفتند: ما در باب دین، از آراء و نظرات غیر معصومین (علیهم السلام) پیروی نمی کنیم.

ایشان درباره ی پروردگار می گویند: خداوند دیده نمی شود، عادل است و از همه صفات مادی، از جمله دارا بودن جسم، منزّه است.

درباره ی معاد و قیامت، معتقدند که معاد، جسمانی است؛ یعنی انسان ها با همین بدن های مادی در قیامت، زنده خواهند شد و لذت ها و عقوبت های سرای محشر از آن جسم و روح باهم است، نه فقط روح و یا جسم به تنهایی.

این گروه، انسان را در تحصیل سعادت و شقاوت، مختار دانسته؛ گر چه اختیار بشر را در این عالم، مطلق و عنان گسیخته نمی دانند و معتقدند که اراده انسان در طول اراده پروردگار است نه در عرض آن.

درباره ی امامت، بر این باورند که امامت، مقامی از جانب پروردگار است و امام، به تعیین خلیفه ی قبل و یا به انتخاب شورا و یا به رأی و نظر مردم، محقق نمی شود؛ بلکه امامت، منصوص من الله تعالی و تعیین شده از جانب او و به زبان رسول اوست و سلسله ی آن از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شروع شده و به امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن (علیهم السلام) ختم می شود و دیگر ادامه نخواهد داشت.

در اعتقاد این فرقه، امام باید عالم ترین، با تقواترین، سخاوتمندترین و شجاعترین مردم روی زمین باشد و امامت مفضول را جایز نمی شمردند.

ایشان با استناد به آیه سی و سوم سوره احزاب(1)، ائمه (علیهم السلام) را دارای مقام عصمت تامه دانسته و حضراتشان را به همراه حضرت صدیقه شهیده سلام الله علیهم اجمعین از هر

ص: 91

1- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ترجمه «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»

عیب و نقص و خطایی مطهر و منزه می دانند. در همین راستا و با استناد به آیات و روایات، از دشمنان آل محمد بیزاری جسته و برائت از اعداء دین را از ارکان و اساس ایمان می پندارند.

از آن رو که بنای ما در این کتاب بر اختصار است، علاقمندان می توانند برای شناخت تفصیلی از عقائد شیعه به کتاب هایی که در این باره نوشته شده چون اعتقادات شیخ صدوق و شیخ مفید و کتاب حق الیقین علامه مجلسی رضوان الله علیهم مراجعه کنند.

فرقه ی ناجیه کدام است؟

اشاره

طبیعتاً هر کدام از این هفتاد و سه گروه، خود را فرقه ی ناجیه می دانند و به تعبیر قرآن که فرموده «کل حزب بما لدیهم فرحون»⁽¹⁾

از عقاید و اعمال خویش، خشنود و نسبت به سایرین بدگمانند. هیچکدام خود را هلاک یافته نمی پندارند و دیگران را نیز اهل نجات نمی دانند؛ ولی قاطعانه می توان گفت که از نظر عقل و شرع، آن گروهی از مهالک، نجات می یابند که در ریز و درشت اعتقادات خویش، تابع دین حق بوده و در آیین الهی دست به تحریف نیالوده و در حقیقت، تسلیم محض فرامین خدا بوده باشند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی راه نجات فرموده اند:

«من از بین شما می روم و دو یادگار به امانت نزد شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم اهلبیتم. این دو از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر نزد من آیند. مادامی که به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد.»⁽²⁾

صفات فرقه ی ناجیه

آنطور که از این روایت متواتر نبوی به وضوح، روشن می شود، تنها راه نجات از هلاکت و نابودی، تمسک به کتاب خدا و عترت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و بدون شک، تنها گروهی که حقیقتاً به قرآن و عترت، تمسک کرده و از وارد کردن رأی و نظر خویش در اصول و فروع دین، اجتناب کرده و می کنند، همان فرقه ی اثناعشریه است. ناگفته نماند که در زمره ی اثناعشریه بودن، به نام و اعتبار نیست؛ بلکه به باور، عقیده و عمل است؛ یعنی چه بسا کسانی که خود را اثناعشریه می دانند؛ ولی در عقیده، از فرقه ی غالیان، یا دیگر فرق هلاک شده می باشند.

ص: 92

1- روم/32 «هر حزبی بدانچه پیش آنهاست دلخوش شدند»

2- «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ أَصْحَابَهُ بِمَنْئِي فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.» بصائر الدرجات 1/113

اینکه می‌گوییم فرقه‌ی اثناعشریه، همان فرقه‌ی ناجیه است با همین تعریفی است که از ایشان می‌کنیم؛ یعنی همان چنگ زدن به قرآن و عترت و قطعاً معنای تمسک به قرآن و اهل بیت (علیه السلام)، چیزی جز دوری از آراء و نظرات بشری در دین و اجتناب از قیاس در شریعت نیست و البته در بین تمام فرقه‌ها تنها فرقه‌ای که در هیچ یک از اصول و فروع دینشان از رأی بشری استفاده نمی‌کنند همین اثناعشریه‌اند و هرکه چنین نباشد از فرقه‌ی ناجیه نیست و لو اینکه خود، چنین نپندارد.

برای روشن شدن مطلب و آشنا شدن با صفات فرقه‌ی ناجیه، راهی جز زانو زدن در محضر قرآن و عترت نداریم؛ چرا که تمسک به این دو، تنها راه تضمین شده‌ی هدایت است که ذره‌ای گمراهی در آن نیست.

درباره‌ی صفات فرقه‌ی ناجیه، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند:

«امت من به هفتاد و سه فرقه، متفرق می‌شوند که تنها یک گروه از ایشان نجات یافته و باقی امت، هلاک خواهند شد. کسانی از این امت، نجات می‌یابند که به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) تمسک کرده و از علم ایشان، خوشه برچینند و به رأی خویش در دین، عمل نکنند.»⁽¹⁾

در این روایت برای فرقه‌ی ناجیه، سه خصلت بیان شده است

1. به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) چنگ زده‌اند 2- از علم ایشان بهره‌گرفته، از ایشان علم، طلب کنند. 3- به رأی و نظر خویش عمل نکنند.

نبی مختار (صلی الله علیه و آله و سلم) در کلام نورانی دیگری می‌فرماید:

«امت من به بیش از هفتاد فرقه، پراکنده خواهد شد. بزرگترین فتنه‌ها از آنهایی است که در امور دین، با آراء و نظرات خویش قیاس کرده؛ پس حلال را حرام و حرام را حلال می‌شمرند.»⁽²⁾

ص: 93

1- عَنْ عَلِيٍّ (عَلِيهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَتَتَفَرَّقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَآلِكُونَ وَ النَّاجُونَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَ يَقْتَسِمُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ وَ لَا يَعْمَلُونَ بِرَأْيِهِمْ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ. وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ 49/27

2- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: سَتَتَفَرَّقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً أَعْظَمُهَا فِتْنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقْسِمُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيَحَرِّمُونَ الْحَلَآلَ وَ يُحَلِّلُونَ الْحَرَامَ. مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ 256/17

و همچنین از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت است که فرمودند:

«این امت، به هفتاد و سه فرقه، پراکنده خواهد شد که هفتاد و دو گروه ایشان در آتش و تنها یک دسته ی ایشان در بهشت است. سیزده گروه از این امت، ادعای دوستی و مودت ما را داشته؛ ولی تنها یک گروه ایشان در بهشت و سایرین در جهنم اند. اما آن فرقه ی نجات یافته ی هدایت شده ی مؤمن مسلمان موقفِ رشد یافته، همان کسانی هستند که به امامت من گرویده، تسلیم امر من و مطیع من بوده، از دشمنم بیزاری جسته، مرا دوست داشته و با دشمنم دشمن باشد... اما باقی فرقه ها همگی به دینی جز حق گرایش پیدا کرده، یاوران دین شیطان شده و از او و دوستانش، دین خویش را اخذ کرده اند. همانا که ایشان، دشمنان خدا و رسول او و دشمنان مؤمنین هستند. از خدا و رسولش بیزاری جسته و از راهی که نمی دانند جز خدا را پرستیدند.» (1)

در این روایت، برای فرقه ی ناجیه چند صفت ذکر شده است:

اول: به امامت حضرت مولانا علی (علیه السلام) باور دارند، دوم: تسلیم امر مولا هستند، سوم: مطیع فرامین ولیّ خدایند، چهارم: از دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام) بیزاری می جویند، و پنجم: در عین دشمنی با دشمنان آن بزرگوار، قلبشان مملوّ از محبت آقایان علی (علیه السلام) است.

بعض از این پنج خصلت نیکو که در این حدیث ذکر شده، ممکن است که در سایر فرقه ها نیز وجود داشته باشد؛ ولی مجموع این خصال، بالاخص صفت تسلیم بودن و نداشتن رأی و نظر در دین، فقط در فرقه ی ناجیه است و لا غیر.

ص: 94

1- قَالَ سَلِيمٌ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) يَقُولُ إِنَّ الْأُمَّةَ سَنَفَرَّقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَفِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَثَلَاثٌ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَسَبْعِينَ تَنْجِلُ مَحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ وَأَمَّا الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ الْمَهْدِيَّةُ الْمُؤْمِنَةُ الْمُسْلِمَةُ الْمَوْفِقَةُ الْمُرْشِدَةُ فَهِيَ الْمُؤْتَمَةُ بِي الْمُسْلِمَةِ لِأَمْرِ الْمَطِيعَةِ لِي الْمَتَّبِعَةُ مِنْ عَدُوِّي الْمَحَبَّةُ لِي الْمُبْغِضَةُ لِعَدُوِّي الَّتِي قَدْ عَرَفْتُ حَقِّي وَإِمَامِي وَفَرَضَ طَاعَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَلَمْ تَرْتَدَّ وَلَمْ تُشَكَّ لِمَا قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ فِي قَلْبِهَا مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَعَرَفْنَا مِنْ فَضْلِنَا وَالْهَمَّهَا وَأَخَذَ بِنَوَاصِيهَا فَأَدْخَلَهَا فِي شِعْبَتِنَا حَتَّى اطْمَأَنَّتْ قُلُوبُهَا وَاسْتَيْقَنَتْ يَقِينًا لَا يَخَالُطُهُ شَكٌّ أَنِّي أَنَا وَأَوْصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُدَاةٌ مُهْتَدُونَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ فِي آيٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَثِيرَةٍ وَطَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَخُرَّانَهُ عَلَى عِلْمِهِ وَمَعَادِنَ حُكْمِهِ وَتَرَاجِمَةَ وَحْيِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا حَتَّى نَرُدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَوْضَهُ كَمَا قَالَ: وَتِلْكَ الْفِرْقَةُ الْوَاحِدَةُ مِنَ الثَّلَاثِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً هِيَ النَّاجِيَةُ مِنَ النَّارِ وَمِنْ جَمِيعِ الْفِتَنِ وَالضَّلَالَاتِ وَالشُّبُهَاتِ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَقًّا هُمْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَجَمِيعُ تِلْكَ الْفِرَقِ الْإِثْنَتَيْنِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً هُمْ الْمَتَدَيُّونَ بِغَيْرِ الْحَقِّ النَّاصِرُونَ دِينَ الشَّيْطَانِ الْآخِذُونَ عَنِ إِبْلِيسَ وَأَوْلِيَائِهِ هُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَأَعْدَاءُ رَسُولِهِ وَأَعْدَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ بَرَّءُوا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ وَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ وَكَفَرُوا بِهِ وَعَبَدُوا غَيْرَ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَدْعًا يَقُولُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ يَحْلِفُونَ لِلَّهِ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ.... كتاب سليم / 96 و

بحار الانوار 14 / 28

در خبر دیگری از همان حضرت است که فرمودند:

«... یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که هفتاد گروه در آتش و فقط یکی از ایشان نجات یافتند و آنها کسانی بودند که از وصی موسی، یوشع بن نون تبعیت نمودند. و مسیحیان نیز به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند که جز یک دسته، همگی هلاک شدند و آن یک دسته، کسانی بودند که از وصی عیسی، شمعون، تبعیت نمودند. این امت نیز به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهد شد که هفتاد و دو گروه از ایشان هلاک شده و تنها یک دسته اهل نجات اند و آنها کسانی هستند که از وصی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تبعیت نمایند" و با دست به سینه خویش زدند. "سپس ادامه داده و فرمودند: سیزده فرقه از این امت، ادعای مودت و دوستی مرا بکنند؛ ولی تنها یک گروه ایشان که همان میانه روها هستند اهل بهشت و دوازده گروه دیگر اهل آتش اند.»(1)

ظاهراً بدون هیچ ریب و شکی می توان گفت که از مجموعه ی این روایات معلوم می شود که عامل نجات فرقه ی ناجیه، اموری چون ادعای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و دوستی آنها، بیزاری از دشمنان ایشان، اعتقاد به غدیر و ... نمی باشد؛ چرا که گروه های متعددی در این امور با هم مشترک اند؛ بلکه آنچه فرقه ی ناجیه را از سایر فرق، متمایز می کند، تبعیت ایشان از وحی ربانی و عدم پیروی از رأی و نظر در دین و شریعت است و تنها گروهی که در همه ی کلیات و جزئیات دین، عقاید و احکامش، تمسک به قرآن و اهلیت (علیهم السلام) نموده و از هواهای نفسانی، پیروی نکرده اند، همان فرقه ی آخر؛ یعنی اثنا عشریه می باشد.

آری! ممکن است عده ای، مخصوصاً آن شصت دسته ی اول، خود را اهل سنت و سیره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنامند؛ ولی همگان می دانند که ایشان حقیقتاً پیروان سنت خلفا بوده و از سنت و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرسنگ ها فاصله دارند.

ص: 95

1- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَام) أَنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ عَلِيٍّ كَيْمَ افْتَرَقْتُمْ قَالَ عَلِيُّ كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةٌ فَقَالَ (عَلِيهِ السَّلَام) كَذَبْتَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيَّ النَّاسَ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوْ تَبَيَّنَ لِي الْوَسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَ صِيبِي مُوسَى (عَلِيهِ السَّلَام) وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَيَّ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَ صِيبِي عِيسَى (عَلِيهِ السَّلَام) وَ تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَيَّ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَ صِيبِي مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ. احتجاج / 140 و بحار الانوار 5 / 28

شما را به خدا سوگند! آیا گفتن جمله ی "حی علی خیر العمل" سنت است یا ترک آن؟ با وجودی که خود، روایت می کنند که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله در اذان گفته می شد و عمر از گفتن آن نهی نمود و اهل سنت او، روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کرده، به سنت او عمل کردند. (1)

آیا به جا آوردن حج تمتع، سنت رسول خداست یا ترک آن؟ در حالی که همه می دانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حج تمتع، مبادرت ورزیده و اولین کسی که از آن نهی کرد و برایش عقوبت گذاشت عمر بود و امتش پیروی اش نموده، ترک سنت نبی اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند. (2)

ایضا به این سیاهه اضافه کنید: نماز تراویح، تغییر مقام ابراهیم علیه اسلام، مسح بر کفش و جوراب در وضو، نهی از ازدواج متعه، بستن دست ها در نماز، تمام خواندن نماز در حال سفر، سه طلاقه نمودن زنان در یک مجلس و... (3)

که در همه ی اینها جز مخالفت با خدا و رسول او چیز دیگری نبوده و نیست.

تنها گروهی که در تعیین امام و همچنین سایر عقاید خویش، تسلیم خدا و رسول بوده و هستند، جماعت اثناعشریه اند؛ اما سایر مردمان، از این جماعت، که همان اسلام اصیل است جدا شده و تشکیل فرقه و دسته دادند.

شصت فرقه از هفتاد و سه فرقه، خروجی سقیفه را پذیرفتند و بر این امر، گردن نهادند که مردم می توانند خود، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینی بگمارند و چون چند نفر انسان عادی، پیرمردی نا آشنا به دین را به عنوان جانشین نبی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین کردند، آن را پذیرفته و بدتر از آن، زمانی که همان پیر فرتوت، هنگام مرگ، بد اخلاقِ خشنی را بر خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزید، بی چون و چرا تسلیمش شدند، در حالی که قرآن کریم، مقام امامت را جایگاهی بس رفیع دانسته که انتصاب بدان جز به جعل پروردگار میسور نباشد.

ص: 96

1- سسن بیهقی 1 / 425 و موطأ مالک 1 / 54

2- قال عمر: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب» یعنی دو متعه در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال بوده و من امروز آنها را حرام می کنم و مرتکبین آنها را به کیفر می رسانم. یکی متعه زنان و دیگری متعه حج. تفسیر الرازی 2 / 167 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 12 / و، البیان والتبیین للجاحظ 2 / 223، أحكام القرآن للجصاص 1 / 342 و تفسیر القرطبی 2 / 270 و کنز العمال 8 / 293 و سنن بیهقی 7 / 206

3- کافی 8/58

حق جل جلاله در کتابش فرموده است:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (1)

و فرموده:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (2)

و همچنین فرموده است:

«وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (3)

از آیات فوق به خوبی روشن می شود که تعیین مقام امامت، در اختیار بشر نبوده و به جعل و قرارداد الهی نیازمند است.

البته حال دوازده فرقه ی دیگر نیز از ایشان بهتر نیست؛ زیرا با وجود آنکه ادعا دارند که غدیری اند و سقیفه ای نیستند؛ لکن در ادامه راه از بیعت غدیر، فاصله گرفته و در تعیین امام به همان روش و مسلک، یعنی رأی و نظر بشری روی آورده و مسیر خویش را به انحراف کشانده، دست از تبعیت کشیدند و همانطور که از پیش چشم شما گذشت، همگی اراجیفی را به اسم دین به خورد اتباع و پیروان خویش دادند.

فرقه ی ناجیه با خوبان، همراه، و از فرقه های هلاک شونده احتراز می کند

یکی از صفاتی که در کلام نورانی حضرات معصومین (علیهم السلام) برای فرقه ی ناجیه ذکر شده، برائت از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) است. به جز این دستور نقلی، عقل نیز حکم می کند که شرط نجات، آن است که علاوه بر همراهی با نیکان (4)، از معیت با هلاک شوندگان، احتراز کنیم و شرط سوار شدن به کشتی نجات، همانا دوری گزیدن از هالکان است.

«وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (5)

ص: 97

1- بقره / 124

2- انبیاء / 73

3- قصص / 5

4- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ترجمه «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید» توبه

119/

5- هود / 42

«و نوح پسرش را ندا داد که فرزندم با ما سوار (کشتی) شو و با کافران مباش»

حال، سوال اساسی اینجاست که فرقه ی ناجیه باید با این هفتاد و دو فرقه ی هلاک شونده، با آن عقائد عجیب و غریبان، متحد شود یا از ایشان احتراز نموده و بیزار باشد؟ آیا اتحاد با ایشان، جز هلاکت و تیره بختی، نتیجه ی دیگری به همراه خواهد داشت؟

آری! می توان از ایشان تقیه نمود؛ اما یکی شدن با ایشان؛ یعنی خروج از "صراط مستقیم" و دخول در راه "مغضوب علیهم و ضالین" که ما مأموریم از این دو بیزار باشیم و نتیجتاً هرچه از این دو دسته ی دوزخی، دورتر باشیم به صراط مستقیم نزدیک تریم.

خدای متعال در قرآن کریم، درباره این موضوع، چنین فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را سرپرستان و دوستان خود نگیرید که آنان دوستان یکدیگرند و هرکسی از شما با ایشان دوستی کند از زمره ی آنان است. همانا خدا قوم ظالمین را هدایت نمی کند.»

بر مبنای این فرمایش خدای مهربان، اگر کسی گروهی را به دوستی برگزیند از ایشان خواهد بود؛ یعنی علاوه بر اینکه ناخودآگاه، افکار و عقائد ایشان در او تأثیر خواهد گذاشت، در منظر الهی نیز از زمره ی ایشان محسوب خواهد شد.

در آیه ای دیگر، پروردگار متعال به همین نکته تصریح کرده و مؤمنین را از چنین دوستی هایی بر حذر داشته و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (2)

ص: 98

1- مائده/51

2- توبه/23

«ای اهل ایمان! اگر پدران و برادرانتان، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید و کسانی از شما که چنین کنند، پس ایشان ظالم اند.»

و همچنین فرموده است:

«لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (1)

«گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. اینان اند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده و به روحی از جانب خویش نیرومندشان ساخته است... اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگاران اند»

در واقع، حزب الهی که به مقام فلاح رسیده است، آن گروهی است که با فرقه های هلاک شده، سر دوستی ندارد؛ حتی اگر برادر و پدر و عشیره اش باشند.

این حزب الله، همان فرقه ی ناجیه است که در جای دیگر درباره اش فرموده:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (2)

«همانا ولی شما، خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز را اقامه کرده و در حال رکوع زکات می دهند. و هرکه ولایت خدا و رسولش و (این) مؤمنین را بپذیرد (حزب الله است) همانا حزب خدا پیروزند»

ص: 99

1- مجادله / 22

2- مائده / 55 و 56

فرقه‌ی ناجیه، ولایت خدا و رسول و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که در رکوع زکات داده اند پذیرفته و نامش به اسم حزب الله در قرآن ذکر شده است. این حزب الله بر اساس آیه‌ی سوره مجادله از دوستی با دیگران احتراز کرده؛ بلکه از ایشان بیزارند؛ لذا در آنجا هم ایشان را با نام حزب الله می‌ستاید. حزب الله که دو حزب نیست یک دسته است و این دو آیه توصیف یک جمع و یک گروه می‌باشد.

پس تأکید می‌کنم که چون صراط مستقیم یکی است و فرقه‌ی ناجیه هم که همان رهپویان صراط مستقیم اند یک فرقه‌ی متمایز از سایر فرق می‌باشد و هرکه در صراط مستقیم نباشد قطعاً در زمره "مغضوب علیهم" و یا "ضالین" است، اتحاد فکری و عقیدتی با سایر فرق، ثمره‌ای جز خروج از صراط مستقیم نداشته و نتیجه‌ای جز انحراف نخواهد داشت.

اسامی دیگر فرقه‌ی ناجیه

آنچه که از مجموع اخبار ائمه اطهار (علیهم السلام) در مورد «الذین انعمت علیهم» فهمیده می‌شود؛ آن است که ایشان، همان کسانی هستند که در صراط مستقیم قرار داشته، و فرقه‌ی ناجیه اند. ایشان به نام‌های مؤمن، عارف، شیعه و یا اصحاب الجنه نامیده می‌شوند. اما درباره‌ی «مغضوب علیهم» باید گفت: کسانی هستند که سخن حق و ولایت به ایشان رسیده؛ ولی به خاطر عناد و لجاج از پذیرش آن امتناع کرده و منکر آن شده اند. ایشان با نام‌های کافر، ناصبی، منکر و اصحاب النار نامیده می‌شوند. درباره‌ی «الضالین» هم می‌گوییم: کسانی هستند که حق و ولایت، به ایشان نرسیده؛ لذا نه با اولیای خدا دشمن اند و نه با دشمنان ایشان دوست اند. ایشان هم با نام‌های گمراهان و مستضعفین و اصحاب اعراف نامیده می‌شوند.

روایات، در این باره فراوان بوده و اینجا محل این بحث نیست؛ لکن برای استحکام سخن، به چند نمونه از اخبار اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه توجه فرمایید:

ابوسلمه گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمودند: «ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم، فرض و واجب کرده است، و بر ایشان رخصتی نیست جز اینکه ما را بشناسند، و در نادانی به مقام ما معذور نیستند. پس هر که ما را بشناسد، مؤمن است و هر که منکر مقام ما باشد کافر است، و هر که نه ما را به امامت بشناسد و نه مقام ما را انکار کند، ضال و

گمراه است تا آنکه به راه حق برگردد و آنچه را خدا از حق طاعت ما واجب کرده است بفهمد و اگر در همان حال گمراهی خود بمیرد، امرش با خداست.» (1)

علامه ی مجلسی نیز از امام مجتبی (علیه السلام) روایت کند که به معاویه فرموده اند:

«جز این نیست که مردم، سه دسته اند؛ یک: افرادی که مؤمن هستند و حق ما را ادا می کنند و تسلیم ما بوده و به ما تاسی می نمایند، این دسته اند که نجات خواهند یافت و دوست خدا و من هستند.

دو: اشخاصی که با ما عداوت کرده، از ما بیزاری می جویند و ریختن خون ما را حلال دانسته، حق ما را انکار می نمایند و اینها را دین خویش قرار داده اند که بدان متدین به دین خدا می باشند، و دینشان را بیزاری جستن از ما قرار داده اند. یک چنین افرادی، کافر، مشرک و فاسق هستند. این دسته اشخاص از طریقی که نمی دانند مشرک و کافر می شوند، و همان طور که بدون علم به خدا ناسزا می گویند؛ همان طور هم بدون علم، برای خدا شریک قرار می دهند.

سه: افرادی که معتقد به عقائد بدون اختلاف می شوند (به آنچه بین تمام فرقه ها مشترک است، معتقدند) و حکم هر امر مشکل و ولایت ما را به خدا واگذار می کنند و اگر به ما تاسی نمی کنند، دشمنی هم ننموده و حق ما را هم انکار نمی کنند. ما امیدواریم که خدا ایشان را بیامرزد و داخل بهشت کند. این گونه افراد، مسلمانانی هستند ضعیف.» (2)

و در بیانی شیواتر، سلیم از مولای ما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کند که می فرمودند:

«به زودی امت، به هفتاد و سه گروه، متفرق خواهند شد، که هفتاد و دو گروه در آتش و

ص: 101

1- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ الَّذِينَ فَارَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَا يَسْعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا وَلَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ فَإِنْ يَمُتَ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَفْعَلِ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ. کافی 1/ 187

2- عن الحسن (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقَّنَا وَيُسَلِّمُ لَنَا وَيَأْتُمُّ بِنَا فَذَلِكَ نَاجٍ مُجِبٌّ لِلَّهِ وَلِيُّ. وَنَاصِبٌ لَنَا الْعِدَاةَ يَتْبَرَأُ مِنَّا وَيَلْعَنُنَا وَيَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَجْحَدُ حَقَّنَا وَيَدِينُ اللَّهَ بِالْبِرَاءَةِ مِنَّا فَهَذَا كَافِرٌ مُشْرِكٌ فَاسِقٌ وَإِنَّمَا كَفَرُ وَأَشْرَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ كَمَا سَبَّوْا اللَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ كَثِيرًا يَشْرِكُ بِاللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ. وَرَجُلٌ أَخَذَ بِمَا لَمْ يَخْتَلِفْ فِيهِ وَرَدَ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ مَعَ وَلَا يَتَنَا وَلَا يَأْتُمُّ بِنَا وَلَا يَعَادِينَا وَيَعْرِفُ حَقَّنَا فَنَحْنُ نَرْجُو أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَيَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ فَهَذَا مُسْلِمٌ ضَعِيفٌ. بحار الانوار 33/272

یک گروه در بهشت خواهند بود. سیزده گروه از هفتاد و سه گروه، محبت ما اهل بیت را ادعا می کنند؛ ولی یکی از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش اند. گروه نجات یافته ی هدایت شده که آرزوی (بهشت دارند) و مؤمن و تسلیم و موافق و هدایت کننده اند، کسانی هستند که به من ایمان آورده و در مقابل امر من، تسلیم و مطیع من هستند. از دشمن من بیزار می جسته و مرا دوست می دارند و دشمنم را مبعوض می دارند. آنان که به حق من و امامتم و واجب بودن اطاعت از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش معرفت دارند. در نتیجه (از عقیده خود) بر نمی گردند و شک نمی کنند، به خاطر آنکه خداوند، قلبشان را از معرفت حق ما نورانی کرده و فضیلت را به آنان فهمانده است، و به آنان الهام کرده و ناصیه ی آنان را گرفته و در شیعیان ما داخل نموده است، به طوری که قلب هایشان اطمینان یافته و یقینی پیدا کرده که شکی با آن مخلوط نمی شود...

در بین هفتاد و سه فرقه، فقط آن یک گروه اند که از آتش و از همه فتنه ها و گمراهی ها و شبهه ها نجات یافته هستند و آنها به حق، اهل بهشت اند... همه ی آن هفتاد و دو گروه، به غیر حق، متدین شده اند و دین شیطان را یاری می دهند، و (دستوراتشان را) از ابلیس و دوستانش می گیرند. آنان دشمن خدای تعالی و دشمن پیامبرش و دشمن مؤمنین اند و بدون حساب، داخل آتش می شوند، و از خدا و رسولش بیزارند. خدا و رسولش را فراموش کرده و به خدا شرک ورزیده و کافر شده اند و غیر خدا را پرستیده اند؛ ولی خود، هم نمی دانند و گمان می کنند کار درستی می کنند. روز قیامت می گویند. «به خدا قسم ما مشرک نبودیم، برای او قسم یاد می کنند همان طور که برای شما قسم می خورند و گمان می کنند بر پایه ای استوارند، بدانید که آنان دروغگویند»

سلیم می گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چه می فرمائید درباره ی کسی که توقف کرده است. نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیده خود قرار نداده و تعصب هم ندارد. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزار نمی جوید. او می گوید: «نمی دانم» و راست می گوید.

فرمودند: اینان از هفتاد و سه گروه نیستند. مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از هفتاد و سه فرقه، اعراض کنندگان از حق است که پرچمی را برافراشته و خود را مشهور کرده اند و به دین خود دعوت می کنند.

یک فرقه از ایشان، متدین به دین الهی و هفتاد و دو فرقه، متدین به دین شیطان اند، که با قبول گفته ی آنان ولایتشان را می پذیرند و از آنان که مخالفشان باشند بیزاری می جویند.

اما کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورده؛ ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و عداوتی هم در دل ندارد، و چیزی را حلال یا حرام نکرده است، و قبول کرده همه آنچه را که در بین امت، اختلافی نیست که خداوند به آنها امر کرده، و خودداری نموده از آنچه بین همه امت در آن اختلافی نیست که خدا از آن نهی نموده است (یعنی به مشترکات چنگ زده) در نتیجه نه عداوتی در دل دارد، و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده است و (حقیقتاً) نمی داند و علم آنچه بر او مشکل شده است را به خدا واگذار نموده است، چنین شخصی نجات یافته است.

این طبقه بین مؤمنین و مشرکین قرار دارند و قسمت اعظم مردم و اکثریت آنها هستند. اینها اصحاب حساب و میزان و اعراف هستند و جهنمی هایی هستند که انبیاء و ملائکه و مؤمنین آنها را شفاعت می کنند. اینان از آتش بیرون آورده می شوند و «جهنمیون» نامیده می شوند.

اما مؤمنین، اینان نجات می یابند و بدون حساب وارد بهشت می شوند. اما مشرکین، اینان بدون حساب وارد آتش می شوند. حساب برای اهل این صفات است که بین مؤمنین و مشرکین هستند، و برای آنان که قلبشان با اسلام، انس داده شده و گناهکارند، و برای آنان که اعمال نیکی را با اعمال بدی مخلوط کرده اند، و مستضعفینی که نه قدرت بر درک مفاهیم کفر و شرک دارند و نه می توانند دشمنی کنند و نه به راهی هدایت می شوند که مؤمن عارف باشند. اینان اصحاب اعراف اند، که خداوند درباره اینان مشیت دارد: اگر خداوند یکی از اینان را وارد آتش کند به خاطر گناه اوست، و اگر از او درگذرد به رحمت خویش رفتار کرده است.

عرض کردم: اصلحک الله! آیا مؤمن عارف داخل آتش می شود؟ فرمودند: نه!

عرض کردم: آیا کسی که امامش را نشناسد داخل بهشت می شود؟ فرمودند: نه! مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کافر یا مشرک داخل بهشت می شوند؟ فرمودند: جز کافر، کسی داخل

آتش نمی شود مگر آنکه خدا بخواهد. عرض کردم: اصلحک الله! هر کس با ایمان به خدا و معرفت به امامش و اطاعت او خدا را ملاقات کند، از اهل بهشت است؟ فرمودند: آری! اگر خدا را ملاقات کند و از مؤمنینی باشد که خداوند عزوجل می فرماید: «آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند، آنان که ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند، آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند» (1).

ص: 104

1- قَالَ سَلِيمٌ وَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ الْأُمَّةَ سَدَّ تَفَتُّرُقَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ تَتَحَلَّلُ مَحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ وَ أَمَّا الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ الْمَهْدِيَّةُ الْمُؤْمِنَةُ الْمُسْلِمَةُ الْمُوَافِقَةُ الْمُرْشِدَةُ فَهِيَ الْمُؤْتَمِنَةُ بِي الْمُسْلِمَةِ لِأَمْرِ الْمُطِيعَةِ لِي الْمُتَبَرِّتَةُ مِنْ عَدُوِّي الْمُحِبَّةُ لِي وَ الْمُبْغِضَةُ لِعَدُوِّي النَّبِيِّ قَدْ عَرَفْتُ حَقِّي وَ إِمَامَتِي وَ فَرَضَ طَاعَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُدَّتْ نَبِيَّهُ فَلَمْ تَرْتَدَّ وَ لَمْ تُشَكَّ لِمَا قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ فِي قَلْبِهَا مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّهَا وَ عَرَفَهَا مِنْ فَضْلِهَا وَ أَهْمَهَا وَ أَخَذَهَا بِنَوَاصِيهَا فَادْخَلَهَا فِي شَيْعَتِنَا حَتَّى اطْمَأَنَّتْ قُلُوبُهَا وَ اسْتَيْقَنَتْ يَقِينًا لَا يَخَالِطُهُ شَكٌّ أَنِّي أَنَا وَ أَوْصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُدَاةٌ مُهْتَدُونَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّ فِي آيٍ مِنَ الْكِتَابِ كَثِيرَةٍ وَ طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ [وَ خَزَانَهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ مَعَادِينِ حُكْمِهِ وَ تَرَاجِمَةَ وَ حِيَهُ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا حَتَّى نَرِدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) حَوْضَهُ كَمَا قَالَ وَ تِلْكَ الْفِرْقَةُ الْوَاحِدَةُ مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةً هِيَ النَّاجِيَةُ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ جَمِيعِ الْفِتَنِ وَ الصَّلَالَاتِ وَ الشُّبُهَاتِ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَقًّا وَ هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ جَمِيعُ تِلْكَ الْفِرَقِ الْإِثْنَتَيْنِ وَ السَّبْعِينَ هُمْ الْمُتَدَيُّنُونَ بِغَيْرِ الْحَقِّ النَّاصِرُونَ لِذِي الشَّيْطَانِ الْآخِذُونَ عَنِ إِبْلِيسَ وَ أَوْلِيَائِهِ هُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَعْدَاءُ رَسُولِهِ وَ أَعْدَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ بُرَاءً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ نَسُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ وَ كَفَرُوا بِهِ وَ عَدَدُوا غَيْرَ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا يَقُولُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمْ الْكَاذِبُونَ قَالَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرَأَيْتَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فَلَمْ يَأْتَمْ بِكُمْ وَ لَمْ يُعَادِكُمْ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَكُمْ وَ لَمْ يَتَعَصَّبْ وَ لَمْ يَتَوَلَّكُمْ وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ قَالَ لَا أَدْرِي وَ هُوَ صَادِقٌ قَالَ لَيْسَ أَوْلَيْكَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةً إِنَّمَا عَنَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) بِالثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةَ الْبَاغِيْنَ النَّاصِبِينَ الَّذِينَ قَدْ شَهَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ دَعَا إِلَى دِينِهِمْ فِرْقَةً وَاحِدَةً مِنْهَا تَدِينُ بِيَدَيْنِ الرَّحْمَنِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ تَدِينُ بِيَدَيْنِ الشَّيْطَانِ وَ تَتَوَلَّى عَلَى قَبُولِهَا وَ تَتَبَرَّأُ مِمَّنْ خَالَفَهَا فَأَمَّا مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَا يَتَنَا وَ لَا ضَلَالَةَ عَدُوِّنَا وَ لَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرٌ بِهِ وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ أَمْرٌ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لَا يَعْلَمُ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَ أَجْلُهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ وَ الْمَوَازِينِ وَ الْأَعْرَافِ وَ الْجَهَنَّمِيِّونَ الَّذِينَ يَشْفَعُ لَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ فَيَسَمُونَ الْجَهَنَّمِيِّينَ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَنْجُونَ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَيَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ إِنَّمَا الْحِسَابُ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ الْمُقْتَرِفَةِ وَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةَ الْكُفْرِ وَ الشَّرِكِ وَ لَا يُحْسِنُونَ أَنْ يَنْصِبُوا وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى أَنْ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ فَهُمْ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وَ هُوَ لِأَنَّ اللَّهَ فِيهِمْ الْمَشِيئَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ يَدْخُلُ أَحَدًا مِنْهُمْ النَّارَ فَيَذَنِبُهُ وَ إِنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَبِرَحْمَتِهِ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيْ دَخَلَ النَّارَ الْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ الدَّاعِي قَالَ (عليه السلام) لَا قُلْتُ أَ فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ (عليه السلام) لَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ قُلْتُ أَيْ دَخَلَ الْجَنَّةَ كَافِرٌ أَوْ مُشْرِكٌ قَالَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا الْكَافِرُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِنًا عَارِفًا بِإِمَامِهِ مُطِيعًا لَهُ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُوَ قَالَ نَعَمْ إِذَا لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قُلْتُ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ مِنْهُمْ عَلَى الْكِبَائِرِ قَالَ هُوَ فِي مَشِيئَةِ إِنْ عَذَبَهُ فِي ذَنْبِهِ وَ إِنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَبِرَحْمَتِهِ قُلْتُ فَيَدْخُلُهُ النَّارَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ نَعَمْ بِذَنْبِهِ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ

عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَهُمْ وَلِيُّ وَأَنَّهُ لَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالَّذِينَ لَمْ يَلْسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ. كتاب سليم 2/610 و بحار الانوار 28/4

بر اساس این حدیث شریف حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که نمونه ای از خروارها روایت است؛ مردم سه دسته اند: دسته ی اول که فرقه ی ناجیه نام دارند، همان کسانی اند که در راه مستقیم، قرار داشته، امام خویش را می شناسند و ولایتش را پذیرفته و با دشمن او دشمن و تسلیم فرامین حجت خدا می باشند. ایشان را عارف، مؤمن و اصحاب الجنه هم می نامند. دسته ی دوم همان کسانی هستند که دین حق به ایشان رسیده؛ ولی آن را منکر شده، خود، دینی برای خویشتن اختراع کرده اند، به علاوه اینکه با پیشوایان صادق الهی، عداوت ورزیده و با دشمنان ایشان طرح دوستی ریخته اند. ایشان مورد غضب الهی واقع شده، منکر و کافر نامیده می شوند. ایشان همان اصحاب هفتاد و دو فرقه اند. اما گروه سوم که گمراهان و مستضعفین نامیده می شوند؛ همان هایی هستند که با رهبران راستین ربانی، عداوت نکرده و با دشمنانشان هم دوستی ندارند. دین حق، به ایشان نرسیده، یا اگر رسیده درکش نکرده اند، به واجبات و محرمات الهی پایبند بوده و دینی برای خویش، ابداع نموده اند. اینان همان ضالین و گمراهانی هستند که برای ایشان امید نجات می رود؛ گرچه مدتی را در دوزخ سپری کرده و معذب باشند.

پس از این همه تفصیل، باید گفت که فرقه ی ناجیه باید از "مغضوب علیهم" و "ضالین" اجتناب کرده و خلاصه اینکه، ایشان فقط با کسانی برادرند که عقایدشان مورد تأیید ائمه اطهار (علیهم السلام) واقع شده و به همین خاطر امام عسکری (علیه السلام) از قول پدران پاکشان (علیهم السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«هرکه بصیرتی قوی داشت و به اولیای خویش، ولایتی نیکو و نسبت به اعداء دین، برائت داشت؛ پس او برادر دینی شماست که از پدر و مادر به شما نزدیک تر است.» (1)

رجوع به رأی و نظر، عامل انحراف بانیان فرقه ها

اشاره

فرقه هایی را که بر شمردیم، ترکیبی است از عوام و خواص جامعه، به این صورت که هر فرقه ای تشکیل یافته از امام و مأمون است. کسانی که تبعیت شده اند؛ یعنی همان

ص: 105

1- الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) فِي حَدِيثٍ... فَأَمَّا مَنْ قَوِيَتْ بَصِيرَتُهُ وَ حَسُنَتْ بِالْوَلَايَةِ لِأَوْلِيَائِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ مَعْرِفَتُهُ فَذَلِكَ أَحْوَكُمْ فِي الدِّينِ أَمْسُ بِكُمْ رَحِمًا مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ. وسائل الشيعه

خواص، و کسانی که تبعیت می کنند؛ یعنی همان عوام، که ایشان را پیروان هم می نامیم.

عامل جدا شدن این خواص و عوام هر گروه از فرقه ی ناجیه و تشکیل حزب و دسته ی جداگانه، یک امر واحدی نیست؛ بلکه علت انحراف خواص را باید در تبعیت از رأی ها و نظرات بشری دانسته و علت گمراهی عوام را در پیروی از خواص گمراه شده.

به طور مسلم آنچه سایر فرق را از فرقه ی ناجیه جدا می کند داخل نمودن آراء بشری در دین، باور کردن آنها و چنگ زدن به این باورهای غلط است.

فرقه ی ناجیه که همان مسلمانان اصیل باقی مانده بر بیعت غدیرند، تابع فرامین پروردگار و دستورات پیامبر او (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و از هرگونه دخل و تصرف در احکام شریعت اجتناب می کنند. این در حالی است که سایر فرقه ها، یعنی همه ی هفتاد و دو گروه دیگر، برای فهم احکام شریعت به آرای بشری خویش چون قیاس و استحسان و... روی آورده و به دلیل اینکه نمی خواستند به امام معصوم رجوع کنند، خود، با عقل ناقصشان احکام شریعت را استخراج کرده و وجوب پیروی از آن را به عوام الناس القاء نمودند.

بی شک اگر نبودند این خواص گمراه، که هوای نفس خویش را خدای خود برگزیده اند، امت ها و فرقه های گمراهی هم وجود نداشت، لذا سهم ایشان در ضلالت و هلاکت مردم، بیش از همه است.

حضرت صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«به خدا قسم که ضرر ایشان بر این امت از ضرر ترک و دیلم (دشمنان حربی اسلام) بیشتر است»⁽¹⁾

امام عسکری (علیه السلام) نیز ضمن مقایسه ی ایشان با سپاه یزید ملعون، آسیب این عالمان سوء را بیش از ضرر سپاه یزید ملعون برشمرده اند.⁽²⁾

ص: 106

1- عَنْ فَضَالِ بْنِ عِيَاضٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ أَشْيَاءٍ مِنَ الْمَكَاسِبِ فَتَهَانِي عَنْهَا فَقَالَ يَا فَضَيْلُ وَاللَّهِ لَضُرَرُ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَشَدُّ مِنْ ضَرَرِ التُّرْكِ وَالذِّيلِمِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْوَرَعِ مِنَ النَّاسِ قَالَ الَّذِي يَتَوَرَّعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَجْتَنِبُ هَؤُلَاءِ... كَافِي

108/5

2- قال ابو محمد الحسن العسکری (علیه السلام): ... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَيَّ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَآكِبَ فَسَقَمَ فُقَهَاءَ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَلَا كِرَامَةً وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحْرِفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ وَ يَضْعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَيَّ غَيْرِ وَجُوهَهَا لِقَلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرِينَ يَتَعَمَّدُونَ الْكُذِبَ عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيَّ الْقَدْحِ فِينَا فَيَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةَ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شَيْعَتِنَا وَ يَنْتَقِصُونَ بِنَا عِنْدَ نَصَابِنَا ثُمَّ يُضَيِّفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَ أَضْعَافَ أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهَا فَيَقْبَلُهُ الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَيَّ أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا وَ هُمْ أَضَرُّ عَلَيَّ ضِدَّ عَفَاءِ شَيْعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ وَ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السُّوءِ النَّاصِرُونَ الْمُسْتَشَبِّهُونَ بِأَتْنَهُمْ لَنَا مُؤَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ يَدْخِلُونَ الشُّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَيَّ ضِدَّ عَفَاءِ شَيْعَتِنَا فَيُضَيِّفُونَ لُونَهُمْ وَ

يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ... تفسير امام حسن عسكري (عليه السلام) / 301. بحار الانوار 2/89

جناب سدیر صیرفی گوید: روزی حضرت باقر (علیه السلام) رو به کعبه نموده و به من فرمودند: «...ای سدیر! آیا دوست داری سد کنندگان راه خدا را به تو نشان دهم؟» سپس رو به ابوحنیفه و سفیان ثوری که مردمی را دور خود جمع کرده بودند نموده و فرمودند: «اینانند مسدود کنندگان راه خدا! اگر این خبیث ها در خانه هایشان می نشستند، مردم، که کسی را نمی یافتند تا از خدا خبرشان دهد به سمت ما می آمدند و ما ایشان را از خدا و رسول او با خبر می ساختیم.»(1)

مذمت رأی و نظر

برای شناخت دین و آنچه به آن مربوط است دو راه در پیش روی ماست؛ اول تبعیت از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) که نامش علم است، و دوم تبعیت از اندیشه و رأی و نظر، که نامش ظن و گمان است. باید گفت که بدون هیچ و شک و ریبی، رخصت رجوع به رأی و نظر در باب شناخت امور دینی به ما داده نشده است. برای روشن شدن این مطلب به آیات و روایات ذیل توجه فرمایید:

خدای متعال در قرآن مجید، گمراه ترین انسان ها را کسی معرفی کرده است که بدون هیچ دانشی، از هوای خویش پیروی می کند:

« وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ »(2)

«و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند»

ص: 107

1- عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ « وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى » ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَا يَتَّبِعُنَا ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ فَأَرَيْكَ الصَّادِقِينَ عَنِ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَسَفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ بَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنِ رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعَنِ رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). كافي 1/ 392

2- قصص / 50

و در جای دیگر فرموده است:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (1)

«سپس تو را در طریقه آیینی (که ناشی) از امر (خداست) نهادیم؛ پس آن را پیروی کن و هوس های کسانی را که علمی ندارند پیروی مکن»

و همچنین فرموده است:

«... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ... إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (2)

«و از گام های شیطان پیروی نکنید... همانا که او شما را به بدی و کارهای ناپسند و اینکه چیزی به خدا ببندید که درباره ی آن علم ندارید امر می کند.»

خدای متعال در این آیه، شیطان را مصدر سخن دینی ای دانسته که منشأش علم نیست. از طرف دیگر ظن و گمان را هم علم ندانسته است:

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (3)

«و اکثر ایشان جز ظن و گمان از چیز دیگری تبعیت نمی کنند. همانا که ظن و گمان، بی نیاز از حق نمی کند (بهره ای از حق ندارد)»

و آیه :

«فَأَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (4)

«پس بین مردم به آنچه خدایت نازل کرده حکم کن و از میل و هوای ایشان پیروی مکن»

و دهها آیه دیگر.

ص: 108

1- جاثیه / 18

2- بقره / 168 و 169

3- یونس / 36

4- مائده / 48

جمع این سه آیه ی شریفه چنین شد که دین خدا، محصول وحی ربانی است و حتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در آن، تسلیم وحی بوده و هرچه غیر آن است از رأی و نظر، چیزی جز گمان نیست و بهره ای از علم و حق نداشته و منشأش شیطان است.

روایات مطهر آل الله (علیهم السلام) نیز همین سخن را می گویند:

راوی گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

کمترین چیزی که به واسطه آن، انسان کافر می شود چیست؟

فرمودند: «چیزی را از جانب خویش بیاورد و بر مبنای آن، افراد را دوست بدارد و از مخالفانش بیزاری جوید»⁽¹⁾

حضرت زین العابدین (علیه السلام) نیز فرموده اند: «همانا دین خدا با عقل های ناقص و رأی های باطل و قیاس های فاسد، دست یافتنی نباشد و بدان نتوان رسید مگر با تسلیم؛ پس هرکه تسلیم ما باشد نجات یابد و هرکسی که با قیاس و رأی و نظر، دینداری کند هلاک شود.»⁽²⁾

در خبری دیگر، امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«ای شیعیان ما و ای کسانی که مدعی دوستی و ولایت ما هستید! از اصحاب رأی و نظر دوری کنید که آنان دشمنان سنت هستند. این افراد، دشمنان سنت های الهی اند و نتوانستند که سنت را حفظ کنند و سنت هم امکان نگه داری به آنها نداده است. این افراد، بندگان خدا را برده ی خویش می گیرند، و مال پروردگار را بین خود تقسیم می کنند و در بین خویش دست به دست می کنند. مردم همچون بردگان در مقابل آنان، گردن کج کرده و خوار و ذلیل می شوند و کسانی همچون سگان، کورکورانه از آنان پیروی می کنند.

اصحاب رأی، با اهل حق درگیر می شوند و خود را همانند ائمه ی راستگو جلوه می دهند، در حالی که از نادانان و کفار ملعون هستند.

ص: 109

1- عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَا أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا قَالَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئًا فَيَتَوَلَّى عَلَيْهِ وَ يَبِرَأَ مِمَّنْ خَالَفَهُ. بحار الانوار 301 / 2

2- عَنِ الثَّمَمِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَ الْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَ مَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى وَ مَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرَجًا كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ. بحار الانوار 303 / 2

اگر از آنها چیزی را که نمی دانند، پرسیده شود، ایا دارند از این که اعتراف به ندانستن کنند. پس با آراء خود در دین خدا تصرف می کنند، و گمراه شوند و گمراه نمایند.»(1)

خلیفه ی بلا فصل نبی مختار، مولانا علی المرتضیٰ علیهما و آلهما السلام در کلامی دیگر فرموده اند:

«در حکمی از احکام، به نزد یکی از ایشان {اهل رای و نظر} مسئله ای می آید، به رای خود حکمی می دهد؛ سپس، آن مسئله را عیناً نزد دیگری می برند، به خلاف رای پیشین، رأبی می دهد. سپس قاضیان، آن مسئله را به نزد امامی که آنها را به شغل قضا برگماشته می برند و او آراء همه ی ایشان را صواب و صحیح می شمارد!! وا عجباً! خدای شان یکی است و پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی.»

ایا خدای سبحان آنان را به اختلاف فرمان داده و اکنون از او فرمان می برند یا آنان را از اختلاف نهی کرده و اکنون عصیان می ورزند؟ آیا خداوند، دینی ناقص فرستاده و از آنها برای کامل کردنش یاری خواسته یا در آوردن دین، با خدا شریک بوده اند و اکنون بر آنهاست که رای دهند و بر خداست که به رأیشان راضی شود؟ یا خدای سبحان، دینی کامل فرستاده ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ آن قصور ورزیده اند؟(2)

همان بزرگوار در کلام دیگری فرموده اند:

«پس به کجا می روید و کی بازگردانده شوید؟. دلیل ها برپاست و نشانه ها آشکار و علامت ها را نصب کرده اند. این گمراهی و حیرانی تا چند، و حال آنکه خاندان پیامبرتان که زمامداران حق اند و اعلام دین و زبان راستین، در میان شما هستند. آنان را حرمت دارید،

ص: 110

1- قال امیر المؤمنین (علیه السلام): یا معشر شیعیتیا و المنتحلین مودتتا ایاکم و أصحاب الرأی فانهم أعداء السنن تفلت منهم الأحادیث أن یحفظوها و أعبیتهم السنن ان یعوها فاتخذوا عباد الله خولاً و ماله دولا فذلّت لهم الرقاب و أطاعهم الخلق أشباه الكلاب و نازعوا الحق أهله و تمثّلوا بالأئمة الصادقین و هم من الكفار الملاعین فسئلوا عما لا یعلمون فانفوا أن یعترفوا بانهم لا یعلمون فعارضوا الدین بآرائهم فضلّوا و أضلّوا. نوادر الاخبار ج 1 ص 40 و بحار الانوار ج 2 ص 308

2- قال امیر المؤمنین (علیه السلام): تردّ علی أحدهم القضیة فی حکم من الأحکام فیحکم فیها برأیه، ثم تردّ تلك القضیة بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلاف قوله، ثم یجتمع القضاء بذلك عند الإمام الذی استقضاهم فیصوب آراءهم جمیعاً و إلههم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد؛ أو أمرهم الله تعالیّ سبحانه بالاختلاف فأطاعوه، أم نهاهم عنه فعصوه؟ أم أنزل الله سبحانه دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی إتمامه، أم كانوا شرکاء له فلهم أن یقولوا و علیه أن یرضی؟ أم أنزل الله سبحانه دیناً تاماً، فقصر الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) عن تبلیغه و أدائه؟. نهج البلاغة خطبه 18

همان‌گونه، که قرآن را حرمت باید داشت و چون تشنه کامان که به آب می‌رسند از سرچشمه‌ی فیض ایشان سیراب شوید.

ای مردم! این سخن را از پیامبرتان (صلی الله علیه و آله و سلم) فراگیرید، که می‌فرمایند: "آنکه از ما می‌میرد به ظاهر مرده است، ولی در حقیقت نمرده است و، به ظاهر پوسیده شود از ما آنکه پوسیده شود و به واقع پوسیده نشده است."

چیزی را که نمی‌دانید مگویید؛ زیرا بیشترین حق، آن چیزهایی است که انکارش می‌کنید... و در چیزی که دانش شما به ژرفای آن نمی‌رسد و فکر و اندیشه را بدان راه نیست، از رأی خود استفاده نکنید.» (1)

سعید اعرج گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: «بعضی از کسانی که نزد ما هستند و اهل فقه می‌باشند می‌گویند: چون مسأله‌ای بر ما وارد شود که حکمش را در قرآن و سنت نمی‌یابیم به رأی خویش درباره اش حکم می‌کنیم.» امام (علیه السلام) فرمودند: «دروغ می‌گویند. هیچ چیزی نیست مگر آنکه حکمش در کتاب و سنت آمده است.» (2)

شبهه همین روایت از حضرت موسی و حضرت رضا (علیهما السلام) رسیده است.

در حدیثی دیگر جناب عبد الله بن الحسن گوید:

«مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد بصره خطبه می‌خواندند که مردی از ایشان سوال کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از اهل جماعت و اهل تفرقه، اهل بدعت و اهل سنت خبر ده که کیانند؟»

امام فرمودند: حال که در این زمینه سوال کردی پس خوب گوش فراده تا بفهمی!

اما اهل جماعت، پس من و پیروان من اند گرچه اندک باشیم؛ چرا که بر حقیق و بر مبنای امر خدا و رسول. و اهل تفرقه و جدایی آنانی هستند که مرا و تابعان مرا مخالفت کنند، ایشان

ص: 111

1- قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَنْتِ تُوَفِّكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَاصِحَةٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ؛ فَأَيْنَ يَتَأْتِ بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟ وَهُمْ أَرْمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسُّنَّةُ الصِّدْقِ. فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ. أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ (صلى الله عليه و آله و سلم) "إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ؛ فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيْمَا تُنْكِرُونَ... فَلَا تَسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ فِيْمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَةَ الْبَصَرِ وَ لَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ. وسائل الشيعه ج

20 ص 160

2- عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنَّ مِنْ عِنْدَنَا مِمَّنْ يَنْفَعُهُ يَقُولُونَ يَرِدُ عَلَيْنَا مَا لَا نَعْرِفُهُ فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ فَنَقُولُ فِيهِ بَرَأَيْنَا فَقَالَ كَذَبُوا لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَ جَاءَتْ فِيهِ السُّنَّةُ. اختصاص / 281

اهل تفرقه و جدایی اند گرچه زیاد باشند و اما اهل سنت کسانی هستند که به آنچه خدا و رسول بر ایشان رسم کرده اند پایبندند گرچه کم باشند و اما اهل بدعت، آنهایی هستند که با امر خدای متعال و کتاب و رسول او مخالفت ورزیده و به رأی و نظر و میل خویش عمل می کنند ایشان اهل بدعت اند ولو اینکه عددشان زیاد باشد... (1)

امام هفتم حضرت موسی (علیه السلام) در جواب کسی که از ایشان درباره ی قیاس می پرسد، می فرماید:

«شما را چه به قیاس؟ خدا لعنت کند ابو فلان را که می گوید نظر علی (علیه السلام) درباره فلان مسأله این است ولی نظر من چیز دیگری است! هرگاه مسأله ای به شما رسید که درباره ی آن علم دارید پس پیرامونش سخن بگویید؛ ولی اگر چیزی به شما رسید که درباره اش جاهلید پس چنین کنید - در اینجا امام (علیه السلام) به علامت سکوت، دست بر دهان مبارک گذاشتند» (2)

حضرت باقر (علیه السلام) در تعبیری بسیار رسا و زیبا به زراره فرموده اند: «ای زراره! مراقب کسانی که در دین خدا قیاس می کنند باش؛ چرا که ایشان، دانشی را که تحصیل آن بر آنها لازم بوده و انهداده اند و به زحمت، به علمی روی آورده اند که تحصیلش از ایشان برداشته شده و درباره ی آن کفایت شده اند» (3).

ص: 112

1- كان أمير المؤمنين (عليه السلام) يخطب بالبصرة بعد دخولها بآيام فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني من أهل الجماعة ومن أهل الفرقة؟ ومن أهل البدعة ومن أهل السنة؟ فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): ويحك أما إذا سألتني فافهم عني ولا عليك أن لا تسأل عنها أحداً بعدي أما أهل الجماعة فأنا ومن اتبعني وإن قلوا وذلك الحق عن أمر الله وعن أمر رسوله. وأما أهل الفرقة فالمخالفون لي ولمن اتبعني وإن كثروا. وأما أهل السنة فالمتمسكون بما سنه الله لهم ورسوله وإن قلوا. وأما أهل البدعة فالمخالفون لأمر الله تعالى وكتابه ورسوله والعاملون برأيهم وأهوائهم وإن كثروا وقد مضى منهم الفوج الأول وبقيت أفواج... احتجاج 1 / 246

2- عن محمد بن حكيم قال: قلت لأبي الحسن (عليه السلام) إننا نتلقى فيما بيننا فلا يكاد يرد علينا شيء إلا وعندنا فيه شيء وذلك شيء أنعم الله به علينا بكم وقد يرد علينا الشيء وليس عندنا فيه شيء وعندنا ما يشبهه فتقيس على أحسنه فقال لا وما لكم وللقياس ثم قال لعن الله أباً فلان كان يقول قال عليّ وقلت وقالت الصحابة وقلت ثم قال كنت تجلس إليه قلت لا ولكن هذا قوله فقال أبو الحسن (عليه السلام) إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا وإذا جاءكم ما لا تعلمون فها وضع يده على فمه. محاسن برقی 1/213

3- عن زرارَةَ قال: قال لي أبو جعفر (عليه السلام) يا زرارَةُ إياك وأصحاب القياس في الدين فإنتهم تركوا علم ما وُكِّلوا به وتكلفوا ما قد كُفُوهُ يتأولون الأخبار ويكذبون على الله عز وجل وكنني بالرجل منهم ينادي من بين يديه قد تأهوا وتحرروا في الأرض والدين. بحار الانوار 2 /

این بیان حضرت باقر (علیه السلام) در این موضوع از بهترین تعابیر می باشد. آن بزرگوار که درود خدا بر ایشان باد، علم را به دو بخش تقسیم کرده اند؛ اول: آن علمی که تحصیل آن بر عباد، لازم و در ترک آن معذور نیستند و آن طلب علم از محضر مبارک عالمان؛ یعنی اهل الذکری است که قرآن کریم، مردم را مأمور به پرسش از ایشان کرده است و دوم: آن علمی که تحصیل آن از بندگان، برداشته شده و حقیقتش در نزد همان عالمان که در قسمت اول ذکر شد موجود است. عده ای برای آنکه نخواهند از این دانشمندان که خاندان پیامبرند بهره گیرند؛ خواستند خودشان احکام خدا را با رأی خویش استنباط کنند؛ لذا چون طلب العلم را که همان قسم اول بود رها کردند، به سراغ علمی رفتند که از ایشان کفایت شده و دست عقلشان بدان نمی رسد، و به همین دلیل از روی هوای نفس درباره ی آن تکلم کردند و بندگان خدا را گمراه نمودند.

یکی از مصادیق استعمال رأی و نظر در دین، بهره گیری از قیاس در استخراج احکام شرعی است. این روش که در نزد هفتاد و دو فرقه؛ یعنی جمیع فرق به جز فرقه ی ناجیه متداول است به این معناست که اگر به زعم ایشان درباره ی مسأله ای حکمی در قرآن و سنت یافت نشود؛ ولی درباره موضوعی شبیه آن مسأله، آیه و یا روایتی موجود باشد، حکم این مسأله را با حکم آن موضوع قیاس کرده و می گویند: حکم این هم، مانند آن است. و این در حالی است که اولاً به فرمایش قرآن کریم که فرموده:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (1)

و فرموده :

«وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (2)

حکم هر چیزی در قرآن آمده و اگر ما از آن خبر نداریم، برای این است که خدا اراده کرده تا به نزد عالمان، که همان امامان معصوم اند رفته و از ایشان بیاموزیم. و ثانیاً اینکه ما نمی توانیم با عقل خویش، قیاس کرده و بگوییم چون این دو موضوع شبیه هم هستند و حکم یکی در قرآن و سنت آمده و دیگری نیامده، پس حکم هر دو یکی است؛ زیرا معلوم نیست که حکم این دو موضوع، نزد خداوند یکی باشد.

ص: 113

1- مائده / 3

2- انعام / 59

آری! ایشان نخواستند تا نزد صاحبان ولایت رفته و دین خویش را از ایشان بگیرند و به همین سبب دچار چنین سستی‌هایی در دین خدا شدند.

جالب آن است که در منابع سنی‌ها نیز روایاتی در مذمت استعمال آراء بشری در دین وجود دارد که علی‌رغم این اخبار و احادیث، بازهم، قیاس از مهمترین راه‌های استنباط احکام شرعی نزد ایشان است. به بعضی از این روایات اشاره می‌کنیم:

ایشان به واسطه‌ی ابوهیره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده‌اند که فرمودند:

«این امت در برهه‌ای از زمان به کتاب خدا عمل کرده و در برهه‌ای نیز به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل بنمایند. پس از آن به رأی و نظر عمل کنند که چون به رأی و نظر عمل کنند گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کنند.»⁽¹⁾

و از همان حضرت نقل کرده‌اند که فرموده‌اند:

«هر که در دین خدا به رأی خود، سخن گوید به من تهمت زده است»⁽²⁾

شاید منظور آن حضرت از تهمت، این باشد که چون کسی از رأی خویش در دین استفاده کند مقصودش آن است که نبی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام دین را به مردم نرسانده و دین خدا را ناقص گذاشته‌اند و به همین دلیل در بعضی از احکامی که آن بزرگوار، وظیفه مکلفین را معین نکرده‌اند، مردم مجبورند از نظر خویش در استنباط آن، بهره‌گیرند و این بهتانی بیش نیست چرا که قرآن کریم درباره کامل بودن دین فرموده است:

«امروز دین شما را کامل گردانیدم»⁽³⁾

از جمله روایات ایشان، حدیثی است که از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده‌اند که فرموده‌اند: «با وجود سه چیز، هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود: شرک و کفر و رأی. عرض شد: ای امیر مؤمنان! منظور شما از رأی چیست؟ فرمودند: اینکه کتاب خدا و سنت رسول او را واگذاری و به رأی، عمل کنی.»⁽⁴⁾

ص: 114

1- مجمع الزوائد 1/ 179 و مسند ابی یعلی 10/ 240 و کنز العمال ح 915

2- کنز العمال ح 1048

3- مائده / 3

4- کنز العمال ح 1640

در صحیح بخاری نیز نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«خدا علم را پس از آنکه به شما داد به طور کامل نمی گیرد؛ ولیکن با مرگ عالمان و دانشمندان، علم نیز گرفته می شود. پس مردم، نادان باقی بمانند و چون از ایشان در احکام دین سوال شود به رأی و نظر خویش فتوا دهند و گمراه شده و دیگران را گمراه کنند.»(1)

و در حدیث دیگر از آن حضرت نقل کرده اند که:

«قوم بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند که امت من یک فرقه بیش از آنها خواهند بود. همانا ضرر هیچ گروهی از ایشان بیش از آن دسته ای نیست که دین را با رأی خویش، قیاس کرده؛ پس حلال خدا را حرام و حرام او را حلال بشمارند.»(2)

و در خبر دیگری که نزد ایشان معروف است، آمده است که نبی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«علم، سه چیز است؛ کتاب گویای خدا، سنت بیان شده و نمی دانم»(3)

در این روایت زیبا، درباره ی علم، فرموده اند که مصادر حقیقی آن، کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اگر کسی حکم چیزی را در این دو نیافت، مجاز نیست که حکمی را از روی هوا و رأی و نظر بیان کند؛ بلکه باید بگوید: "نمی دانم" و جالب آن است که از این امر سوم، به علم، تعبیر فرموده اند.

عجیب است که خود، این روایات را نقل کرده؛ ولی بدان عمل نمی کنند!

نتیجه این گفتار چنین بود که عده ای نخواستند به نادانی خویش اعتراف کرده و علم را از مصدر و معدنش استخراج کنند؛ پس بر مبنای هوا و هوس خویش، در دین خدا نظر داده و با این ترفند از راه مستقیم، جدا شدند و به دلیل تعدد میل ها و هواها و به دنبال آن، تعدد آراء و نظرات، فرقه های گوناگونی را پدید آوردند.

ائمہ اطہار (علیہم السلام) همواره پیروان خویش را از رجوع به رأی و نظر بر حذر داشته و

ص: 115

1- صحیح بخاری، کتاب العلم/50 ح 100

2- «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، أَعْظَمُهَا فِتْنَةً عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقْسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُحِلُّونَ الْحَرَامَ وَيُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ» المعجم الكبير 50/18

3- «العلم ثلاثة كتاب ناطق و سنه قائمه ولا أدرى» قوت القلوب 1/246 و المعجم الاوسط 1/398 و كنز العمال ح 28660

فرموده اند که مؤمن واقعی کسی است که فقط و فقط به وحی الهی متمسک بوده و جز از آستان اولیاء، چیزی اخذ نکند.

در خاتمه این بحث توجه شما را به این حدیث بسیار نیکو و کاربردی جلب می کنم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَسْتَتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيُقِلِّ الْقَوْلَ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا اسْتَرُّوا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِي مَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَفِي مَا لَمْ يَبْلُغَنِي.» (1)

یعنی: امام صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«هر کسی که دوست دارد تمام مراتب ایمان را کامل کند، باید بگوید: گفتار (و نظر) من نسبت به هر موضوعی، گفتار (و نظر) آل محمد (علیهم السلام) است در آنچه (به واسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان کنند و در آنچه آشکار دارند و در آنچه از ایشان به من برسد و در آنچه به من نرسد.»

ولججه پرستی؛ عامل انحراف عوام

اشاره

همانطور که پیش از این گفته شد؛ بر مبنای فرمایشات معصومین (علیهم السلام)، علت لغزش خواص، وانهادن عالمان حقیقی و استفاده ی از رأی بشری در دین است.

اما درباره ی انحراف عوام الناس این فرقه ها باید گفت: اعتماد و اعتقاد به خواص جامعه و پیروی کورکورانه از آنها، عامل اساسی هلاکت ایشان است. به عنوان مثال، تأسیس فرقه هایی چون واقفیه، اسماعیلیه و ناووسیه اینگونه بوده است که بعضی از علمای منحرف آن زمان، به خاطر میل به دنیا و ریاست و خوف از بسته شدن درهای بیوتشان، امام (علیه السلام) را انکار کرده و مثلاً در بین مردم چنین وانمود می کردند که امام، زنده و غایب است و اگر تمایلی برای ارتباط با او دارید تنها راه وصل به آستان ملک پاسبان او، ما هستیم و در صورتی که وجوهات و هدایایی برای وی به ذمه دارید باید به ما پرداخت کنید تا بریء الذمه شوید.

ص: 116

دسته‌هایی از شیعیان هم که آن عالمان را بیش از امام خویش می‌شناختند و ایشان را در مقام ولی امر گذاشته، از آنها تبعیت محض می‌نمودند، با انحراف ایشان، منحرف شده و فرقه‌های گوناگونی بدین شکل ایجاد گردید.

این حقایق تلخ تاریخی است که باید چشم ما را باز کرده و به ما بفهماند که اگر از عالمی یا بزرگی تبعیت می‌کنیم مبادا در او ذوب شویم؛ چرا که اگر او لغزید ما را هم دچار لغزش می‌کند و به دلیل اینکه کسی جز ذوات مقدسه معصومین (علیهم السلام)، دارای مقام عصمت نیست و احتمال خطا و اشتباه در او می‌رود، همواره در تبعیت‌های خویش باید با عصای احتیاط حرکت کرده و به جز معصومین (علیهم السلام) به کسی اعتماد صد در صد نکنیم.

خدای مهربان در وصف اینگونه افراد ولیجه پرست فرموده است:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» (1)

«اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح، پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند»

ائمه اطهار (علیهم السلام) در توضیح آیه‌ی فوق چنین فرموده‌اند:

جابر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده که درباره‌ی این آیه فرموده‌اند:

«کشیش‌ها و رهبان‌های خود را به عنوان خدا نگرفتند جز اینکه آنها چیزی را حلال کردند و ایشان پیروی نمودند و چیزی را حرام نمودند و ایشان قبول کردند، در نتیجه، کشیش‌ها و رهبان‌ها، ارباب و خدایان آنها شدند در مقابل خدا.» و در خبر دیگر می‌فرمایند: «اطاعت کردند از آنها در معصیت خدا.» (2)

و به ابوبصیر فرموده‌اند:

ص: 117

1- توبه / 31

2- عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» قَالَ أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَتَّخِذُوهُمْ آلِهَةً إِلَّا أَنَّهُمْ أَحَلُّوا حَلَالًا فَأَخَذُوا بِهِ وَحَرَّمُوا حَرَامًا فَأَخَذُوا بِهِ فَكَانُوا أَرْبَابَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَقَالَ فِي خَبَرٍ آخَرَ عَنْهُ وَلَكِنَّهُمْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. بحار الانوار 24/246

«برای دانشمندان و راهبان خویش، روزه نگرفتند و نماز نخواندند؛ ولی در حلال و حرام پیرو محض آنها شدند.» (1)

و همچنین ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند:

«این دانشمندان و راهبان، مردم را دعوت به عبادت خود نکردند که اگر چنین دعوتی می کردند، مردم نمی پذیرفتند؛ ولی چیزی را حلال و چیزی را حرام نمودند و ایشان از راهی که توجه نداشتند عبادت آنها را می کردند.» (2)

پس خداوند متعال در این آیه، کسانی را که دانشمندانشان را ربّ تلقی کرده و هر چیزی را که آنها گفتند، کورکورانه قبول کردند، مذمت نموده، می فرماید: آنان دانشمندان را به جای خداوند گذاشتند؛ یعنی از آنها تبعیت محض کردند، و آنها را اطاعت کردند. منظور از احبار در این آیه، دانشمندان هستند و منظور از رهبانان، عابدان و عارفان آن زمان هستند.

خداوند می فرماید: آنان از دانشمندان، عارفان و عابدان خود، بی چون و چرا تبعیت کردند و البته که این کار در ارتباط با غیر معصوم، ممنوع است؛ زیرا اگر انسان از کسی جز خدا و معصومین (علیهم السلام) تبعیت بی چون و چرا کند، به سبب همان تبعیت، دچار فتنه و زوال در دین خواهد شد و به همین سبب، کارش به جایی می رسد که مانند: گروه واقفیه و اسماعیلیه، عوض اینکه امامش را بشناسد، عالمی را می شناسد که همه دینش را با تسلیم محض از او گرفته است.

معنای ولیجه

ولیجه از ریشه ولوج، به معنای دخول است. راغب اصفهانی در توضیح این واژه گفته است: «وَلَجَ الشَّيْءُ فِي غَيْرِهِ يَعْنِي دَخَلَ.» (3) در کتب لغت، ولیجه را اینگونه معنا کرده اند:

ص: 118

1- عن أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» قَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَآ فَاتَّبَعُوهُمْ. بحار الانوار 24/246

2- قَالَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَلَالَآ وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَرَامًا فَكَانُوا يَعْبُدُونَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. بحار الانوار 24/246

« کسی که از اهل تو نیست؛ ولی به او اعتماد داری» (1) و یا گفته اند: «ولیعجه به معنای تکیه گاه و همراز انسان است.» (2)

به هر حال، ولیجه به کسی می گویند که در دل انسان به شکلی داخل شده و نفوذ کرده است که به او اعتماد کامل پیدا کرده و تکیه گاه او در همه ی امور است.

نهی از اتخاذ ولیجه

ائمه معصومین (علیهم السلام) با عنایت خاصی که به این موضوع داشته اند، همواره دوستان و شیعیان خویش را از خطر ولائح، بر حذر داشته و بر این مهم، اصرار می ورزیدند که مبادا کسی از دوستانشان در دامان یکی از این ولیجه ها گرفتار شود.

در زیارت جامعه، یکی از دوازده گروهی را که بر برائت از ایشان تاکید می شود همین ولیجه ها هستند:

«بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَمِنْ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحَزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ الْجَاهِلِينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمَارِقِينَ مِنْ وَلَا يَتَّكُمُ وَالغَاصِبِينَ لِأَرْئِكُمُ الشَّاكِّينَ فِيكُمْ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَمِنْ كُلِّ وُلَيْجَةٍ دُونَكُمْ وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَمِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (3)

در این عبارت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام) از ما می خواهند که از هر ولیجه ای؛ یعنی از هر اطاعت شونده مطلقاً و از هر معتمدی جز ائمه اطهار (علیهم السلام) بیزاری بجوییم.

در روایات دیگر نیز، حضرات معصومین (علیهم السلام) همین را از ما خواسته اند:

امام ششم (علیه السلام) می فرمایند:

«بپرهیز از اینکه مردی را در جایگاه حجت خدا گماشته و مقتدای خود سازی و او را در تمامی آنچه می گوید تصدیق کنی.» (4)

همچنین مولای ما حضرت جعفر صادق (علیه السلام) نیز فرموده اند:

ص: 119

1- مجمع البحرين 2/ 335 و تاج العروس 3/ 509

2- مجمع البیان 5/ 12

3- من لا یحضره الفقیه 2/ 615

4- عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلِيهِ السَّلَامُ) : ... إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ. کافی 2/ 298

«هرکه دینش را از دهان رجال بگیرد، دینش را همان رجال از او می گیرند و هرکسی دینش را از کتاب خدا و سنت رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) اخذ کند، حتی اگر کوه ها از بین بروند دین او از بین نخواهد رفت.» (1)

و حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) در معنای ولیجه فرموده اند:

«الذی یقام دون ولی الامر» یعنی:

«هر کسی که به جای ولی امر؛ یعنی امام معصوم (علیه السلام) گذاشته شود.» (2)

عزیزان من! در مذمت اتخاذ ولیجه، روایات فراوانی از ائمه طاهرین (علیهم السلام) صادر شده است.

امام پنجم از قول پدرانشان "که درود خدا بر ایشان باد" نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«دامن این علی را بگیرید... از او است دو سبط این امت، حسن و حسین که دو پسر من اند و از حسین است امامان هدایت که خدا به آنها علم و فهم مرا داده است؛ پس آنها را دوست دارید و ولیجه ای جز آنها نگیرید که مبادا خشم خدا بر شما فرود آید و هر که مورد خشم پروردگارش شود مسلماً سقوط کرده و زندگی این دنیا نباشد جز کالای فریب.» (3)

حسن بن محبوب از امام هشتم (علیه السلام) روایت کرده که امام (علیه السلام) به من فرمودند:

«به ناچار فتنه و آشوبی بسیار سهمگین و خونین روی خواهد داد که هر نوع خویشی و نزدیکی و دوستی و رفاقت و ولیجه ای ساقط خواهد شد و از بین می رود، و این امر،

ص: 120

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ رَدَّتْهُ الرِّجَالُ» الوافي / وقال (عليه السلام): «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أَدْخَلُوهُ فِيهِ وَ مَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ.» غيبت نعمانی / 22

2- سَفِيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصُّبُعِيُّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيَجَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجَةً» قُلْتُ فِي نَفْسِي لَا فِي الْكِتَابِ مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا. فَرَجَعَ الْجَوَابُ الْوَلِيَجَةُ الَّذِي يَقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَ حَدَّثْتُكَ نَفْسَكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَهُمْ الْأَيُّمَةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيَجِيزُ أَمَانَهُمْ. کافی / 508 / 1 و بحار الانوار 245 / 25

3- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) خُذُوا بِحُجْزَةِ هَذَا الْأَنْزَعِ يَعْنِي عَلِيًّا... وَ مِنْهُ سَبَطَ أُمَّتِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا ابْنَايَ وَ مِنَ الْحُسَيْنِ أَيْمَةُ الْهُدَى أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهَمِي وَ عَلِمِي فَأَحِبُّوهُمْ وَ تَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا وَ لِيَجَةً مِنْ دُونِهِمْ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ مَنْ يَحِلَّلْ عَلَيْهِ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِ فَقَدْ هَوَى وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. بصائر الدرجات / 1 / 53

هنگامیست که شیعیان، سومین فرزندم را گم کنند، که اهل آسمان و زمین و هر تشنه‌ای از مرد و زن، و هر اندوهگین و هر ستم‌دیده‌ای برای او اشک می‌ریزند....»(1)

عبد الله بن عجلان از حضرت باقر (علیه السلام) در مورد آیه:

«آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، ولیجه‌ای نگرفته‌اند معلوم نمی‌دارد و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»(2)

نقل کند که فرمودند:

«منظور از مؤمنین در این آیه، ائمه (علیهم السلام) هستند؛ یعنی مبدا که به جز آنها ولیجه و پشت و پناهی بگیرد.»(3)

امام صادق (علیه السلام) نیز در سفارش خویش به جوانان شیعه فرموده‌اند:

«ای جوانان شیعه! تقوای الهی پیشه کرده و نزد رئیسان و سردسته‌ها حاضر نشوید و ایشان را به حال خود رها کرده تا دست از ریاست برداشته و پیرو شوند. مراقب باشید که کسی را جز خدا ولیجه خویش نگیرید.»(4)

حضرت باقر (علیه السلام) نیز فرموده‌اند که: «هر ولیجه‌ای نبود خواهد شد مگر آن چه که قرآن آن را ثابت کرده باشد.»(5) (یعنی خدا و رسول و ائمه (علیهم السلام) که در سوره ی توبه درباره اش سخن گفته است).

ص: 121

1- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي: لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَدَّ يَلْمُ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ، وَكُلُّ حَرَّى وَحَرَّانٍ، وَكُلُّ حَزِينٍ وَلَهْفَانٍ. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 7/ 2 و الإمامة و التبصرة/ 114

2- توبه/ 16 «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجَةً»

3- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجَةً يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَيْمَةَ (عليهم السلام) لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِحَ مِنْ دُونِهِمْ. کافی 416/ 1 و تفسیر نورالثقلین 2/ 192 و بحار الانوار 24 / 244

4- عَنْ الصَّادِقِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَحْدَاثِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَأْتُوا الرُّؤْسَاءَ ذُرُوهُمْ حَتَّى يَصِيرُوا أَذْنَابًا لَا تَتَّخِذُوا الرِّجَالَ وَلِيَجَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ. تفسیر عیاشی 83/ 2 و مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار/ 334 و وسائل الشیعه 27/ 133 و البرهان 747/ 2

5- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَجَةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيَجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشَبَهَةٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ. کافی 59 / 1

ابو خدیجه نیز گزارش کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مردی خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: «من آمده‌ام با شما بر اسلام بیعت کنم» حضرت فرمودند: «با تو بیعت می‌کنم بر اینکه پدرت را بکشی!» آن مرد پذیرفت. حضرت فرمودند: «به خدا ما به کشتن پدران، فرمان ندهیم؛ لیکن (با این آزمایش) حقیقت ایمان تو را دانستم، و تو هرگز نباید غیر خدا را در دل راه دهی و جز او را به عنوان ولیجه بگیری، پدرانان را در آنچه فرمان دهند اطاعت کنید؛ ولی در نافرمانی خدا، از آنان اطاعت مکنید.» (1)

تبعیت بی چون و چرا و اطاعت محض از یک نفر، فقط مخصوص ائمه طاهرین (علیهم السلام) است و هرکسی که مدعی این مقام حضرات معصومین (علیهم السلام) باشد بدون شک طاغوت است.

ابوصباح کنانی گوید:

«حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: ابوصباح! پرهیزید از ولیجه‌ها که هر پشت و پناهی جز ما طاغوت است، یا رقیب و مخالف خدا است.» (2)

امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند:

«از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که چنین فرمودند: بر دینتان از سه نفر بر حذر باشید: ... سوم؛ مردی که خداوند عزوجل به او قدرت و سلطنتی داده است، و او گمان کرده که اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند است؛ ولی دروغ می‌گوید! هرگز اطاعت از مخلوق با معصیت خالق جایز نیست، و اطاعت از کسی که معصیت خدا می‌کند مجاز نمی‌باشد. اطاعت، مخصوص خداوند و پیامبرش و اولی الامر است که خداوند، آنان را با خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده است: «از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر و از اولی الامر». خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داده است که آن حضرت، معصوم و

ص: 122

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلِيهِ السَّلَام) قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ أَبَايُغِكَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَبَايُغِكَ عَلَى أَنْ تَقْتُلَ أَبَاكَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَأْمُرُكَ بِقَتْلِ آبَائِكَمْ وَ لَكِنَّ الْآنَ عَلِمْتُ مِنْكَ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ وَ أَنَّكَ لَنْ تَتَّخِذَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لِيَجَةَ أَطِيعُوا آبَاءَكُمْ فِيمَا أَمَرُوكُمْ وَ لَا تُطِيعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. بحار الانوار 281/ 65

2- عن أبي الصباح الكناني قال: قال أبو جعفر (عليه السلام) يا أبا الصباح إياكم والولائج فإن كل وليجة دوننا فهي طاغوت أو نذ. تفسير عياشي 83 / 2 وسائل الشيعة 134/ 27

پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی دهد، و نیز دستور به اطاعت از اولی الامر داده است؛ زیرا آنان معصوم و پاک اند و به معصیت خداوند دستور نمی دهند.»(1)

امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده اند: «از این سردسته ها و رئیسان؛ یعنی آنهایی که خود را در معرض ریاست قرار می دهند احتراز کنید که به خدا قسم، مردم پشت سر کسی راه نیافتند مگر آنکه هلاک شود و دیگران را به هلاکت اندازد.»(2)

همان امام بزرگوار که درود خدا بر ایشان باد در کلامی دیگر فرموده اند:

«بدترین شما ریاست طلب ها هستند، همانهایی که مردم دورشان جمع شده و دوست دارند که بر گردن های شما سوار شوند و به دنبال شهرت بوده و مشهور هم می شوند. ایشان می خواهند که آنها را به عنوان ولیجه اتخاذ کنیم.»(3)

جناب زید هم از امام صادق (علیه السلام) روایت کند که فرمودند: «علم را از معدنش جستجو کنید و از ولیجه ها اجتناب کنید که در بین ایشان، سد کنندگان راه خدا وجود دارد.»(4)

ولیجه پرستان که بزرگان خویش را با القابی چون شیخ کامل، عارف واصل، قطب، ولی امر، مراد و امام می خوانند(5)،

چونان در او ذوب شده اند که تمامی مقامات ائمه طاهرين (علیهم السلام)

ص: 123

1- سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: احذروا على دينكم ثلاثة رجال: رجل قرأ القرآن حتى إذا ربي عليه بهجته كأن رداءً للإيمان غيرة إلى ما شاء الله اختطت سيفه على أخيه المسلم ورماه بالشرك. قلت: يا رسول الله، أيهما أولى بالشرك قال: الرامي به منهما. ورجل استخفته الأحاديث كلما انقطعت أهدوثة كذب متلها أطول منها، إن يدرك الدجال يتبعه. ورجل آتاه الله عز وجل سلطانا فزعم أن طاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، وكذب، لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، لا طاعة لمن عصى الله. إنما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الأمر الذين قرنهم الله بنفسه ونبيه فقال: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم لأن الله إنما أمر بطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله لأنه معصوم مطهر لا يأمر بمعصية الله، وإنما أمر بطاعة أولي الأمر لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصية الله. كتاب سليم 2 / 884

2- عن ابي عبدالله (عليه السلام) انه قال: إياكم وهؤلاء الرؤساء الذين يتراسون فوالله ما خفقت النعال خلف رجل إلا هلك وأهلك. مشكاة الأنوار / 334

3- عن ابي عبدالله (عليه السلام) انه قال: إن سرازكم المترسون الذين يجمعون الناس إليهم ويحبون أن توطأ أعناقكم ويشهرون أنفسهم ويشتهرون أو تتخذهم ولائج. مشكاة الأنوار / 334

4- عن زيد قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول اطلبوا العلم من معدن العلم وإياكم والولائج فيهم الصدادون عن الله ثم قال ذهب العلم وبقي غبرات العلم في أوعية سوء فاحذروا باطنها فإن في باطنها الهلاك وعليكم بظاهرها فإن في ظاهرها النجاة. بحار الأنوار 2 / 93 و مستدرک الوسائل 17 / 285

5- دایره استعمال تعابیری چون امام ابوحنیفه، امام بخاری، امام غزالی و... در کتب مخالفین بسیار گسترده است. این اصطلاحات و لقب دزدیها در لسان شیخیه و صوفیه و در کل، جمیع غلات، نیز به شدت متداول است.

را برای ولایت خویش، مباح شمرده و او را در جایگاه معصومین قرار می دهند.

امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه ی: «تورا بر مردم، امام قرار دادیم» (1)

فرموده اند:

«اگر خدا اسمی بهتر از "امام" سراغ داشت ما را به آن می نامید.» (2)

پس این لفظ مبارک، نامی مخصوص به این دوازه نفر است که خدا بر ایشان نهاده است.

ولیعجه پرستان، اطاعت از ولیعجه ی خویش را از شرایط ایمان دانسته و تبعیت مطلق از او را برای وصول به قرب الهی لازم می دانند و این در حالی است که بر اساس روایت حضرت امیر (علیه السلام) که پیش از این آمد، اطاعت مطلق و پیروی محض، فقط از آن کسانی است که در ایشان، احتمال عیب و خطایی نمی رود، نه انسان هایی که به فرض، چند صباحی از عمر خویش را در راه تهذیب نفس و یا تحصیل علم گذرانده اند. سوال ما از ایشان این است که به نظر شما، یک انسان عادی، چند سال اگر درس بخواند و یا چند سال اگر تهذیب نفس کند، به مقام امامت و ولایت می رسد؟

در عبارت امام هادی (علیه السلام) برائت از هر ولیعجه ای جز ائمه اطهار (علیهم السلام) و هر اطاعت شونده ای جز ایشان ضروری شمرده شده است و شاید دلیل اینکه جمله ی دوم؛ یعنی "کل مطاع سواکم" «هر اطاعت شونده ای جز آل الله (علیهم السلام)» در کنار نام ولیعجه ذکر شده است بدین دلیل باشد که ولیعجه پرستان، نه تنها شناخت و معرفت او را شرط سعادت و حسن عاقبت بر می شمردند؛ بلکه اطاعت مطلق از او را نیز از شرائط ایمان می دانند؛ در حالی که اینها همه درباره ی ائمه طاهرین (علیهم السلام) صدق کرده و از مقامات ایشان است و اگر کسی، دیگران را در این مقامات با ایشان شریک بداند، مشرک خواهد بود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند :

«هر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است؛ پس بر شما باد به اطاعت و فرمانبرداری از امامان. شما امامت کسی را پذیرفته اید که مردم در عدم شناخت ایشان معذور نیستند» (3)

ص: 124

1- بقره / 124 «انی جاعلک للناس اماما»

2- عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ فَقَالَ: لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ اسْمًا أَفْضَلَ مِنْهُ لَسَدَّ مَنَاةَ بِهِ. تفسير العیاشی 58 / 1 و بحار الانوار 104 / 25

3- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ فَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ قَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ عَلِيٍّ وَأَنْتُمْ تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ. بحار الانوار 76 / 23

بشیر عطار گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمودند: «ما ائمه، مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده است و شما پیروی می کنید از کسی که مردم به شناختن او معذور نیستند.» (1)

ابوسلمه نیز گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمودند:

«ما کسانی هستیم که خدا طاعت ما را بر مردم، فرض و واجب کرده است، و بر ایشان رخصتی نیست جز اینکه ما را بشناسند، و در نادانی به مقام ما معذور نیستند. پس هر که ما را بشناسد، مؤمن است و هر که منکر مقام ما باشد کافر است، و هر که نه ما را به امامت بشناسد و نه مقام ما را انکار کند، ضال و گمراه است تا آنکه به راه حق برگردد و آنچه را خدا از حق طاعت ما واجب کرده است بفهمد و اگر در همان حال گمراهی خود بمیرد، امرش با خداست.» (2)

امام عزیزتر از جان؛ یعنی حضرت ابوالحسن الرضا (علیه السلام) نیز فرموده اند:

«... من می گویم: مردم، بندگان ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آنها واجب است و در دیانت، به ما وابسته اند، این مطلب را باید حاضران به غائبان برسانند.» (3)

از این روایت و امثال آن معلوم می شود که شناخت و اطاعت کسی جز ائمه (علیهم السلام) مخصوصاً امام هر زمان و حجت هر عصر برای انسان لازم نیست و تنها کسانی که انسان در عدم شناخت ایشان معذور نمی باشد ائمه طاهرین اند.

از دیگر سوی، در روایات بی شماری، مقصود از پادشاهی بزرگ و مُلک عظیم در آیه ی

«در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» (4)

را به وجوب اطاعت از امام تعبیر کرده اند.

ص: 125

1- عَنْ بَشِيرِ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ أَنْتُمْ تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يُعَذِّرُ النَّاسَ بِجَهَالَتِهِ. كَافِي 186/ 1

2- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَا يَسْعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا وَلَا يُعَذِّرُ النَّاسَ بِجَهَالَتِنَا مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَقَعِلِ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ. كَافِي 187/ 1

3- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: ... وَ لَكِنِّي أَقُولُ النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ فَلْيُبَلِّغِ السَّاهِدُ الْغَائِبَ. كَافِي 187/ 1

4- نساء / 54 «فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما»

یعنی خدای مَنان با لسان امتنان می فرماید: ما به آل ابراهیم که منظور اهل بیت (علیهم السلام) هستند پادشاهی بزرگ که همان وجوب اطاعت از ایشان است را داده ایم که اگر دیگران را نیز در این مقام، بهره ای بود، ذکر آن به صورت امتنان برای آل الله (علیهم السلام) وجهی نداشت.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در بیان وجوب اطاعت از امام، آن را عقلاً و نقلاً مخصوص آن بزرگوار دانسته است، نه امری عام که دیگران نیز مشمول آن باشند. (1)

علامه ی بزرگوار، جناب سید هاشم بحرانی "اعلی الله مقامه" در ذیل این آیه، بیش از سی روایت نقل فرموده است که پیشوایان معصوم (علیهم السلام) "ملک عظیم" را به مقام مُطاع بودن معنا کرده اند. (2)

در احادیث فراوانِ دیگر نیز مقام "فرض الطاعة" یا همان وجوبِ اطاعتِ از امام را موجب تمایز ایشان از سایر عباد دانسته اند. (3)

حضرت صادق (علیه السلام) نیز فرموده اند:

ص: 126

1- العصمة و فرض الطاعة مخصوصان بالإمام عقلا و نقلا. اثبات الهداه 3/19

2- البرهان فی تفسیر القرآن 2/240 البته محدثین بزرگ شیعه همگی روایات مربوط به این آیه را ذکر کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود: عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ قَوْلُهُ «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ» قَالَ: التَّبَوُّةُ، قُلْتُ: وَ الْحِكْمَةَ قَالَ: الْفَهْمُ وَ الْقَضَاءُ- قُلْتُ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ: الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ. تفسیر قمی 1/140 وَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» مَا ذَلِكَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ قَالَ فَرَضُ الطَّاعَةِ. بصائر الدرجات 1/35 وَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ. بصائر الدرجات 1/509 وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَوْلُهُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ مِنْهُمْ أُمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَا اللَّهَ فَهَذَا الْمَلِكُ الْعَظِيمُ. تفسیر فرات کوفی/107 وَ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) «مُلْكًا عَظِيمًا» أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُمَّةً، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، فَهَذَا مَلِكُ عَظِيمٍ «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». تفسیر عیاشی 1/248 وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ. کافی 1/186 وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ: «الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ». البرهان 2/93 وَ عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». قَالَ: «تَعْلَمُ مَلِكًا عَظِيمًا مَا هُوَ؟». قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: «طَّاعَةُ الْإِمَامِ مَفْرُوضَةٌ». البرهان 2/96

3- کافی 8/119

«به خدا قسم! نزد پروردگار، جایگاه و منزلتی در روی زمین بزرگ تر از مقام وجوب اطاعت نیست. همانا ابراهیم (علیه السلام) زمان زیادی مأموریت الهی داشت؛ ولی مفترض الطاعة نبود تا آنکه خداوند، اراده فرمود او را بزرگ داشته و تکریمش کند پس او را به مقام امامت نائل فرمود.»(1)

ائمه بزرگوار (علیهم السلام) هیچ مقام و منزلتی را در عالم، بالاتر از مقام "فرض الطاعة" که همان وجوب اطاعت است نمی دانند و آن را تعبیر دیگری از جایگاه امامت دانسته(2) و مختص حجج الهی اش خوانده اند و بدون شک، شریک دانستن دیگران با ایشان در این مقام، جز شرک و کفر، چیز دیگری نیست.

به همین دلیل است که حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) فرموده اند:

«هرکسی با امامی که امامتش را از خدا گرفته، کسی را شریک کند که امامت الهی ندارد شرک به خدا ورزیده است.»(3)

و در کلامی دیگر فرموده اند:

«کسی که ادعای امامت کند در حالی که سزاوار آن نیست، کافر است.»(4)

مولای دو سرا، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در کلامی بس طولانی درباره مقام و جایگاه امام فرموده اند:

«امام کلمة الله، حجت الله، وجه الله، نور الله، حجاب الله و آية الله است. خدا انتخابش می کند و هر چه را که خواست در او قرار می دهد؛ پس به واسطه ی همین مقام، اطاعتش و

ص: 127

1- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يُنْكِرُونَ الْإِمَامَ الْمُفْتَرَضَ الطَّاعَةَ وَ يَجْحَدُونَ بِهِ وَ اللَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْزِلَةٌ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ حَتَّى بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَ يُعَظِّمَهُ فَقَالَ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَعَرَفَ إِبْرَاهِيمُ مَا فِيهَا مِنَ الْفَضْلِ «قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» فَقَالَ «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) «أَيُّ إِنَّمَا هِيَ فِي ذُرِّيَّتِكَ لَا يَكُونُ فِي غَيْرِهِمْ. بصائر الدرجات / 509 البته در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در کافی شریف نقل شده «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ أَشْرِكُ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ. کافی 1 / 186» انبیاء و اوصیاء در مقام فرض الطاعة شریک اند و شاید اینکه امام (علیه السلام) فرمودند که ابراهیم مقام فرض الطاعة را نداشت در حالی که نبی بود به این معنا باشد که مقام فرض الطاعة برای امام در بالاترین رتبه است به شکلی که اطاعتش بر نبی هم واجب است.

2- قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ... سَمِّيَ الْإِمَامَ إِمَامًا لِأَنَّهُ قُدْوَةٌ لِلنَّاسِ مَنْصُوبٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مُفْتَرَضٌ الطَّاعَةَ عَلَى الْعِبَادِ. معانی الاخبار / 64

3- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ. کافی 1 / 373 و غیبت نعمانی / 130

4- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. کافی 1 / 373

ولایتش بر تمام جهانیان واجب است. او ولی خدا در آسمان ها و زمین است و این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است. پس هر که خود را بر او مقدم بدارد کافر است. امام هر کار که مایل است بکند و البته هر چه خدا بخواهد انجام می دهد. بر دست راستش نوشته می شود « وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا » پس حقیقتاً صدق و عدل، همان امام است. خداوند برایش استوانه ای از نور قرار می دهد پس از زمین تا آسمان، اعمال بندگان را به وسیله ی آن می بیند و بر قامتش لباس عظمت می پوشاند و او از دل ها آگاه و بر اسرار مطلع است. بین مشرق و مغرب را می بیند و چیزی بر او از مُلک و ملکوت پوشیده نیست و زبان پرندگان را هنگام ولایتش می داند. او همان کسی است که خدایش برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلعش کرده و به لطف خویش تأییدش نموده و به او حکمتش را تلقین فرموده و دلش را مرکز اراده خدا قرار داده است. سکه ی سلطنت به نام او زده شده و به او فرمانروایی عطا گردیده و باید از او اطاعت کنند؛ زیرا امامت، میراث انبیاء و مقام اصفیاء و خلافت خدا و جانشینی پیامبران است. امامت همان عصمت، ولایت و سلطنت و هدایت است. او سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل می باشد.

امام، هدف جویندگان و راهنمای هدایت جویان و راه رهنسپاران و خورشید درخشان دل های عارفین است. ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش در زندگی واجب است و بعد از مرگ، ذخیره آخرت و عزّت مؤمنین و شفیع گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است؛ چرا که او رأس اسلام و کمال ایمان و عارف به حدود احکام و مبین حلال از حرام است. پس این مقامی است که به آن نمی رسد مگر کسی که خدا انتخابش کرده و مقدمش داشته و به او ولایت و حکومت داده است. ولایت عبارت است از حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماهها.

پس امام، آب خوشگوار در تشنگی و راهنمای هدایت است، امام پاک از گناه و مطلع بر عیوب است، امام خورشید درخشان بر بندگان است. به مقام او کسی را یارای چشم بستن یا دست رساندن نیست. این آیه به همان معنی اشاره دارد «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و مؤمنین عبارتند از علی و خاندانش؛ پس عزّت، اختصاص به پیامبر دارد و عترتش، و پیامبر و عترتش از یکدیگر تا ابد جدا نمی شوند.

آنها مرکز دایره ایمانند و قطب وجود و آسمان جود و شرف، و نور خورشیدِ عظمت، و روشنی ماه و پایه و مبدأ و معنا و مبنای عزّت و مجد. امام، چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای ژرف و ماه تابان و برکه ای گوارا و راه آشکار و راهنمایی دلسوز در گرفتاری ها و ابری باران زا و بارانی ژاله سان و بدر کامل و دلیل فاضل و آسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و شخصیتی که قابل توصیف نیست و سرچشمه ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره ای درخشان و کانونی عطر زا و عمل صالح و منبع سود و راه واضح و طبیب دلسوز و پدر مهربان است.

پناه بندگان در گرفتاری ها و حاکم آمر و ناهی و مراقب از جانب خدا بر خلائق و امین پروردگار بر خلائق و حجت او بر مردم و راه هموار در زمین و بلاد پاک از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسرار. ظاهرش را نمی توان مالک شده و باطنش را نمی توان درک کرد. یگانه روزگار و خلیفه خدا در امر و نهی. مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست.

چه کسی می تواند عارف به مقام ما شود و به درجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد؟. عقل و خردها حیران است و اندیشه ها سرگردان، و درباره آنچه می گویم بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شعرا گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام ستایش اولیاء اظهار کوچکی می نمایند. آیا می توان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درک کرد یا احاطه پیدا کرد بر کسی که پرتو جلال کبریا است و افتخار زمین و آسمان؟. آری! بزرگتر است مقام آل محمد (علیهم السلام) از وصف ستایشگران و توصیف وصف کنندگان و اینکه بتوان احدی را با آنها مقایسه نمود؛ پس چگونه می توان کسی را با ایشان مقایسه کرد با اینکه آنها کلمه عالی و نام درخشان و وحدانیت کبریائی هستند. همانا فاصله گرفته است از توحید، هر کسی که از آنها پشت کند یا کناره گیرد و ایشانند حجاب اعظم خداوند. چگونه می توان چنین شخصیت ها را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل ها می توانند آنها را درک کنند و چه کسی می تواند بشناسد یا وصف کند آنها را که من توصیف نمودم؟

آنها که خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می تواند در غیر آل محمد (علیهم السلام) باشد دروغ گفتند و گمراه شدند و گوساله ای را به خدایی پذیرفتند و در گروه شیاطین وارد شدند. تمام این انحرافات به واسطه عقده و کینه ای بود که با آل محمد (علیهم السلام) و خاندان عصمت داشتند و حسادتی که به آنها می ورزیدند. شیطان آنها را تشویق کرد و مرگ بر آنها باد! چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بت پرست بود و در روز نبرد، ترس و جُبْن او را پوشانده بود. با اینکه امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب بی مانند باشد. امام در بالاترین خانواده قریش و عظیم ترین فرزندان هاشم و بازماندگان ابراهیم است و منبع سخاوت بوده و چون جان پیامبر است، او مورد رضای خدا و گوینده از جانب اوست.

او بالاترین شخصیت ها و از دودمان عبد مناف، سیاستمدار و شایسته مقام ریاست، اطاعتش بر مردم فرض و لازم است تا روز قیامت، و دلش گنجینه اسرار خدا و زبانش گویای آن است. او معصوم و موفق است نه ترسو و نادان اما چنین امامی را رها کردند و پیرو هوای خویش گردیدند، چه کسی گمراه تر است از آن کسی که پیرو هوای نفس خویش گردد.

امام، انسانی ملکوتی و پیکر آسمانی و امری الهی و روحی قدسی، مقامی والا و نوری اعلی و سرّی مخفی است. او فرشته ذات و خدایی صفات است و حسناش فراوان و به اسرار، آگاه و برگزیده پروردگار و مخصوص از جانب صادق امین است.

تمام این مقامات، اختصاص به آل محمد دارد و کسی با آنها شریک نیست؛ زیرا آنها معدن وحی و معنی تأویل و مورد عنایت پروردگار جلیل و مهبط جبرئیل و برگزیده خدا و سرّ الله و کلمه او و شجره نبوت و معدن صفوت و سرچشمه گفتار و عالی ترین راهنمای مردم و وارث رسالت و نور خداست، حبیب الله و ودیعه او و کلمة الله و کلید حکمت او و چراغ رحمت خدا و سرچشمه های نعمتش می باشد. او راهنما به سوی خدا و چشمه سلسبیل و ترازوهای مستقیم و منهاج قویم و ذکر حکیم، و وجه کریم و نور قدیم و شخصیتی شایسته ی تشریف و تقدیم و تعظیم و تفضیل است.

امامان، جانشینان پیامبر کریم و فرزندان رؤف و حمید و امینان خدای علیّ عظیم و ذریه ای هستند به هم پیوسته و خدا شنوا و کریم است.

مقامی والا- و راهی استوارند هر که آنها را بشناسد و از ایشان اقتباس کند از آنها است و به همین معنی اشاره دارد این آیه «هر که از من تبعیت کند پس از من است.» (1) خدا آنها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار جهان را به آنها داده؛ پس ایشان سرّ الله و اولیاء مقرب او و امر خدا بین کاف و نون اند؛ بلکه ایشان، خود، کاف و نون اند. دعوت به سوی او می کنند و از جانب او سخن گفته و به امرش عمل می کنند. علم انبیاء در مقابل علم آنها و سرّ اوصیاء به مقیاس سرّ ایشان و عزّت اولیاء در برابر عزّت آنها، مانند قطره در مقابل دریا و ذره ای در مقابل بیابان هاست. آسمان ها و زمین در نزد امام چونان دست اوست نسبت به کف دستش ظاهرش را از باطن و خویش را از بد و خشکی را از تر تمیز می دهد؛ زیرا خداوند، پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و او در اختیار اوصیاء گرامی نهاده؛ پس هر که منکر این مقام باشد شقی و ملعون و مورد لعنت لعنت کنندگان قرار گرفته است. چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب می کند که راه به ملکوت آسمانها و زمین نداشته باشد؟ کلمات آل محمّد (علیهم السلام) هفتاد نوع است و هر آیه ای که در قرآن مجید و کلام خدا سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد منظورش امام است؛ زیرا او جنب الله و وجه الله؛ یعنی حق الله است، علم الله، عین الله، ید الله است، ایشان پهلوی بلند مرتبه و وجه پسندیده خدا و سرچشمه گوارا و راه راست و وسیله به سوی خدا و واسطه عفو و رضای اویند. آنها سرّ واحد و احدند، کسی را نمی توان با آنها انباز گرفت و شریک کرد. ایشان مورد لطف خاص و خالص خدا و سرّ دیان و کلمه او و باب ایمان و کعبه او هستند. حجت خدا و راه روشن او، راهنمای هدایت و پرچم توحید و فضل خدا و رحمت او و عین الیقین و حقیقت آن و راه حق و عصمت او و مبدأ وجود و منتهایش و قدرت پروردگار و مشیت او و امّ الکتاب و خاتمه آن و فصل الخطاب و دلالتش و گنجینه وحی و نگهبان آن و آیه ذکر و ترجمه آن و معدن تنزیل و نهایت آن هستند. آنها ستارگان آسمانی و انوار

ص: 131

علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمه (علیها السلام) در آسمان عظمت محمّدی نور می گیرند و در شاخسار نبوی و درخت احمدی با پیکرهای بشری محل ودیعه اسرار الهی اند. ایشان ذریّه ی پاک و عترت هاشمی که هادی و مهدی هستند بوده و آنها بهترین افراد بشرند.

آنها ائمه پاک و عترت معصوم و ذریه گرامی و خلفای راهنما و بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و اسباط پسندیده و هدایتگران هدایت شده و چهره های درخشان از آل طه و یاسین و حجت های خدا بر اولین و آخرین هستند. نام آنها بر سنگ ها و برگ های درختان و بال پرندگان و ابواب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بال و پر ملائکه و بر حجب جلال و پردهای عزّ و جلال نوشته شده و به نام آنها پرندگان تسبیح می کنند و ماهیان دریا برای شیعایشان استغفار می کنند. خداوند، احدی را خلق نکرده مگر اینکه از او به وحدانیت خویش اقرار و بر ولایتِ ذریّه پاک و بیزاری از دشمنان آنها پیمان گرفته است. همانا عرش استقرار نیافت مگر آنکه بر آن با نور نوشته شد: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَلِيَّ اللَّهِ. (1)

ص: 132

1- عن طارقٍ عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ وَ يُكْتَبُ عَلَى عَضُدِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ وَ يُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ يَلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمَ الصَّمِيرِ وَ يَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ يُعْطَى مَنْطِقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلايَتِهِ فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لَوْحِيهِ وَ يَرْتَضِيهِ لِعَبِيهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيئَتِهِ وَ يُتَادِي لَهُ بِالسَّلْطَنَةِ وَ يَدْعُنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُلِ اللَّهِ فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وَلايَةٌ وَ سَلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجْحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ ذَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِينَ وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَ لا يَتُّهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ سَمَاعَةٌ لِلْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةٌ لِلْمُحْسِنِينَ وَ فَوْزٌ لِلتَّائِبِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَاوَلَاهُ وَ حَكَمَهُ فَالْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَا وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَيَّ وَ عِتْرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِتْرَةِ وَ النَّبِيُّ وَ الْعِتْرَةُ لَا يَقْتَرِفَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرْفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرْفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ وَ مَبْدُؤُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الثَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَ الْغَدِيرُ الْمَغْدِقُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ الْمَسَالِكِ وَ الدَّلِيلُ إِذَا عَمَّتِ الْمَهَالِكُ وَ السَّحَابُ الْهَاطِلُ وَ الْغَيْثُ الْهَامِلُ وَ الْبَدْرُ الْكَامِلُ وَ الدَّلِيلُ الْفَاضِلُ وَ السَّمَاءُ الطَّلِيلَةُ وَ النُّعْمَةُ الْجَلِيلَةُ وَ الْبَحْرُ الَّذِي لَا يَنْزِفُ وَ الشَّرْفُ الَّذِي لَا يُوصَفُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الرَّوْضَةُ الْمَطِيرَةُ وَ الزَّهْرُ الْأَرِيحُ وَ الْبَدْرُ الْبَهِيحُ وَ النَّبِيُّ الْأَلْبَانِيُّ وَ الطَّيِّبُ الْفَائِحُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ الْمَتَجَرُّ الرَّابِحُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ وَ الطَّيِّبُ الرَّفِيقُ وَ الْأَبُّ الشَّفِيقُ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّوَاهِي وَ الْحَاكِمُ وَ الْأَمِيرُ وَ النَّاهِي مُهَيِّمُ اللَّهِ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ أَمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ مَحَبَّتُهُ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبْرَأٌ مِنَ الْغُيُوبِ مُطَّلِعٌ عَلَى الْغُيُوبِ ظَاهِرُهُ أَمْرٌ لَا يَمْلِكُ وَ بَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يُدْرِكُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي نَهْيِهِ وَ أَمْرِهِ لَا يُوجَدُ لَهُ مُثِيلٌ وَ لَا يَقُومُ لَهُ بَدِيلٌ فَمَنْ ذَا يَنَالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يُدْرِكُ مَنْزِلَتَنَا حَارَتِ الْأَبَابِ وَ الْعُقُولِ وَ تَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِيمَا أَقُولُ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَ كَلَّتِ

الشُعْرَاءَ وَحَرِسَتِ الْبُلْغَاءَ وَكَانَتِ الْخُطْبَاءُ وَعَجَزَتِ الْفُصْحَاءُ وَتَوَاصَعَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَن وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ وَهَلْ يُعْرَفُ أَوْ يُوصَفُ أَوْ يُعْلَمُ أَوْ يُفْهَمُ أَوْ يُدْرِكُ أَوْ يُمْلِكُ مَنْ هُوَ شَيْءٌ عَاجِلٌ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ وَشَدْرُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) عَن وَصْفِ الْوَاصِفِينَ وَنَعْتِ النَّاعَتِينَ وَأَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ كَيْفَ وَهُمْ الْكَلِمَةُ الْعَلِيَاءُ وَالتَّسْمِيَةُ الْبَيْضَاءُ وَالْوَحْدَانِيَّةُ الْكُبْرَى الَّتِي أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أَذْبَرَ وَتَوَلَّى وَحَجَابَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى فَأَيُّ الْإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَأَيُّ الْعُقُولِ مِنْ هَذَا وَمَنْ ذَا عَرَفَ أَوْ وَصَفَ مَنْ وَصَفَتْ ظُنُّو أَنْ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ كَذَبُوا وَزَلَّتْ أقدامُهُمْ اتَّخَذُوا الْعَجَلَ رَبًّا وَالشَّيَاطِينَ حِزْبًا كُلُّ ذَلِكَ بِغَضَّةٍ لَيْبَتِ الصَّفْوَةَ وَدَارِ الْعِصْمَةَ وَحَسَدًا لِمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَالْحِكْمَةِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَتَبَأَ لَهُمْ وَسَدِّحًا كَيْفَ اخْتَارُوا إِمَامًا جَاهِلًا عَابِدًا لِلْأَصْنَامِ جَبَانًا يَوْمَ الرَّحَامِ وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا لَا يَجْهَلُ وَشَدِّجًا لَا يَنْكُلُ لَا يعلو عَلَيْهِ حَسَبٌ وَلَا يُدَانِيهِ نَسَبٌ فَهُوَ فِي الذَّرْوَةِ مِنْ قُرَيْشٍ وَالشَّرَفِ مِنْ هَاشِمٍ وَالبَقِيَّةِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالنَّهْجِ مِنَ التَّبَعِ الْكَرِيمِ وَالنَّفْسِ مِنَ الرَّسُولِ وَالرِّضَى مِنَ اللَّهِ وَالْقَوْلَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ شَدْرُ الْأَشْرَافِ وَالْفِرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنْأَفِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ قَائِمٌ بِالرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ إِلَى يَوْمِ السَّاعَةِ أَوْدَعَ اللَّهُ قَلْبَهُ سِدْرَةً وَأَطْلَقَ بِهِ لِسَانَهُ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَقَّفٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَلَا جَاهِلٍ فَتَرْكُوهُ يَا طَارِقُ وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَالْإِمَامُ يَا طَارِقُ بَشَرٌ مُلْكِيٌّ وَجَسَدٌ سَمَويٌّ وَأَمْرٌ إلهيٌّ وَرُوحٌ قُدسيٌّ وَمَقَامٌ عَلِيٌّ وَنُورٌ جَلِيٌّ وَسِرٌّ خَفِيٌّ فَهُوَ مَلِكُ الدَّاتِ إلهيُّ الصِّفَاتِ زَائِدُ الْحَسَنَاتِ عَالِمٌ بِالْمُعْتَبَاتِ حَصًّا مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَنَصًّا مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَهَذَا كُلُّهُ لِأَنَّ مُحَمَّدًا لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ لِأَنَّهُمْ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَمَعْنَى التَّأْوِيلِ وَخَاصَّةُ الرَّبِّ الْجَلِيلِ وَمَهْبُطُ الْأَمِينِ جَبْرَائِيلَ صَفْوَةُ اللَّهِ وَسِدْرُهُ وَكَلِمَتُهُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الصَّفْوَةِ عَيْنُ الْمَقَالَةِ وَمُنْتَهَى الدَّلَالَةِ وَمُحَكَّمُ الرَّسَالَةِ وَنُورُ الْجَلَالَةِ جَنْبُ اللَّهِ وَوَدِيعَتُهُ وَمَوْضِعُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَمِفْتَاحُ حِكْمَتِهِ وَمَصَابِيحُ رَحْمَةِ اللَّهِ وَيَتَابِعُ نِعْمَتِهِ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَالسَّلْسِيلُ وَالْقِسْطَاسُ الْمُسْتَقِيمُ وَالْمِنْهَاجُ الْقَوِيمُ وَالدُّكْرُ الْحَكِيمُ وَالْوَجْهُ الْكَرِيمُ وَالنُّورُ الْقَدِيمُ أَهْلُ الشَّرِيفِ وَالتَّقْوِيمِ وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّعْظِيمِ وَالتَّقْضِيَّاتُ حُلَفَاءُ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَأَبْنَاءُ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَأَمْنَاءُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَالطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ مَنْ عَرَفَهُمْ وَأَخَذَ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَإِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَلَا هُمْ أَمْرٌ مَمْلُوكَتِهِ فَهُمُ سِدْرُ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَأَوْلِيَاؤُهُ الْمُقْرَبُونَ وَأَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّونِ إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَعَنْهُ يَقُولُونَ وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَالذَّرَّةُ فِي الْقَفْرِ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ كَيْدِهِ مِنْ رَاحَتِهِ يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَيَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا وَرَطْبَهَا وَيَاسِسُهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَوَرِثَ ذَلِكَ السِّرَّ الْمَصُونُ الْأَوْصِيَاءُ الْمُتَجَبُّونَ وَمَنْ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ فَهُوَ شَقِيٌّ مَلْعُونٌ يَلْعَنُهُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُ اللَّاعِنُونَ وَكَيْفَ يَرْضَى اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يُحَجِّبُ عَنْهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنصَرَفُ إِلَى سَبْعِينَ وَجْهًا وَكُلُّ مَا فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَالْكِتَابِ الْكَرِيمِ وَالْكَلامِ الْقَدِيمِ مِنْ آيَةٍ تَذَكَّرُ فِيهَا الْعَيْنُ وَالْوَجْهُ وَالْيَدُ وَالْجَنْبُ فَالْمُرَادُ مِنْهَا الْوَلِيُّ لِأَنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ وَوَجْهُ اللَّهِ يَعْنِي حَقَّ اللَّهِ وَعِلْمَ اللَّهِ وَعَيْنَ اللَّهِ وَيَدَ اللَّهِ فَهُمُ الْجَنْبُ الْعَلِيُّ وَالْوَجْهُ الرِّضِيُّ وَالْمَنْهَلُ الرَّوِّيُّ وَالصِّرَاطُ السَّوِيُّ وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْوَصْلَةُ إِلَى عَفْوِهِ وَرِضَاهُ سِدْرُ الْوَاحِدِ وَالْأَحَدِ فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ فَهُمُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَخَالِصَتُهُ وَسِدْرُ الدِّيَانِ وَكَلِمَتُهُ وَبَابُ الْإِيمَانِ وَكَعْبَتُهُ وَحُجَّةُ اللَّهِ وَمَحَجَّتُهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى وَرَأْيَتُهُ وَفَضْلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَعَيْنُ الْيَقِينِ وَحَقِيقَتُهُ وَصِدْرُ الرِّبَاةِ وَالْحَقُّ وَعِصْمَتُهُ وَمَبْدَأُ الْوُجُودِ وَعَايَتُهُ وَقُدْرَةُ الرَّبِّ وَمَشِيئَتُهُ وَأَمُّ الْكِتَابِ وَخَاتِمَتُهُ وَفَصْلُ الْخِطَابِ وَدَلَالَتُهُ وَخَزَنَةُ الْوَحْيِ وَحَفْظَتُهُ وَآيَةُ الذِّكْرِ وَتَرَاجُمَتُهُ وَمَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَنَهَائَتُهُ فَهُمُ الْكَوَاكِبُ الْعُلُويَّةُ وَالْأَنْوَارُ الْعُلُويَّةُ الْمُشْرِقَةُ مِنْ شَدِّحِ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي سَمَاءِ الْعِظْمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَغْصَانُ النَّبَوِيَّةُ النَّابِغَةُ فِي دَوْحَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَالْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةُ الْمُوَدَّعَةُ فِي الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيِّ وَالذَّرِّيَّةُ الرَّكْبِيَّةُ وَالْعِتْرَةُ الْهَاشِمِيَّةُ الْهَادِيَّةُ الْمَهْدِيَّةُ أَوْلِيَاؤُكُمْ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَهُمُ الْأَيْمَةُ الطَّاهِرُونَ وَالْعِتْرَةُ الْمَعْصُومُونَ وَالذَّرِّيَّةُ الْأَكْرَمُونَ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ وَالْكَبْرَاءُ الصِّدِّيقُونَ وَالْأَوْصِيَاءُ الْمُتَجَبُّونَ وَالْأَسْبَاطُ الْمَرْضِيُونَ وَالْهُدَاةُ الْمَهْدِيُونَ وَالْعُرُّ الْمَيَامِينُ مِنْ آلِ طِهٍ وَيَاسِينَ وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اسْمُهُمْ مَكْتُوبٌ عَلَى الْأَحْجَارِ وَعَلَى أَوْراقِ الْأَشْجَارِ وَعَلَى أَجْنِحَةِ الْأَطْيَارِ وَعَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ وَعَلَى الْعَرْشِ وَالْأَفْلَاقِ وَعَلَى أَجْنِحَةِ الْأَمْلاكِ وَعَلَى حُجُبِ الْجَلَالِ وَسُدْرِادِقَاتِ الْعِزِّ وَالْجَمَالِ وَبِاسْمِهِمْ تُسَبِّحُ الْأَطْيَارُ وَتَسْتَغْفِرُ لِشِعْتِهِمْ الْحَيَاتُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ أَحَدًا إِلَّا وَأَخَذَ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالْوَلَايَةِ لِلذَّرِّيَّةِ الرَّكْبِيَّةِ وَالبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَإِنَّ الْعَرْشَ لَمْ يَسْتَعِرَّ حَتَّى كُتِبَ عَلَيْهِ بِالنُّورِ

در روایتی دیگر حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) فرموده اند:

«خداوند، مردم را برای اطاعت از امام آفریده و اینکه فرموده رحمتم را برای پرهیزکاران واجب نموده ام منظورش کسانی هستند که از ولایت و اطاعت هر کسی جز امام، اجتناب و پرهیز نمایند.»(1)

حضرت رضا (علیه السلام) در تهدیدی خطیر فرموده اند:

«ما اهل بیت در دنیا و آخرت از کسی که برای غیر امامان معصوم (علیهم السلام)، امامت قائل شود و ایشان را امام بخواند، بیزاریم.»(2)

خلاصه اینکه ولیجه پرستان، ولایت و تبعیت از بزرگان خویش را همان ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته و به همین دلیل، اطاعت بی چون و چرا از او را راه نجات خوانده اند؛ ولی به جای هدایت، گمراهی و در عوض نجات، هلاکت نصیبشان شده است.

در نتیجه عامل جدا شدن مردم از دین خدا و پراکنده شدن ایشان به فرقه های مختلف، داخل کردن رأی و نظر در دین خدا و پیروی از آن و همچنین تبعیت بی قید و شرط از بزرگان و خواص و به تعبیر دیگر ولیجه پرستی عوام الناس می باشد. همین دو نکته ی بسیار مهم، سر تفاوت بنیادین، بین فرقه ی ناجیه که همان اسلام اصیل است با سایر فرق می باشد. هرکسی که عقیده و اندیشه اش در این قالب گنجید؛ یعنی از استعمال نظر در دین خدا اجتناب نموده و جز اهل بیت (علیهم السلام) ولیجه ای نداشت در زمره ی شیعه ی اثناعشری یا همان فرقه ی ناجیه بوده و در غیر این صورت باید ببیند دامان کدامیک از فرق هلاک شونده، پذیرای او خواهد بود.

ص: 134

-
- 1- عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ وَقَوْلِ النَّاسِ فَقَالَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ « وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ » يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ « إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ » قَالَ: هُمْ شِيعَتُنَا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ « وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ » يَقُولُ لِطَاعَةِ الْإِمَامِ. الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ « وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ » يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلُّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا ثُمَّ قَالَ « فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ » يَعْنِي وَ لَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَ طَاعَتَهُ. ... كَافِي 429/1
- 2- قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام): ... فَمَنْ ادَّعَى لِلْأَنْبِيَاءِ رُبُوبِيَّةً وَ ادَّعَى لِلْأَيْمَةِ رُبُوبِيَّةً أَوْ نُبُوَّةً أَوْ لِعَيْرِ الْأَيْمَةِ إِمَامَةً فَتَحْنُ مِنْهُ بُرْءًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. ... عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 2/200

قرآن کریم می فرماید:

«و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت در حالی که چیزی نمی دانستید»(1)

پس اصل اولی در ما انسان ها این است که علم نداریم و باید به دنبال آن برویم. قرآن کریم، صراحتاً می فرماید: نادان به دنیا آمده اید؛ پس کسی که قیاس می کند و با رأی و نظر خویش، حکم خداوند را استخراج می کند، اولین اعتراضی که به او می شود این است که قرآن کریم می فرماید: تو علم نداشتی؛ پس از کجا آن را به دست آورده ای؟

در آیه ای دیگر، خدای حکیم می فرماید:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(2)

«همان طور که در میان شما فرستاده ای از خودتان روانه کردیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد.»

در

اولین آیه، خداوند می فرماید شما نمی دانستید و در این آیه می فرماید: «رسولی را فرستادیم که به شما حکمت و کتاب می آموزد و آنچه را که نمی دانستید به شما یاد می دهد.» طبق این آیات، ما زمانی که پا به دنیا گذاریم، هیچ نمی دانستیم و اکنون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که باید به ما بیاموزد و خداوند این دانش را، علم نامیده است؛ یعنی چیزی را که نمی دانستیم و اگر نبی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبودند هرگز آن را نمی آموختیم؛ پس دانشی که مرجعش انبیاء الهی باشند علم است و آموختن آنچه که مصدرش وحی است مهم و ضروری می باشد.

با آیاتی که از قرآن کریم ذکر خواهیم کرد ثابت خواهد شد آن دانشی که منشأش انبیای الهی نباشد؛ یعنی رأی و نظر و ظن و گمان، خطوات شیطان و دانش متصل به اوست.

ص: 135

1- «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» نحل / 78

2- بقره / 151

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به اطاعت خدا درآیید و گام های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است»

سِلم به معنای تسلیم و چیزی از خود نگفتن است،

در این آیه از یک طرف می فرماید: که داخل سِلم شوید و از طرف دیگر می فرماید: از قدم های شیطان پیروی نکنید؛ یعنی اگر تسلیم نبودید به دنبال شیطان خواهید رفت و از گام های او پیروی خواهید نمود.

و در آیه ی دیگر می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! پای از پی گام های شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام های شیطان نهد بداند که او به زشتکاری و ناپسندی امر می کند و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ کسی از شما پاک نمی شد؛ ولی این خداست که هر کسی را بخواهد پاک می گرداند و خداست که شنوای داناست» (2)

در آیه ی قبلی، خداوند می فرماید تسلیم باشید و از خود نظر ندهید و طبق فرمان خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کنید و به دنبال خطوات شیطان نروید، و در این آیه می فرماید: «هر کسی به دنبال خطوات شیطان رود این را بداند که شیطان، امر به خوبی نمی کند؛ بلکه امر به فحشا و منکر می کند» پس دین کسی که عقاید و نظراتش را از شیطان گرفته، دین فحشا خواهد بود.

در آیه ی دیگر می فرماید:

«... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (3)

ص: 136

1- بقره / 208

2- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» نور / 21

3- بقره / 168 و 169

«و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست او شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد و شما را او می دارد تا بر خدا چیزی را که نمی دانید بر بندید»

در این آیات، خداوند می فرماید: شیطان به بدی و فحشا دستور می دهد و دستور دیگری که او به شما خواهد داد این است که چیزی را به خداوند نسبت دهید که نمی دانید؛ یعنی از منشاء ظن و گمان، به خداوند چیزی را نسبت دهید.

چیزی

را که انسان بدان عالم است و علم دارد، قطعاً از طرف خداست، ولی آنچه که از طرف شیطان گفته می شود، ظن و رأی و قیاس است، درست به همین دلیل، امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در روایتی فرمودند:

«دین فرقه ی ناجیه، دین رحمان و دین سایر فرق، دین شیطان است.» (1)

در آیه ای دیگر، خداوند متعال، استعمال آرای بشری در دین را حرام شمرده و فرموده است:

«بگو پروردگار من فقط زشتکاری ها را چه آشکارش باشد و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.» (2)

در این آیه خداوند می فرماید: حرام است چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت دهید.

در جای دیگری هم می فرماید:

«و (از جانب خویش حرام کردند) از شتر دوتا و از گاو دوتا را. بگو آیا خدا نرهای آنها را حرام کرده یا ماده ها را یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است آیا وقتی خداوند شما را به این تحریم سفارش کرد حاضر بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد تا از روی

ص: 137

1- عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): «... ففرقة واحدة منها تدین بدین الرحمن و اثنتان و سبعون تدین بدین الشیطان و تتولی علی قبولها و تتبرأ ممن خالفها.» کتاب سلیم / 170

2- [2]. «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اعراف / 33

نادانی مردم را گمراه کند آری خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند» (1)

خداوند در این آیه می فرماید: آیا خداوند، شما را به این سفارش کرده است که از رأی و نظر خود چیزی بگویید؟

همه ی ما نیاز به علم داریم و انسان نمی تواند از خود چیزی را حلال و یا حرام بشمارد.

نکته ی مهم این است: کسانی که از جانب خود، نظر می دهند و در دین خدا با اندیشه های نارس خود تصرف می کنند؛ هرگز نمی گویند که این حکم، نظر و رأی من است؛ بلکه چون در دین خدا قیاس می کنند و از روی هوا و هوس، سخن می گویند، اعلام می دارند که این سخن خدا و قولِ محکم پروردگار است و اینگونه چیزی را به او نسبت می دهند که نمی دانند و حکمی را به ذات مقدسش منتسب می دارند که او از آن بیزار است.

آنچه گفته شد دقیقاً همان فرقِ اساسی پیروان فرقه ی ناجیه است با سایر فرقه ها. شیعیان اثنی عشری می گویند در مورد چیزی که بدان علم نداریم، نمی توانیم نظری بدهیم و دقیقاً این عقیده، پیروی از همان روایتی است که پیش از این، از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد که فرموده اند :

«علم سه چیز است: اول؛ کتاب ناطق، یعنی قرآن کریم، دوم؛ سنت ماضیه؛ یعنی سنت قطعی رسول خدا و اهل بیت او (علیهم السلام) و سوم؛ لا ادری یعنی نمی دانم» (2)

در واقع، این روایت می فرماید که انسان، اگر چیزی را از قرآن و سنت رسول خدا و اهل بیت او (علیهم السلام) به دست آورد، مُجاز به سخن گفتن است و گرنه، اگر چیزی غیر از آن دو، مصدرِ کلامش بود باید از ابراز نظر، خودداری کرده و باید بگوید: "نمی دانم".

متأسفانه ما انسان ها با وجود آنکه از فرقِ سر تا شصت پا، غرق در جهل و نادانی هستیم، بسیار صاحب نظر بوده و درباره ی همه چیز از جمله دین خدا سخن می گوئیم .

خداوند متعال در آیه ای که از پیش نظر شما گذشت می فرماید: "شما انسان ها حکم خدا را از کجا می دانید؟ همانا که ظالم ترین افراد، کسانی هستند که بر خداوند دروغ ببندند تا مردم را بدون علم گمراه کنند."

ص: 138

1- [1]. «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» انعام / 143

2- کنز العمال ح 28660

آیه ی دیگری که در فهم موضوع مورد بحث، به ما کمک می کند؛ این فرمایش خدای عزوجل است که فرموده است:

«کسانی که شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان مشرک نمی شدیم و چیزی را خودسرانه تحریم نمی کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همین گونه پیامبران خود را تکذیب کردند تا آنکه عقوبت ما را چشیدند. بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گوید» (1)

در این آیه، خداوند می فرماید: آیا شما علم دارید؟ یعنی بحث ما با شما بحث علم است و البته که در این آیه با نفی علم از مشرکان، ایشان را متهم به بهره گیری از ظن و رأی و گمان کرده است.

در واقع، علم را قسیم رأی و نظر دانسته، به این معنا که رأی و نظر را خارج از چهارچوب علم و در نقطه ی مقابل آن، معرفی کرده است.

اما در سوره ی نساء به مهمترین خصلت فرقه ی ناجیه که در روایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بدان اشاره شده بود پرداخته و می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (2)

«... به پروردگار تو سوگند که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه ی اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند»

این آیه ی کریمه، اساس فرقه ی ناجیه را بیان فرموده و تصریح کرده است: آن زمان، کسی ایمان دارد که مخالفت با پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نکرده و در برابر ایشان تسلیم باشد و لو اینکه با میل و نظرش

ص: 139

1- «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذُاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» انعام/148

2- نساء / 65

در تضاد باشد. پس اثناعشریه، دین تسلیم است و اصل و ریشه ی این فرقه ی ناجیه بر این مبناست؛ در حالی که اساس فرقه های دیگر بر مبنای دیگری چون ظن و گمان بنا شده است.

در آیه ی دیگر، خدای مهربان فرموده است :

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (1)

«آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند با هم مساوی اند؟ همانا فقط صاحبان خرد متذکر می شوند»

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) مقصود از آنها که می دانند را ائمه اطهار (علیهم السلام) و آنها که نمی دانند را دشمنان ایشان و منظور از صاحبان خرد یا اولوالالباب را شیعیان دانسته اند. (2)

اهل بیت (علیهم السلام) تنها گروهی هستند که دانش دارند و دشمنان ایشان نادان بوده و چون از محضر دانیان کسب علم ننموده، برای استغنا از رفتن به محضر ایشان به ظن و گمان خویش که همان استعمال آراء بشری در دین است روی آورده اند. اما نکته ی مهم آن است که شیعیان را نه در زمره "الذین یعلمون" آورده اند و نه در گروه "لا- یعلمون"؛ چرا که "یعلمون" نیستند چون فقط ائمه اند که "یعلمون" اند و می دانند؛ ولی "لا یعلمون" هم نیستند چون مشغول طلب علم از "الذین یعلمون" که همان ائمه طاهرین اند می باشند؛ پس، از نادانی خارج شده و فرق دو گروه "یعلمون و لا یعلمون" را فهمیده اند. لذا خداوند درباره ی ایشان فرموده است: فقط ایشان اند که متذکر شده و تفاوت این دو گروه را درک کرده اند.

خدای متعال، علم را در معدنی قرار داده است و آن هفتاد و دو فرقه نخواستند به سراغ آن معدن رفته و با استعمال رأی خویش در دین، دسته های آنها از اسلام اصیل جدا شده و فرقه فرقه شدند؛ و تنها در بین مردم، یک گروه به نزد این معدن علم رفته، از آن استفاده کرده و رأی و نظر نداده و به این سبب به نام فرقه ی ناجیه به دیگران معرفی شدند.

ص: 140

1- زمر / 9

2- عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ » فَقَالَ نَحْنُ الَّذِينَ نَعْلَمُ وَ عَدُوَّتَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ. بصائر الدرجات 1 / 54

الْغُرْبَةَ وَالْوَحْدَةَ وَالْمُحَدِّثُ فِي الْخَلْوَةِ وَالذَّلِيلُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالسَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَالزَّيْنُ عَلَى [عِنْدَ] الْأَخْلَاءِ.... عدة الداعي /

پس در نتیجه هر کجا در آیات و روایات، ذکری از علما شده منظور، ائمه طاهرین (علیهم السلام) می باشد، مگر آنکه قرینه ای بر خلاف آن اقامه شود؛ لذا اگر مدحی از علما شده و یا از لزوم مراجعه به علما و دانشمندان سخنی به میان آمده، همه جا، تاکید می کنم که همه جا، منظور امامان (علیهم السلام) اند؛ البته به جز جایی که قرینه ای بر خلافش باشد. اگر در قرآن از "الذین یعلمون" سخن می گوید و یا از خشیت عالمان از خدا یاد می کند و یا در روایات، مقام علمای امت را از انبیای بنی اسرائیل بالاتر می داند، مقصود، امامان معصومین (علیهم السلام) می باشد؛ چون فقط ایشان اند که می دانند و بر ماست که از علوم این ذوات مقدسه، اقتباس کنیم و در محضرشان زانو بزنیم. ایشان عالمان امت و دشمنانشان جاهلان و دوستانشان که به دنبال طلب علم از ایشان هستند اولوالالباب می باشند.

پس یکی دیگر از تفاوت های فرقه ی ناجیه با سایر فرقه ها در همین طلب علم است؛ یعنی مریدان هفتاد و دو فرقه می گویند: "ما بدون اینکه برای فهم دین، نیازمند مراجعه به فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باشیم، خود، دین خدا را می شناسیم و می توانیم احکام الهی را بفهمیم" و درست به همین دلیل، از رأی و نظر خویش در استنباط احکام خدا استفاده می کنند؛ ولی فرقه ی ناجیه، تسلیم محض پروردگار بوده و بر این باورند که "ما علم نداریم و باید آن را طلب کرده، به دنبالش گشته و آن را از معدنش که اهل بیت (علیهم السلام) هستند استخراج کنیم".

اگر انسان، این مسئله را بپذیرد که علم ندارد در حالی که بدان نیازمند است، لاجرم به دنبال عالمی می رود که علم را از او بیاموزد و چون به جز امام (علیه السلام) عالمی وجود ندارد و هیچ کسی جز آن وجود مقدس، علمی ندارد که بتوان به او مراجعه کرد و اگر کسی علمی هم داشته باشد از امام گرفته است و هر علمی که هر کجای دیگری باشد منشأش امام است، مُلزم می شود که امام را بشناسد و اینگونه است که بحث طلب علم با شناخت امام، پیوند می خورد.

خلاصه اینکه، طلب علم از ضروریات دینداری است که متأسفانه مردم، درباره ی آن، دچار دو آفت شده اند: اول اینکه به دنبال علم نرفته (البته آن علمی که در بخش بعدی بیان می شود) و دوم آنکه اگر به دنبال علم می روند از اهلش آن را جستجو نمی کنند؛ لذا در دامان فرقه های منحرفه ای چون غالیان افتاده و به کلی دگرگون می شوند.

امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرمایند:

«ای مردم! کمال دین، طلب علم و عمل بدان است. همانا که طلب عمل بر شما از طلب مال، واجب تر است؛ چرا که مال دنیا تقسیم شده و از جانب خدای عادل، تضمین شده است در حالی که علم در نزد اهلش مخزون و پنهان است و شما مأمور شده اید تا آن را از اهلش طلب کنید»(1)

در روایت دیگر، حضرت صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«بر شما باد به فهم دین و مبادا که (با ترک علم دین) چون عرب های بیابانی جاهل باشید. همانا هرکسی از شما به دنبال شناخت دین نرود خداوند متعال در قیامت به او نظر نیافکننده و عملش را پاکیزه نگرداند.»(2)

اخبار و روایات در این زمینه، بسیار فراوان اند؛ اما در بعضی از آنها عبارات تهدیدآمیزی وجود دارد که انسان را به فکر فرو می برد. به عنوان مثال به این چند روایت توجه فرمایید:

امام ششم، حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«دوست دارم که با تازیانه بر سر یارانم بکوبم تا ایشان را به تقه در دین وادار سازم.»(3)

محمد بن مسلم این دانشجوی موفق مکتب صادقین (علیهما السلام) از آن دو امام روایت کند که فرموده اند:

ص: 143

1- عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ ااعلمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ صَدَّقْتَهُ وَ سَدَّ يَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ. کافی 30/1

2- عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُرَكَّ لَهُ عَمَلًا. کافی 31/1 و محاسن برقی 228/1

3- عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَنْفَقَهُوا. کافی 1/31

«اگر جوانی از جوانان شیعه را که اهل تفقه در دین نیست برایم بیاورند او را ادب خواهیم کرد»(1) و در روایت دیگری فرموده اند: «او را کتک خواهیم زد»(2)

اینگونه وعیدها در لسان طاهرين کم سابقه است. همان امام که درود خدا بر ایشان باد می فرماید:

«ای کاش بر سر یارانم تازیانه ای قرار داشت تا ایشان را به طلب علم حلال و حرام وادار سازد»(3)

سرّ این خطابات غلیظ و شدید ائمه (علیهم السلام) در آن است که اگر کسی به دنبال علم، آن هم از معدنش نرود؛ یا چون نادانان و بیابانگردان اعرابی خواهد بود {که عباراتش در روایات قبل گذشت} یا اینکه با عدم رجوع به اهل علم و معدن آن، در دام صیّادان خدانشناسی گرفتار خواهد شد که او را از مسیر صلاح به طریق فساد کشانده و راه خدا را بر او مسدود می سازند.

امام صادق (علیه السلام) در این باره به بشیر دهان فرموده اند:

«هیچ خیری در یاران ما که به دنبال شناخت دین نیستند وجود ندارد. ای بشیر! همانا مردی از ایشان اگر خود با شناختی که پیدا کرده به بی نیازی علمی از دیگران نرسیده باشد، محتاج دیگران {از فرقه های هفتاد و دو گانه} خواهد شد و چون به ایشان احتیاج پیدا کند آنها او را در گمراهی خویش داخل کرده بدون آنکه بدانند.»(4)

ص: 144

1- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليهما السلام) لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ لَأَدَّبْتُهُ قَالَ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ: تَقَّهُوا وَ إِلَّا فَانْتُمْ أَعْرَابٌ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ لِابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): لَوْ أُتِيَتْ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ. محاسن برقی 228 / 1

2- محاسن برقی 228 / 1

3- عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: لَيْتَ السَّيَاطُ عَلَى رُءُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَّقَهُوا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. محاسن برقی 229 / 1 و بحار الانوار 1/231

4- عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعِنْ بِفِقْهِهِ احْتَجَّ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتَجَّ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ. کافی 33 / 1

مصدر علم پیامبر و ائمه (علیهم السلام)، رأی و نظر نیست

شاید کسی گمان کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) که اصل دین هستند خود، از رأی و گمان خویش صحبت می کنند و مجازند که در دین خدا ابراز نظر کنند.

قرآن کریم می فرماید: این گونه نیست؛ بلکه کلام آنها از آموخته های خداوند است، و اوست که به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) دین را آموخته و آن بزرگوار نیز به اهل بیت خویش تعلیم فرموده اند و خداوند همواره ایشان را به روح القدس یاری کرده و احکام واقعی را به ایشان می آموزد.

خدای عزوجل در این زمینه فرموده است :

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (1)

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو نشان داده داوری کنی»

در این آیه، خداوند متعال به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: حکم کنی به آنچه خداوند به تو نشان داده است. و (نشان دادن) از (یاد دادن) بسیار بالاتر است. پس منشأ احکام و دستورات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن چیزی است که خداوند به ایشان نشان داده است و این حقیقت علم است چرا که در این صورت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز از روی ظن و گمان و رأی و نظر سخن نمی گویند و هر آنچه که می فرمایند، وحی الهی و از طرف خداوند است.

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » (2)

«و پیامبر از روی هوی سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید وحیی است که به او شده است»

و در آیه ی دیگری فرموده است:

« وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ » (3)

ص: 145

1- نساء / 105

2- نجم / 3-4

3- شوری / 52

«و اینگونه روحی از امر خود را به تو وحی کردیم و تو پیش از آن نمی دانستی کتاب و ایمان چیست»

جناب ابو حمزه می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) درباره علم ائمه (علیهم السلام) پرسیدم و عرض کردم:

«آیا آن را از دیگران گرفته یا کتابی در نزد شماست که از روی آن می خوانید؟!» امام (علیه السلام) فرمودند: «امر علم امام، بزرگ تر از اینهاست. آیا قول خدا را نخوانده ای که فرموده: "و اینگونه روحی از امر خود را به تو وحی کردیم و تو پیش از آن نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟" نظر یاران در باره ی این آیه چیست؟ آری! پیامبر را حالتی بوده که از کتاب و ایمان چیزی نمی دانسته تا آنکه خدا روح {القدس} را بر او مبعوث نموده و او این علم را به حضرتش داده که هرکسی را که خدا بخواهد فهم و علم دهد {یعنی امام} روح را بر او مبعوث می کند.» (1)

در روایات فراوانی که به وقتش خواهد آمد مصدر علوم اهل بیت (علیهم السلام) را وحی و اتصال به رب العالمین معرفی کرده اند، نه اتکای به رأی و نظر، همانطور که در آیات متعددی که پیش از این گذشت به پیامبرش می فرماید: از آن رو که تو متصل به وحی هستی به رأی و نظر کسی حتی خودت نیازمند نبوده و باید از آن احتراز کنی.

دقیقاً عین همین سخن را ائمه طاهرین (علیهم السلام) به یاران و اصحابشان فرموده اند و به ایشان گوشزد کرده اند که:

«اگر ما از روی رأی و هوای خویش با شما سخن می گفتیم هلاک شده بودیم» (2) و یا فرموده اند: «اگر ما به رأی خویش با شما حدیث می کردیم گمراه شده بودیم آنطور که پیشینیان، گمراه شدند.» (3) و یا فرموده اند: «به خدا قسم! اگر فرمان الهی نبود ما شما را به خانه هایمان راه نمی دادیم، سوگند به خدای یگانه که ما با شما از روی هوی و رأی خویش سخن نگوییم؛ بلکه هرچه بگوییم عیناً همان چیزی است که خدا فرموده است» (4) و در جواب

ص: 146

1- بصائر الدرجات 460/1

2- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّا لَوْ كُنَّا نَحْدُثُكُمْ بِرَأْيِنَا وَهَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ. بصائر الدرجات / 299

3- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنَّهُ قَالَ: لَوْ أَنَّا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا صَدَّ لَمَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَ لَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّنَا بَيِّنَةً لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَهَا لَنَا. بصائر الدرجات / 299

4- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَرِيحٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ وَلَا يَتَنَا وَ مَوَدَّتَنَا وَ قَرَابَتَنَا مَا أَدْخَلْنَاكُمْ وَ لَا أَوْفَقْنَاكُمْ عَلَى بَابِنَا فَوَ اللَّهُ مَا نَقُولُ بِأَهْوَائِنَا وَ لَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا قَالَ رَبُّنَا. بصائر الدرجات / 300

کسی که از ایشان نظرشان را درباره ی مسأله ای می پرسد فرموده اند: «ساکت باش که ما هرگز از روی رأی و نظر خویش، سخنی نگوییم؛ بلکه هر چه بگوییم منشأش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است.» (1)

و در احادیث دیگر فرموده اند: «اگر ما از روی رأی و نظر خویش سخن گوئیم ما نیز چون این مردم خواهیم بود و هلاک می شدیم.» (2)

به خدای یکتا سوگند که اگر استعمال رأی و نظر در دین جایز بود، کسی بهتر از آل محمد (علیهم السلام) نبود که بتواند از آن بهره گیرد؛ ولی با این حال، این خاندان نه تنها از این روش تبری جسته؛ بلکه پویندگان این کج راه را ضالّ و مضلّ نامیده اند.

پس خوشا به حال تابعان این مکتب که امامانشان هر چه می گویند از وحی ربانی است و ذره ای خلاف در اندیشه و گفتار ایشان نیست و بدا به حال آنهایی که امامانشان با پیروی از هوای نفس، با ظنّ و گمان خویش، به خدای بزرگ، دروغ های بزرگ بستند و رهپویان خویش را به چاه عمیق گمراهی در افکندند.

اقسام علم و گستره ی علم آل الله (علیهم السلام)

گرچه ما بر مبنای جمله ی «العلم ما قال الله و قال رسوله» معتقدیم که علم آن است خدا و رسول بفرمایند و غیر آن را علم نمی دانیم، با این حال در لسان اخبار ائمه اطهار (علیهم السلام) می یابیم که علم، به اقسام مختلفی تقسیم بندی شده است؛ و لیکن با دقت در همین تقسیم بندی ها باز همان نتیجه نخستین برای ما حاصل می شود.

در بعضی از روایات، علم را به دو دسته ی: "علم الادیان و علم الابدان" تقسیم کرده اند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«علم بر دو گونه است؛ علم دین ها و علم بدن ها» (3)

ص: 147

- 1- عَنْ يُونُسَ عَنْ قُتَيْبَةَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا فَقَالَ الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَ كَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا فَقَالَ لَهُ مَهْ مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لَسْنَا مِنْ أَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ. كافي 1/ 58
- 2- عَنْ فَضَّيْلِ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: إِذَا عَلِيَ بَيْتَةٌ مِنْ رَبَّنَا بَيْنَهَا لِنَبِيِّهِ فَبَيْنَهَا نَبِيُّهُ لَنَا فَلَوْلَا ذَلِكَ كُنَّا كَهَوْلَاءِ النَّاسِ. وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَا جَابِرُ وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَحْدُثُ النَّاسَ أَوْ حَدَّثْنَاَهُمْ بِرَأْيِنَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَحْدُثُهُمْ بِأَثَارٍ عِنْدَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَتَوَارَثُهَا كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَوْلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ. بصائر الدرجات 1/ 532 به بعد
- 3- قَالَ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ. كنز الفوائد 2/ 107

در بعضی از روایات، اصلاً دانشی را علم نامیده اند که به کار عملِ آخرت بیاید و غیر از آن را فضل نامیده اند یعنی دانستنش خوب است؛ ولی ندانستنش ضرری ندارد.

به عنوان نمونه از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت است که:

«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی وارد مسجد شده و دیدند که مردم به دور کسی حلقه زده اند. آن بزرگوار پرسیدند: چه خبر است؟ گفته شد: مردی علامه است که مردم گرد او جمع آمده اند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: علامه چیست؟ گفتند: به انساب عرب و وقایع گذشته و ایام جاهلیت و اشعار عربی از همه داناتر است.

نبی خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

آنچه که شما گفتید دانشی است که ندانستنش آسیبی نمی زند و دانستنش نفعی ندارد. این است و جز این نیست که علم، سه چیز است: آیت محکمه یا فریضه عادل و یا سنت پایدار و غیر این سه فضل است.» (1)

درباره این حدیث باید توضیح داده شود که: علم در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سه چیز است: آیت محکمه، فریضه عادل و سنت قائمه یا پایدار. در معنای این سه، ظرائفی گفته شده است مانند اینکه منظور از آیت محکمه، قرآن کریم و از فریضه عادل، احکام و واجبات الهی و مقصود از سنت پایدار، مستحبات و سنن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و یا اینکه مراد از اولی، عقاید سالم و محکم، و منظور از دومی، علم به احکام شریعت، و مقصود از سومین عبارت، اخلاق حسنه است. در هر حال هرچه غیر از این سه باشد، فضل است و از اینجا معلوم می شود که عبارت علم الابدان و اتصاف آن به علم، بنابر مماشات با مردم صورت پذیرفته و تسامحا علم نامیده شده است.

ص: 148

1- عن ابي الحسن موسى (عليه السلام) قال: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فِقِيلَ عِلْمَةٍ فَقَالَ وَمَا الْعِلْمَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَصْبُرُ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. کافی 32/1

مردم، همگی به علم امام (علیه السلام) محتاج اند؛ ولی ایشان در هیچ امری به احدی نیاز ندارند

امام، جامع تمام علوم است و در هیچ امری، دنیایی و آخرتی باشد یا مادی و معنوی، نیازمند احدی نیست و صد البته اگر ما هم متصل به این دریای بیکران علم و دانش شویم در همه جنبه های زندگی از مراجعه به دیگران، بی نیاز شده و به علم صحیح دست می یابیم. مگر نشنیده اید که چون طیبی به مدینه وارد شد، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمودند که من به این امت چیزی را آموخته ام که اگر بدان عمل کنند از طبّ تویی نیاز خواهند بود و سپس دستورات خویش را برای او تقریر فرمودند. (1)

در اینجا به آنهایی که می گویند:

"پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) خود، نیز در بیماری هایشان به طیب، مراجعه می فرمودند"

می گوئیم: در دریای روایات معتبره غوص کنید و در احادیث انبوه، غور کنید، از بای بسم الله کتاب "کافی" تا "تای" تمت را شخم بزنید، کتاب "الفرقیه" و "تهذیب" شیخین را زیر و رو کنید، کتاب "محاسن برقی" و "امالی مفید" را واو به واو بکاوید، هرگز نخواهید توانست حتی یک روایت معتبر که بر رجوع ائمه اطهار (علیهم السلام) به احدی چون طیب و ... دلالت کند بیابید.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«همانا زمین از عالمی خالی نخواهد بود که مردم به او محتاج و او از ایشان بی نیاز باشد.» (2)

همانگونه که پیش از این هم گفته شد مقصود از عالم در امثال این روایات، امام است و ما به این سخن والای پیشوای ششم، ایمان راسخ داریم که هرگز امام علیه الاسلام در هیچ چیزی محتاج و نیازمند کسی نیستند.

ص: 149

1- گلستان، باب سوم

2- عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسَ إِلَيْهِ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ. بحار الانوار 178 / 26

و فرمودند: «دشمنانتان شما را رافضه می نامند، آری! به خدا سوگند که شما رافضی هستید؛ زیرا که دروغ را رافض (یعنی ترک) نموده و از حق پیروی کرده اید. همانا که در نزد ما علمی است که به سبب آن، محتاج احدی نیستیم در حالی که مردم، همگی به ما نیازمندند» (1).

امام باقر (علیه السلام) هم در جواب جابر که از وسعت دانش ائمه (علیهم السلام) می پرسد فرموده اند:

«ای جابر! ایشان به آنچه که از زیر عرش تا زیر زمین باشد احاطه دارند» (2)

از این گذشته اینکه چگونه کسی که خود به طیب، امر و نهی می کند و او را در علمش تخطئه نموده، به چالشش می کشد و بر او عیبجویی می نماید، خود به او مراجعه کرده و نیازمند وی باشد؟!

شیخ صدوق روایت کند که چون غلامان امام هشتم، حضرت رضا (که پدر و مادرم فدای او باد) نیاز به فصد پیدا کردند، آن بزرگوار، امر فرمودند که طیبی حاضر شد و برای هر یک از غلامان خویش، نسخه ای پیچیده و به او دستور دادند تا بدان عمل کند، به این شکل که او را فرمان می دادند که برای فلان غلام، فلان رگ را و برای دیگری، فلان رگ را بزن و سپس به یاسر خادم فرمودند که تو نیازی به فصد نداری. ولی او به سخن امام (علیه السلام) اعتنایی نکرده و دچار مشکل می شود! (3)

و در حدیثی طولانی که بخشی از آن را در اینجا ذکر می کنیم از امام عسکری (علیه السلام) از جد بزرگوارشان امام سجاد (علیه السلام) نقل است که فرمودند:

ص: 150

1- عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِبٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقُولُ مَا لَهُمْ وَ لَكُمْ وَ مَا يُرِيدُونَ مِنْكُمْ وَ مَا يَعْبُونَكُمْ يَقُولُونَ الرَّافِضَةُ نَعْمَ وَ اللَّهُ رَفَضْتُمُ الْكُذِبَ وَ اتَّبَعْتُمُ الْحَقَّ أَمَا وَ اللَّهُ إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ وَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا إِنَّ عِنْدَنَا الْكِتَابَ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ حَظَّهُ عَلَيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِيَدِهِ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ. بحار الانوار 36/26

2- عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحِ رُوحِ الْقُدُسِ وَ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ رُوحِ الْحَيَاةِ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ فَبُرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يُصَيِّبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَ لَا تَلْعَبُ. کافی 272/1

3- عن ياسر الخادم قال: كان غلامان لأبي الحسن (عليه السلام) في البيت الصَّقَالِيَّةِ وَ رُومِيَّةِ وَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَرِيبًا مِنْهُمْ فَسَمِعَهُمْ بِاللَّيْلِ يَتَرَاتَبُونَ بِالصَّقَالِيَّةِ وَ الرُّومِيَّةِ وَ يَقُولُونَ إِنَّا كُنَّا نَفْتَصِدُ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي بِلَادِنَا ثُمَّ لَيْسَ نَفْتَصِدُ هَاهُنَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ وَجَّهَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى بَعْضِ الْأَطْبَاءِ فَقَالَ لَهُ افْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ افْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ افْصِدْ فَلَانًا عِرْقَ كَذَا وَ افْصِدْ هَذَا عِرْقَ كَذَا ثُمَّ قَالَ يَا يَاسِرُ لَا تَفْتَصِدْ أَنْتَ قَالَ فَافْتَصَدْتُ فَوَرَمَتْ يَدِي وَ احْمَرَّتْ فَقَالَ لِي يَا يَاسِرُ مَا لَكَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ ذَلِكَ هَلَمْ يَدَكَ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا وَ تَقَلَّ فِيهَا ثُمَّ أَوْصَانِي أَنْ لَا أَتَعَشَّى فَمَكَّثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا أَتَعَشَّى ثُمَّ أُغْفِلُ فَاتَعَشَّى فَيَضْرِبُ عَلَيَّ. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 1/2

«روزی مردی از یونان که مدعی طب و فلسفه بود به نزد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده و عرض کرد: ... رنگ زرد تو نشان از مرض صفرا دارد و دو ساق پای تو بسیار ضعیف شده و تحمل بار سنگین را ندارد. داروی مرض صفرایت نزد من است؛ ولی برای ضعف ساق پایت درمانی سراغ ندارم؛ لذا نصیحتت می‌کنم که کمتر از پاهایت کار بکشی و بار سنگین بر دوش نگذاری که در صورت عدم رعایت، ممکن است شکسته شوند.

پس داروی صفرا را خارج کرده و گفت: تا چهل روز گوشت نخور و از این دارو استفاده کن. امام به او فرمودند: آیا دارویی داری که صفرا را در من زیاد کند؟ مرد یونانی گفت: آری! پس دارویی را درآورد و گفت: اگر فرد مبتلا به صفرا یک حبه از این را بخورد بی‌درنگ خواهد مرد! امام (علیه السلام) به او فرمودند: دارو را به من بده، چون دارو را گرفتند پرسیدند: چه مقدار از این دارو کاری خواهد بود؟ گفت: دو مثقال. پس آن حضرت حبه‌ای از آن را میل فرمودند و آن مرد یونانی با دیدن این صحنه به هراس افتاده و گفت: اگر این آقا بمیرد مرا به جرم قتل او بازداشت خواهند کرد و کسی از من نپذیرد که وی خود این دوا را میل فرموده است. پس آن حضرت (که جان عالم به فدای ایشان باد) تبسمی کرده و فرمودند: ای بنده خدا! اکنون که از قبل سرحال ترم و آنچه را که تو برای من سمّ می‌پنداشتی زیانی به من نرسانید! سپس فرمودند: چشمانت را ببند، او بست، فرمودند: باز کن؛ پس چون باز کرد، دید صورت آن بزرگوار کاملاً سفید و سرخ شده و او با دیدن این صحنه به خود لرزید. سپس امام (علیه السلام) وزنه‌ای سنگین را بر سر نهاده و حرکت کردند و آن مرد طیب یونانی با دیدن این صحنه، غش کرده و بیهوش شد و چون به هوش آمد، امام (علیه السلام) به او فرمودند: این قدرتِ همان دو ساق باریکی بود که درباره اش سخن گفتی...» (1)

حقیقتاً منظور و مقصود واقعی کسانی که می‌گویند ائمه (علیهم السلام) هم چون ما، زمانی که بیمار می‌شدند به پزشک و طبیب مراجعه می‌کردند بر ما پوشیده است؛ چرا که نمی‌دانیم منظور ایشان از امام، کدام امام است؟ زیرا امامانی که ما می‌شناسیم چنین نبوده‌اند و شاید ایشان امامان دیگری دارند که از آنها سخن می‌گویند.

ص: 151

آن امامی را که ما می شناسیم، از علانمش این است که "اعلم من فی الارض" یعنی داناترین مردم است. آن امامی را که ما می شناسیم، گنجینه های علم الله است. آن امامی را که ما می شناسیم، امام مبینی است که علم هر چیزی در او گنجانده شده است. اما آن امامی را که ایشان، اوصاف او را می گویند کسی چون خودشان است که در امور، تخصصی نداشته و در دانش های ارضی و سمائی سررشته ای ندارد؛ پس خدا چنین امامی را بر ایشان مبارک نگرداند و در پیروی ایشان از او خیری قرار ندهد.

به گواهی تاریخ، دیده نشده است که شخصی به امام (علیه السلام) مراجعه کرده و عرض کند که فلان درد و یا فلان بیماری را دارد و امام (علیه السلام) او را از در خویش رانده و به او فرموده باشند که چون ما در این زمینه سررشته ای نداریم به طیب مراجعه کن؛ بلکه یا با طبّ دوائی او را معالجه کرده و می فرمودند: فلان غذا را میل کن و یا فلان گیاه را استعمال کن و یا فلان دستور غذایی را عمل نما تا مشکل تو برطرف شود و یا اینکه با طب شفای او را درمان می نمودند و به او دعا و ذکری را می آموختند که مشکلش برطرف شود.

آری! در برخی از اخبار ضعیفه که از منابع غیر شیعه نقل شده، آمده است که برای بعضی از ائمه (علیهم السلام)، مانند حضرت امیر (علیه السلام) پس از جراحی شب نوزدهم ماه رمضان، طیبی را حاضر کردند. با وجود آنکه احضار آن طیب، به دستور و یا درخواست امام (علیه السلام) نبوده است، مصدر این روایت، منحصر است به کتاب ابوالفرج اصفهانی که از نسل بنی امیه و از شجره ملعونه بوده و بنابر فرمایش شیخ طوسی (1)

و علامه حلی (2)، زیدی مذهب بوده است و آنطور که بعضی از علمای شیعه نیز گفته اند: آثارش مورد اعتماد نیست؛ چرا که داستان هایی اشتباه، برای اختلال در تاریخ شیعه نقل کرده است و از جرگه شیعیان بیرون است. (3)

این دسته از روایات به غیر از ضعف سند، با "اصل محکم" (4)

نیز در تعارض است و باید

ص: 152

1- الفهرست/544

2- خلاصه الاقوال / 421

3- روضات الجنات 227/5

4- در مسائل اعتقادی، اصولی که با محکّمات عقلی و نقلی اثبات شده است را اصل محکم می نامیم که مشابّهات و شبّهات را به آنها ارجاع می دهیم. مثلاً یکی از این اصل ها، بحث عصمت اهل بیت (علیهم السلام) است که اگر به فرض، آیه و روایتی دالّ بر عدم عصمت ایشان یافتیم؛ با مراجعه به اصل محکم، آن روایت را باید به شکلی معنا کنیم که با اصل محکم، تطابق داشته باشد و در صورتی که امکان اینکار نباشد، بدون انکار، آن روایت را به صاحب آن ردّ می کنیم. در بحث ما، اصل محکم، که با استفاده از آیات و روایات فراوان، ثابت می شود، همان عدم احتیاج حجت خدا به احدی از خلایق است. که اگر به فرض خیر و روایتی یافت شود که با این اصل محکم در تعارض باشد آن روایت، شکسته می شود نه اصل محکم.

بر اساس قانون خودش با آن معامله کرد.

پس امام (علیه السلام) جامع همه علوم اند چه علم الابدان و چه علم الادیان، و بر ماست که از علم ایشان اقتباس کنیم تا از سرچشمه زلال علم ایشان بنوشیم و از مرداب های متعفن عالم نمایان، بی نیاز شویم. باز تاکید می کنم که رجوع به غیر امام (علیه السلام) در علم الادیان ممنوع است؛ چرا که کسی جز ایشان، بدان راه ندارد و استفاده از رأی و نظر بشری در آن جایز نیست، اما رجوع به دیگران در علم الابدان، مجاز است؛ چرا که ممکن است دیگران با تجارب بشری به بخش هایی از آن دست یابند که مجموعه ای از آزمون و خطاست؛ ولی با این حال، اگر در همین بخش هم به آل محمد (علیهم السلام) مراجعه کرده و در خانه دیگران را نکوییم، از علم صافی بهر مند شده و از خطاهای معمول و متداول همین قسم علم، نیز در امان بمانیم.

طلب علمی که بر همه واجب است؛ علوم و حیانی است نه دانش های وهمی و تجربی

اشاره

منظور از علوم و حیانی، آن دانشی است که مصدرش وحی و متصل به رب العالمین است؛ چون کتاب خدا و روایات معصومین (علیهم السلام)، و مقصود از علوم تجربی، آن دانش هایی است که انسان، با تجربه و آزمون و خطا بدان می رسد؛ مانند علم طب. و اما دانش وهمی، آن است که کسی گمان کند چیزی را می داند در حالی که نه مانند علوم تجربی است که با آزمایش بتوان آن را به دیگران اثبات نمود و نه چون علوم و حیانی است که متصل به وحی باشد؛ بلکه با بهره مندی از عقل و فکر بشری، درباره ی امور غیر تجربی، چون شناخت خدا و دریافت احکام او ابراز نظر می کند. توصیف علم برای این وهمیات و ظنون، از روی تسامح است.

در اینجا سه مطلب مهم نهفته است.

1. وجوب طلب علم
2. مترتب بودن ثواب برای طلب علم
3. مقصود از علم

ص: 153

درباره ی اولین مطلب، پیش از این سخن گفتیم؛ ولی با این حال به این چند روایت نیز توجه فرمایید:

امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرموده اند که :

«طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. بدانید که خداوند طالبان علم را دوست دارد.»⁽¹⁾

و همچنین امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«به دنبال علم رفتن، واجبی است از واجبات الهی.»⁽²⁾

پیرامون سرّ و جوب طلب علم، سابقا سخن رانیدیم به همین دلیل شما را به آنجا رجوع می دهیم.

اما درباره ی نکته دوم باید بگویم که خداوند مهربان از روی تفضل و بنده نوازی، برای این طلب علمی که فریضه و واجب است، ثواب و پاداش های عظیمی در نظر گرفته است.

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمایند:

«همه جنبندگان زمین، برای معلمی که خوبی را تعلیم می کند و خیر را یاد می دهد، استغفار می کنند؛ حتی ماهیان دریا و پرندگان آسمان برای معلم، استغفار می کنند و همه ی اهل زمین و آسمان برای او طلب مغفرت می کنند، دانشمند و دانشجو در پاداش، مساوی هستند و روز قیامت این دو محشور می شوند و مانند دو اسب مسابقه که از هم سبقت می گیرند از یکدیگر جلو می زنند.»⁽³⁾

امام صادق (علیه السلام) نیز از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«کسی که راهی را برای طلب علم طی کند، خداوند راهی برای رسیدن به بهشت برای او قرار می دهد و ملائکه که به خاطر این که از او خشنود هستند، بالهایشان را زیر پای او

ص: 154

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ. كافي 30/1 و بصائر الدرجات 19/1

2- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ. كافي 1/72 و وسائل الشيعه 27/28

3- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّ مُعَلِّمَ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَحَيْثَانُ الْبَحْرِ وَكُلُّ ذِي رُوحٍ فِي الْهَوَاءِ وَجَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْعَالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَفَرَسَيِّ رِهَانٍ يَزْدَحِمَانِ. بصائر الدرجات/ 3

می گسترانند و هر که در آسمان و در زمین باشد برای طالب علم، طلب مغفرت می کنند؛ حتی ماهیان دریا، و فضیلت عالم بر عابد، مانند فضیلت ماه کامل است بر ستارگان، علما وارثان انبیا هستند، انبیا مال دنیا را به ارث نمی گذارند؛ بلکه علم و دانش به ارث می گذارند. (1)

منظور از علم، در قرآن و روایات

نکته ی سوم که دانستن آن بسیار مهم است این است که بدانیم منظور از علم در قرآن و روایات چیست؟

شما خواننده ی عزیز باید بدانید که به قطع و یقین، آن علمی که طلبش واجب و در آموختنش ثواب است، علوم و حیانی است و منظور از علم، عالم، معلّم و متعلّم در روایاتی که آنها را ستایش کرده، همین علم و حیانی و عالم به آن و معلّم و متعلّم آن است.

آن علمی که صاحبش را به درجات علیا می رساند و ما را به آموختن و آموزش دادنش مأمور کرده اند، علمی است که در قبر و قیامت درباره ی آن بازخواست شده و بر ندانستش مؤاخذه می شویم، همان علمی که منشأش انبیا و اولیاء الهی اند و از خطا مصون است، نه دانشی که از ارسطو و افلاطون، یا ابن عربی و جلال الدین بلخی، یا ابوعلی سینا و ملاصدرا، یا فروید (2) و کانت (3)

و... نشأت گرفته باشد و مملو از خطا و اختلاف است.

گرچه عالم و متعلّم این دسته از دانش ها، در نزد اکثر مردم، ارزش و احترام بیشتری دارند؛ ولی آموزش و آموختن آنها نه نفعی برای آخرت انسان داشته، و نه قوام دنیای او بدان وابسته است؛ چرا که بسیاری از این به اصطلاح علوم، زمانی نبودند؛ ولی انسان به خوبی زندگی خویش را اداره می کرد، به علاوه اینکه تحصیل این دانش ها، وقت زیادی را هم از انسان می گیرد.

ص: 155

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ (عليهما السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِمَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ لَيَسِّرُ لِمَنْ يَتَعَفَّرُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتُ فِي الْبَحْرِ وَفَضَّلَ الْعَالِمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ الْقَمَرَ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِلَّا تَمَّا وَرَثُوا الْعِلْمَ. بصائر الدرجات / 3

2- زیگموند فروید، روانشناس اتریشی

3- ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی

همه اینها در شرایطی است که اکثر مردم، علوم آل الله (علیهم السلام) که سعادت دنیا و آخرت بشر، بدان وابسته است را وانهاد، بدان نمی پردازند و از رهپویان این علم حقیقی، تبعیت نمی کنند.

رافضی واقعی کسی است که دانش های خیالی را رها کرده و در محضر آل محمد (علیهم السلام) زانو بزند و جز از آب گوارای ایشان از هیچ آبشخور دیگری نیاشامد که در غیر این صورت، از معارف حقه، محروم شده و چون به خانه ی اغیار در بزند او را از بیت وحی رانده و از خیر جاودانه محروم کنند.

آری! آنطور که از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است؛ اگر کسی بخواهد از منبع دیگری جز در خانه ی معصومین (علیهم السلام) استفاده کند، ائمه اطهار (علیهم السلام) او را ظاهرا و باطنا از خود منقطع کرده و از محضر نورانی خویش محروم می سازند. بهترین شاهد این ماجرا، جریان عنوان بصری است که امام صادق (علیه السلام) فقط به این دلیل وی را از نزد خویش راندند که او خدمت کسانی چون مالک بن انس، بزرگ سنیان آن زمان، رفت و آمد داشته و به زعم خویش از ایشان علم می آموخته است. (1)

تحصیل علوم آل محمد (علیهم السلام) از هر کسی جایز نیست

بعضی گمان می کنند که کسب علم (به معنای حقیقی آن؛ یعنی علوم آل محمد (علیهم السلام)) از هرکسی مجاز بوده و دریافت معارف ایشان از هر گوینده ای بلا مانع است.

مولای ما حضرت رضا (علیه السلام) در کلامی نورانی، این فکر ناپسند را رد کرده و دلیل آن را نیز بیان نموده اند.

ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم:

«یا ابن رسول الله! نزد ما احادیثی از روایات مخالفین شما (سنّی ها) در فضائل امیر مؤمنان (علیه السلام) و شما خاندان، اخباری هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی بینیم، آیا به آنان معتقد شویم؟»

ص: 156

حضرت فرمودند: «پدرم از پدرشان و آن حضرت از جدّ خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: هر کسی به کلام سخنرانی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است. اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید، او خدا را عبادت کرده است، و اگر از جانب ابلیس سخن بگوید، ابلیس را عبادت کرده است.» سپس فرمودند: «ای ابن ابی محمود! مخالفین ما سه نوع خیر در فضائل ما جعل کرده اند:

اول: غلو، دوم: کوتاهی در حقّ ما، سوم: تصریح به بدی های دشمنان ما، و دشنام به آنان.

پس وقتی مردم، اخبار غلوّ آمیز ایشان را می شنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و می گویند: شیعه قائل به ربوبیت ائمه خود می باشد. و وقتی کوتاهی در حقّ ما را می شنوند، به آن معتقد می شوند، و وقتی بدی های دشمنان ما و دشنام به آنان را می شنوند، ما را دشنام می دهند.

و حال آنکه، خداوند می فرماید:

«و کسانی را که مشرکین، به عنوان عبادت می خوانند، دشنام ندهید، چه آنکه آنان نیز خدا را به ظلم و از روی نادانی دشنام خواهند داد.»

(1)

ای ابن ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست می روند تو ملازم طریقه ما باش؛ زیرا هر کسی که با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هر کسی از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد. کمترین چیزی که باعث می شود انسان از ایمان بیرون رود این است که در مورد سنگریزه ای بگوید این هسته خرماس است؛ و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبری جوید. ای ابن ابی محمود! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگهدار؛ زیرا خیر دنیا و آخرت را برایت در این گفتار گردآوری کردم.» (2)

ص: 157

1- انعام / 108

2- قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مَحْمُودٍ فَقُلْتُ لِلرَّضَا (عليه السلام) : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ فَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالَفِيكُمْ وَ لَا نَعْرِفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ أَفَنَدِينُ بِهَا فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ مَنْ أَصْغَى إِلَيَّ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ ثُمَّ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِنَّ مُخَالَفِينَ وَ ضَعُوهَا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِنَا وَ جَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْعُلُوُّ وَ ثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَ ثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْعُلُوَّ فَيُنَافِقُونَ شَيْعَتَنَا وَ نَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَ إِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فَيُنَافِقُونَ بِنَا وَ إِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَالزَّمْ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمَنَا وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا إِنَّ أَدْنَى مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ لِلْحَصَاةِ هَذِهِ نَوَاهُ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَ يَبْرَأُ مِمَّنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 1 / 304

عزیزان! خوب دقت فرمایید. ایتقدر مأخذ دریافت علم، مهم است که فرموده اند: حتی اگر گوینده ای با اعتقادات باطل، خواست فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برایتان بیان کند از او نشنوید؛ چرا که اینکار شما مصداق پرستش شیطان است. در نتیجه اخذ معارف صاف و زلال آل محمد (علیهم السلام) جز از خوبان و پاکان ممنوع است.

در روایت دیگری امام باقر (علیه السلام) در توضیح این آیه که خدا فرموده:

«باید انسان به غذایی که می خورد دقت کند»⁽¹⁾

فرموده اند:

«منظور علمی است که به دست می آورد، باید بنگرد و دقت کند که از چه کسی اخذ می کند.»⁽²⁾

شاید در اینجا عده ای با تمسک به حدیث مرسله «خذ الحکمه ممن اتاک بها وانظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال»⁽³⁾ یعنی «حکمت را از هر که برایت بیاورد بگیر و نگاه به سخنش کن و به گوینده ی آن، کاری نداشته باش»، بگویند که مأخذ علم، مهم نیست؛ بلکه اصل علم، اهمیت دارد. که در جواب ایشان گفته می شود: اولاً- این روایت، فقط در کتاب غرر الحکم نقل شده و در سایر منابع ما موجود نیست مگر به نقل از غرر الحکم، و ثانیاً این روایت، فاقد هرگونه سندی است و مولف کتاب، این خبر را بدون ذکر سند بیان کرده است، و ثالثاً اینکه اگر از دو مورد قبل هم صرف نظر کنیم باید بگوییم که منظور از این روایت اخذ علوم مربوط به علم الابدان است نه علم الادیان. این سه نکته عیناً درباره ی

ص: 158

1- «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» عبس / 24

2- عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ. کافی 50/1 و محاسن برقی 1/220

3- غرر الحکم / 361

خبر «اطلبوا العلم و لو بالصین» (1) یعنی «علم را طلب کنید ولو در چین باشد» صادق است، به علاوه اینکه بحث تحمل مشقت طلب علم نیز در این روایت در نظر گرفته شده است.

فهم روایات اهل بیت (علیهم السلام) دشوار است

همانگونه که گفته شد، طلب علم از معدن آن که خاندان رسالت اند واجب است؛ اما در همین طلب و در استنباط حکم خدا از اخبار ایشان، باید مراقب رأی و نظر و هوای نفس خویش باشیم؛ چرا که خود، فرموده اند درک احادیث ایشان بسیار دشوار است.

درباره ی علم اهل بیت (علیهم السلام) و دانش و مقامات این بزرگواران در روایات، بابی با عنوان "احادیث ائمه صَدَّعِبِ مُسْتَصَعَبِ است" وجود دارد.

صعب مستصعب؛ یعنی سخت دشوار؛ لذا اینگونه نیست که کسی به آسانی آنها را بفهمد و به کُنه آن دست یابد. کلمات ایشان به این صورت نیست که پیچیده و مبهم باشد؛ ولی بدین شکل هم نیست که کسی بدون شرایط خاصی که عرض خواهد شد به حقیقت آثار ایشان دست یابد.

یک انسان نابغه باید حداقل، سی سال زحمت کشیده و درس بخواند تا به جایی برسد که ظرایف سخن دانشمندی چون اینشتین را بفهمد و یا از اسرار کتاب کفایة الاصول آخوند خراسانی سر در بیاورد. باید از این شهر به آن شهر سفر کرده، در محضر اساتید فن، زانو بزند، شب ها را به بی خوابی و مطالعه ی شرح ها و تفسیرها بگذرانند تا برسد به جایی که کلام بزرگانی که از ایشان نام برده شد را بفهمد، نه اینکه اینشتین شود؛ بلکه کلامش را بفهمد و نه اینکه به درجه ی دانش آخوند خراسانی برسد؛ بلکه غوامض سخن او را کشف کند؛ پس چگونه است که برخی مدعی اند که بدون طی هیچ مرحله ای، سخن امامان (علیهم السلام) را می فهمند و عجیب تر آنکه در شرح سخنان ایشان، کتاب نوشته، بیانات نورانی آن حضرات را شرح می دهند! و با اینکار عده ای را به سمت خود کشانده، دستگاهی به هم می زنند. هذا امر عجیب!

ص: 159

حضرت باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرموده اند که:

«احادیث آل پیغمبر (علیهم السلام) سنگین، سخت و دشوار است. همانا ایمان به آن نمی آورد مگر ملک مقرب یا پیامبر مرسل و یا عبدی که خدا قلبش را برای ایمان، امتحان و آزمایش کرده است...»(1)

در حدیثی دیگر، راوی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند:

«احادیث آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت و دشوار است، سنگین است، سرپوشیده است، تمیز است (یعنی در عین حال که سخت و دشوار است پاکیزه هم هست) درخشنده است. این احادیث را کسی جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده و جز مدینه حصینه، نمی تواند تحمل کند.»(2)

جناب شیخ صدوق روایتی ذکر کرده که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در معنای کلمه "مدینه حصینه" فرموده اند: یعنی دل مجتمع. (3) شاید منظور از دل مجتمع، دلی باشد که بر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) مجتمع شده و چیزی جز آن در او نباشد.

علامه بزرگوار جناب شیخ محمد باقر مجلسی در توضیح قلب مجتمع می فرماید: «مراد از قلب مجتمع، قلبی است که با پیروی از شک ها و هواها دچار پراکندگی نشده باشد و اوهام باطل و شبهات گمراه کننده در او راه نداشته باشد»(4)

باز در همین زمینه، اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که فرموده اند:

«روایات ما سخت و دشوار، بسیار مشکل و خشن است. آرام آرام احادیث ما را برای مردم بخوانید؛ پس هرکسی قبول کرد باز هم به او بگویند و هر کسی که انکار کرد دیگر برایش

ص: 160

1- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. بصائر الدرجات 1 / 57

2- عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ ثَقِيلٌ مُقَنَّعٌ أَجْرَدُ ذَكَوَانٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ. بصائر الدرجات 1 / 58

3- عَنْ شُعَيْبِ بْنِ الْحَدَّادِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ قَالَ عَمْرُو بْنُ قُلْتُ لِسُعَيْبِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَيْ شَيْءٍ الْمَدِينَةُ الْحَصِينَةُ قَالَ فَقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْهَا فَقَالَ لِي الْقَلْبُ الْمُجْتَمِعُ. معانی الاخبار 1 / 189

4- المراد بالقلب المجتمع القلب الذي لا يتفرق بمتابعة الشكوك والأهواء ولا يدخل فيه الأوهام الباطلة والشبهات المضلة والمقابلة بينه وبين الثالث إما بمحض التعبير أي إن شئت قل هكذا وإن شئت هكذا أو يكون المراد بالأول الفرد الكامل من المؤمنين وبالثاني من دونهم في الكمال. بحار الأنوار 2 / 183

نخوانید؛ زیرا که تحمل نمی کند روایات ما را جز ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد.» (1)

در این چند روایت، که مشتی بود نمونه ی خروار، ایمان و یا پذیرش و تحمل روایات اهل بیت (علیهم السلام) را فقط در سه دسته، منحصر نموده است؛ یعنی با این لحن واضحی که در بیان روایات بود فقط سه گروه اند که می توانند احادیث پاک ائمه معصومین (علیهم السلام) را به کمال، بپذیرند و تحمل کنند و این مسأله عجیبی نیست؛ چرا که سخنان این بزرگواران از همان جایگاهی نشأت گرفته که قرآن کریم هم از آنجا متجلی گشته است و مصدر و مهبط هر دو، یکی است و چون قرآن کریم را جز پاکان نمی فهمند «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (2)

کلام معصومین (علیهم السلام) را هم جز مطهران، تحمل نتوانند کرد. بر اساس روایتی که پس از این خواهد آمد رسولان الهی، دو دسته اند؛ مرسل و غیر مرسل و فقط دسته ی دوم، تحمل اخبار ائمه (علیهم السلام) را دارند. ملائکه نیز دو گروه اند؛ مقرب و غیر مقرب و فقط گروه دوم اند که توان درک فرمایشات معصومین (علیهم السلام) را دارند. مؤمنین نیز به دو قسم اند؛ مؤمن مُمتَحَن و غیر مُمتَحَن که فقط گروه دوم، ظرفیت تحمل فرمایشات ائمه (علیهم السلام) را دارند. منظور از مؤمن مُمتَحَن یا مؤمنی که قلبش برای ایمان آزموده شده، کسی است که دلش پر از ایمان است و خداوند، دلش را برای ایمان آزموده و از این آزمون، سربلند بیرون آمده است.

در روایتی که ابوریع شامی و ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر (علیه السلام) و ابوبصیر، محمد بن مسلم و سدیر صیرفی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده اند آن دو بزرگوار، پس از بیان این سه گروه، فرموده اند:

«آیا نمی دانی که چه بسا ملکی باشد که مقرب نباشد و امر ما را جز مقرب از ملائکه، تحمل نتواند کرد و چه بسا کسی نبی باشد؛ ولی مرسل نباشد و امر ما را جز مرسل از انبیاء،

ص: 161

1- عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنْ حَدِيثَنَا صَعِبَ مُسْتَصَعَبٌ خَشِينٌ مَخْشُوشٌ فَانْبِذُوا إِلَى النَّاسِ نَبْذًا فَمَنْ عَرَفَ فَرِيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَأَمْسِكُوا لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا ثَلَاثٌ مَلَائِكَةٌ مُقَرَّبَةٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. بصائر

الدرجات 58 / 1

2- واقعه / 79

تحمل نتواند کرد و چه بسا کسی مؤمن نباشد؛ ولی مُمْتَحَن نباشد و امر ما را جز مُمْتَحَن از مؤمنین تحمل نتواند کرد.»(1)

این غایت القصوای درک معارف اهل بیت (علیهم السلام) نیست؛ یعنی اینگونه نیست که بگوییم اگر کسی نبی مرسل و یا ملک مقرب و یا مؤمن حقیقی بود، تمام معارف این خاندان را تحمل خواهد کرد؛ بلکه بعضی از ظرایف امور این معظمان را حتی این سه گروه هم، تحمل نتوانند کرد.

جناب ابوصامت از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کند که فرمودند:

«روایات ما سخت و مشکل است، شریف و کریم و نوربخش است. فهمش نیازمند هوش و ذکاوت است. پاک و پاکیزه است. اخبار ما را حتی ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن واقعی هم درک نمی کنند!»

ابوصامت گوید که عرض کردم: فدایتان شوم! پس چه کسی آنها را می فهمد؟! امام (علیه السلام) فرمودند: "مَنْ شِئْنَا" آن کسی که ما بخواهیم.

راوی می گوید گمان کردم که خداوند بندگانی دارد که از این سه دسته هم بالاتر هستند.»(2)

الله اکبر از این عظمت! سبحان الله به این همه بزرگی! و اوای بر ما از این همه تقصیر و کوتاهی. ما کجا و درک معارف حقّه آل الله علیهم السلام کجا!!

ای کاش ما هم در زمره "من شئنا" بودیم و برای ما نیز فهم و تحمل اسرارشان را اراده می فرمودند!

ص: 162

1- عَنْ أَبِي رَبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِسًا فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَدْ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثٌ تَمَّضَهُ غُهُ السَّيِّعَةُ بِالسِّبِّ نَبْتَهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَةٌ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلَكٌ وَلَا يَكُونُ مُقَرَّبًا وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَقَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَلَا يَكُونُ بِمُرْسَلٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَقَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَلَا يَكُونُ بِمُتَّحِنٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ. بصائر الدرجات 1/66 به بعد

2- عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ شَرِيفٌ كَرِيمٌ ذَكْوَانٌ ذَكِيٌّ وَعَرٌّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحِنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ شِئْنَا يَا أَبَا الصَّامِتِ قَالَ أَبُو الصَّامِتِ فَظَنَنْتُ أَنَّ لِلَّهِ عِبَادًا هُمْ أَفْضَلُ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ. بصائر الدرجات 1/60 و بحار الانوار 2/192

از این حدیث شریف، اینگونه بر می آید که بعضی از روایات اهل بیت (علیه السلام) به اصطلاح آنقدر سطحش بالاست که حتی نبی مرسل هم نمی تواند آن را درک کند؛ بلکه بالاتر از حد درک جبرئیل است؛ زیرا جبرئیل یکی از فرشتگان مقرب است که در حدیث فوق، تحمل بعضی از روایات را بالاتر از حد درک او انگاشته اند. با این حال آیا کسی هم هست که بتواند آنها را درک کند؟ آری! امام (علیه السلام) فرمودند: کسی که ما بخواهیم، توان درک این روایات را خواهد داشت؛ یعنی عده ی انگشت شماری هستند که مقام و درجه ی ایشان از ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمن واقعی هم بالاتر است و عظمت ایشان به جایی می رسد که می توانند معانی خاص را نیز درک کنند.

در نتیجه، بعضی از اخبار اهل بیت (علیهم السلام) به گونه ای است که حتی انبیاء عظام هم به عمق و کُنهِ آن نمی رسند، جبرئیل هم نمی تواند حقیقت آن را درک کند و این چیز عجیبی نیست؛ چرا که در ليله الاسراء و شب معراج هم از جایی به بعد، نتوانست با حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همراهی کرده و بالاتر برود و آن بزرگوار، خود به تنهایی ادامه ی سیر دادند.

با این اوصاف، اما عده ی قلیلی، آنقدر در مقام ولایت و درک اسرار آل الله (علیهم السلام) قوت دارند که از جبرئیل هم فراتر و قوی ترند، همان هایی که امام (علیه السلام) ملائکه را به عنوان خادم ایشان معرفی کرده اند. (1)

البته ممکن است بگوییم همان احادیثی که ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمن واقعی می توانند تحمل کنند، وجوه، معانی و دقایقی دارند، که درک آنها بر این سه دسته نیز میسر نیست و خاص الخواص می توانند آنها را بفهمند و درک کنند.

اما در روایت دیگر، همین خاص الخواص را هم از جرگه ی تحمل کنندگان، بیرون کرده و بر تحیر ما می افزاید.

راوی می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ص: 163

1- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحِبِّينَا» عيون اخبار الرضا (علیه السلام) 1/262

«بعضی از احادیث ما چیزهایی است که تحمل نمی کند آن را ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمن واقعی. عرض کردم: پس چه کسی تحمل می کند؟ فرمودند: ما خود، تحمل می کنیم.»(1)

در این روایت می فرمایند: حتی بعضی از اخبار را (مَنْ شِئْنَا) هم نمی فهمد؛ بلکه فقط خودمان هستیم که واقعیتش را درک می کنیم.

تفاوت این حدیث با حدیث قبلی در این است که در این روایت با اضافه کردن کلمه "بعضی" فهم دسته ای از روایات را منحصر به ذوات مقدسه خودشان کرده اند. با این حساب شاید بتوان گفت که درک معانی اخبار آل رسول علیه و (علیهم السلام) چندین مرحله دارد.

مراحل درک روایات اهل البیت (علیهم السلام)

مرحله ی اول: روایاتی است که فقط ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن واقعی، آنها را می فهمند و در واقع، تحمل نمی کند آنها را مگر ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده است.

مرحله ی دوم: روایاتی است که حتی ملک مقرب، نبی مرسل و مؤمن ممتحن هم تحمل آنها را ندارند؛ بلکه عده ای از خواص، مانند جناب سلمان فارسی(2)

و جابر بن یزید جعفی درک این دسته از روایات را دارند. در حالات جناب جابر است که نقل نموده، هزاران حدیث از امام باقر (علیه السلام) آموخته ام که اجازه نقل حتی یکی از آنها را برای کسی ندارم و چون از سنگینی سینه ام بدان حضرت شکایت کرده و از آن بزرگوار، اجازه خواستم تا برای کسی نقل کنم، اذن نداده و فرمودند سر به چاه فرو کن و برای چاه سخن بگو!.(3)

ص: 164

1- عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ قَالَ نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ. بصائر الدرجات / 23

2- در کتاب کافی شریف روایتی است که شاید بتوان برای جناب سلمان این مقام را از آن استنباط کرد. کافی 25/1

3- مستدرک الوسائل 12/298

مرحله ی سوم: در این درجه، عظمت کار به جایی می رسد که می فرمایند: هیچ کسی تحمل بعضی از روایات ما را ندارد؛ بلکه فقط خود ما اهل بیت، حقیقت آن را درک می کنیم.

شاید منظور از این مرحله، آن روایاتی باشد که حجت خدا با کُنه عقل شان در آنها با کسی سخن گفته باشند؛ چرا که ایشان در مقام خطاب، با هرکسی به اندازه فهم و عقلش با او سخن می گویند نه با کُنه عقل خویش، مگر آنجایی که با معصوم دیگری تکلم کنند که کُنه عقل او با ایشان برابر است و یا در مقام دعا و مناجات با خدا که با تمام عقل و فهمشان با رب العباد تکلم می نمایند؛ لذا شاید بتوان گفت: منظور از فرمایش امام (علیه السلام) که فرموده اند: بعضی از روایات ما را جز خود ما کسی نمی فهمد از قبیل این دو دسته باشد.

به نظر می رسد که بسیاری از ما، نزد خویش، باور کرده ایم که با مطالعه ی چند کتاب، همه اسرار امامت و دقایق ولایت را فهمیده ایم، حاشا و کلا! ما کجا و درک معارف اولیاء خدا کجا! ما از شناخت ایشان، بسیار دورتر از آن هستیم که حتی مقام دوستانشان را بشناسیم؛ چه رسد به مقامات خود ایشان.

حضرت خضر؛ یعنی همان کسی که خداوند، به پیغمبر اولی العزم خود، حضرت موسی (علیه السلام) فرمود تا به نزد او برود و در محضر او تلمذ کرده، کسب علم کند؛ چون با موسی به کنار دریایی رسیدند، می بینند که پرنده ای منقارش را به آب دریا زد و رفت. آنها که می دانستند در پس این حرکت آن پرنده، حکمتی خوابیده، از خدای حکیم می خواهند تا سرّ این ماجرا را برای ایشان فاش کند و از او سوال می کنند که پروردگارا قصه این پرنده و منقار و آب دریا چیست؟

پس پرنده به سخن در آمده و می گوید: ای خضر! تو با آنکه علم لدنی داری (1) و استاد پیامبر اولی العزم هستی، و تو ای موسی! با وجود آنکه پیامبر اولی العزم می باشی؛ ولی با همه ی این اوصاف علم شما دو تن، در برابر علم محمد و آل محمد (علیهم السلام) که در آخرالزمان خواهند آمد از مقدار رطوبتی که من، از آب دریا به منقار خود زدم و از آن برداشتم، کمتر است. (2)

ص: 165

1- وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا. كهف / 65

2- اثبات الوصیه / 62

یعنی اگر علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دریا تصور کنیم، علم آن دو در برابر آن از این مقدار رطوبتی که به منقار این پرنده از آب دریا رسید کمتر است.

حال که چنین است ما را چگونه ادعای این باشد که در مورد حضرات معصومین و حجج الهی صلوات الله علیهم اجمعین به عمق معرفت رسیده و درجات شناخت را به غایتش، طی کرده باشیم؟!

عده ای نهایت شناختی که از این انوار مقدسه دارند این است که ایشان، انسان های خوبی بوده، دنیا را ترک گفته، دائم نماز می خواندند و دعا می کردند. یا اینکه جمال و کمال ایشان را در انسان های عادی غیر معصوم، جستجو کرده و آلوده گان را با این مطهران قیاس می کنند! پناه به خدا می بریم از این همه غرور و نادانی.

باب علوم آل محمد (علیهم السلام) جز با کلید تقوی و ایمان راستین، گشوده نمی شود

ممکن است یک دانشمند، بدون آنکه ایمانی به خدا داشته باشد و یا تقوا پیشه کند، در دانش های تجربی به اعلا درجات ممکن دست یابد و هرگز کسی مدعی این نشده که لازمه ی فهم علمی چون فیزیک و شیمی و طب و ... باور به خدا و یا پرهیز از عقائد و اعمال باطله است؛ ولی از آن سو، هیچ انسان بی ایمان و بی تقوایی نمی تواند حقایق کلمات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) را بفهمد؛ حتی اگر در این راه، سال های متمادی تلاش کرده و درس بخواند.

آری! تقوی برای فهم کلمات اهل البیت (علیهم السلام) شرط اساسی است. دقیقا معنای این کلام نورانی که می فرمایند "احادیث ما سخت و دشوار است" این است که ما بفهمیم هرگز اینطور نیست که ما با مطالعه یک یا چند کتاب روایی، حضور در بحث و درس های معارفی و... بتوانیم حقایق سخنان این پاکان را دریابیم و چگونه چنین نباشد در حالی که کلام ایشان را جز مطهران، نتوانند تحمل کنند؛ زیرا از آن رو که کلام معصومین (علیهم السلام) از همان مصدری است که قرآن از آن نازل شده و بنا بر حدیث شریف ثقلین، ایشان عدل و در ردیف قرآن اند؛ به حقایق کلام ایشان، دست نیابند مگر مطهران و پاکان « لا یمسه الا المطهرون».

ابوربیع شامی نقل می کند که نزد امام محمد باقر (علیه السلام) نشسته بودم که حضرت برخاستند و سر مبارکش را بلند کرده و فرمودند: «ای ابوربیع! شیعیان حدیثی را با زبانشان مضمضه می کنند؛ ولی حقیقت آن را درک نمی کنند.» عرض کردم: «فدایتان شوم! کدام حدیث؟»

فرمودند: «فرمایش پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) که می فرمایند: به راستی امر ما سخت و دشوار است و جز فرشته مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن، شخص دیگری نمی تواند آن را تحمل کند.»

سپس فرمودند: «ای ابوربیع! می دانی که گاهی می شود فرشته باشد و مقرب نباشد و فقط فرشته ای که مقرب باشد می تواند روایات ما را تحمل کند و می تواند پیامبری باشد؛ ولی مرسل نباشد و فقط پیامبر مرسل می تواند آن را تحمل کند و ممکن است مؤمنی باشد؛ ولی امتحان شده نباشد و فقط مؤمنی که خدا قلبش را با ایمان امتحان کرده است می تواند امر ما را تحمل کند.» (1)

در حدیث دیگر جناب سدید صیرفی می گوید:

«در محضر حضرت ابی عبدالله، امام صادق (علیه السلام) نشسته بودم، سوال هایی را که رفقایم به من گفته بودند از امام پرسیدم، ناگهان یک سوال به ذهن خودم رسید. عرض کردم: فدایتان شوم! یک سوال همین حالا به ذهنم رسید.» فرمودند: «آیا جزو سوال هایی است که پرسیدی؟» عرض کردم: «نه!» فرمودند: «سوال چیست؟» عرض کردم: «سوالم درباره ی حدیث جدّ شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است که می فرمایند: امر ما سخت و دشوار است و جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن آن را نمی فهمد. این حدیث به چه معناست؟» امام پرده ای از روی حقیقت برداشته و فرمودند: «آری! ملائکه دو دسته هستند: ملائکه مقرب و غیر مقرب، و انبیاء دو دسته هستند: انبیاء مرسل و غیر مرسل و مؤمنین هم دو دسته هستند:

ص: 167

1- عَنْ أَبِي رَبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِسًا فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ (عليه السلام) قَدَ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثٌ تَمَضَّغُهُ الشَّيْعَةُ بِاللِّسَانِ نَبْتَهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَةٌ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلَكٌ وَلَا يَكُونُ مُقَرَّبًا وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَقَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَلَا يَكُونُ بِمُرْسَلٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَقَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَلَا يَكُونُ بِمُتَحَنٍّ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدِ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. بصادرالدرجات 66/1 و الخرائج 794/2

مؤمنین واقعی امتحان داده و مؤمنین امتحان نداده و این امری که شما قبول کردید به ملائکه عرضه شد و جز ملائکه مقرب (کاملاً) به آن اقرار نکردند و بر انبیاء عرضه شد؛ پس جز مرسلون (کاملاً) به آن اقرار نکردند و بر مؤمنین، عرضه شد که قبول نکردند آن را (به طور کامل) مگر امتحان داده ها.» (1)

عزیزان من! دقت کنید، امام (علیه السلام) به سدیر و امثال او می فرماید: آن گوهری که نزد شماست آنقدر ثمین و گرانبه است که از میان ملائکه، فقط مقرب های ایشان و از میان انبیاء، تنها مرسلین و از میان مؤمنین، تنها ممتحن های ایشان دارا هستند.

در خبری دیگر، امام باقر (علیه السلام) این مطلب را به زبان دیگری می فرماید؛ امام (علیه السلام) به راوی حدیث که کنیه اش ابوالفضل بوده است می فرماید:

«یا ابوالفضل! شیعیان ما صبح می کنند و شب می کنند بر چیزی که جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن، اقرار به آن نکردند و تحملش را ندارند.»

در خبر دیگری هم فرموده اند:

«همانا احادیث ما سخت و دشوار است و آن را تحمل نمی کند مگر سینه های نورانی یا قلب های سلیم و اخلاق های حسنه» (2)

با توجه به این احادیث، بر ما معلوم می شود که تحمل احادیث اهل بیت (علیهم السلام) بر عده ای از مؤمنین، میسر است، نه همه ی ایشان که از آنها به مؤمن ممتحن؛ یعنی مؤمن آزموده، تعبیر شده است.

ص: 168

- 1- عَنْ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَعْرَضَ عَلَيْهِ مَسَائِلَ قَدْ أَعْطَانِيهَا أَصْحَابُنَا إِذَا خَطَرَتْ بِقَلْبِي مَسْأَلَةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِي ذَلِكَ مَسْأَلَةً خَطَرَتْ بِقَلْبِي السَّاعَةَ قَالَ أَلَيْسَتْ فِي الْمَسَائِلِ قُلْتُ لَا قَالَ وَمَا هِيَ قُلْتُ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَلَائِكَةُ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيُّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقَرَّبِينَ وَغَيْرَ مُقَرَّبِينَ وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ وَغَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحَنِينَ وَغَيْرَ مُمْتَحَنِينَ وَإِنَّ أَمْرَكُمْ هَذَا عُرِضَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يُقَرَّرْ بِهِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ وَ عُرِضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يُقَرَّرْ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَ عُرِضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يُقَرَّرْ بِهِ إِلَّا الْمَمْتَحَنُونَ. بصائر الدرجات 1/67 و بحار الانوار 2/195
- 2- عَنْ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ وَ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ. بصائر الدرجات 1/25

قرآن کریم، دسته ای از مردم را که ادب حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رعایت نموده و در محضر آن بزرگوار، صدای خویش را پایین می آورند؛ چنین معرفی کرده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ» (1)

«همانا کسانی که صدای خویش را نزد رسول الله پایین می آورند همانهایی هستند که خدا دل‌های ایشان را برای تقوا آزموده است»
در واقع آنگونه که از آیه ی شریفه، معلوم می شود، مؤمن ممتحن؛ یعنی مؤمنی که دلش برای تقوا امتحان شده و آزموده شده است.
در آیه ی دیگر نیز، جایگاه تقوا را در دل و قلب معرفی کرده و فرموده است:

«وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (2)

«و هرکس شعائر خدا را بزرگ شمارد بدون تردید منشأ این بزرگ شمردن، تقوای دلهاست»

اما حقیقت تقوا، دوری و پرهیز از ولایت طواغیت و جوا بیت است .

حضرت باقر (علیه السلام) در تبیین آیه ی «فَسَأَ كُتِبَ لَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (3)

یعنی «رحمتم را بر کسانی که تقوا پیشه کرده اند واجب کرده ام» فرموده اند:

«منظور از این افراد، کسانی هستند که از ولایت و اطاعت غیر امام، پرهیز نمایند.» (4)

خوب بنگرید که امام (علیه السلام)، حقیقت تقوا را پرهیز از ولایت و اطاعت غیر امام معصوم، معنا کرده، و آن را به قلب، مرتبط ساخته اند.

ص: 169

1- حجرات / 3

2- حج / 32

3- اعراف / 156

4- قال ابو جعفر (علیه السلام) ... ثُمَّ قَالَ فَسَأَ كُتِبَ لَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ يَعْنِي وَلَا يَتَّخِذُونَ غَيْرَ الْإِمَامِ وَطَاعَتَهُ. کافی 1 / 429 و البرهان 3 / 145

آنطور که از سایر اخبار، به ویژه روایات طینت، بر می آید، اجتناب از معاصی و گناهان عملی لازمه ی پرهیز از ولایت غیر امام است.

نتیجه این گفتار چنین می شود که تحمّل علوم آل الله (علیهم السلام)، صعب و دشوار است و جز ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن، از پس تحمّل آن بر نمی آید و منظور از مؤمن ممتحن، آن مؤمنی است که قلبش برای تقوا آزموده شده باشد و حقیقت تقوا اجتناب از ولایت و اطاعت غیر امام؛ یعنی همان طاغوت است؛ پس اگر خدا دل او را از این رجس، خالی دید، او از این آزمون، سر بلند بیرون آمده و در چنین فرضی است که ابواب فهم و درک، برای مؤمن، مفتوح شود و حقایق احادیث عالمان راستین؛ یعنی آل محمد (علیهم السلام) را می فهمد.

ردّ و انکار روایات اهل بیت (علیهم السلام) موجب هلاکت است

نکته ی مهم دیگر آن است که به خاطر همین مشکل بودن فهم احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، ممکن است عده ای در مراحلی نباشند که تحمل و درک بعضی از این احادیث را داشته باشند؛ لذا کسی نباید روایتی از روایات ائمه (علیهم السلام) را ردّ و انکار کرده؛ بلکه باید فهم خویش را متهم نموده و خود را در نفهمیدن سرّ فرمایش نیکان، مقصر بدانند، نه اینکه روایت را ردّ کرده و آن را انکار نماید.

امام باقر (علیه السلام) از قول جد اطهرشان (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«حدیث آل محمد (علیهم السلام) سخت دشوار است. همانا بدان ایمان نمی آورد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا عبدی که خدا دلش را بر ایمان آزموده باشد. پس هرگاه حدیثی از آل محمد (علیهم السلام) به شما رسید که دلتان به آن نرم شد و آن را شناختید پس قبولش کنید و آنچه را که دلهای تان از شنیدنش مشمّز شد و آن را نشناختید؛ پس آن را به خدا و رسول و عالم آل محمد (علیهم السلام) ردّ کنید؛ چرا که هلاک شده آن کسی است که اگر حدیثی از شما بشنود آن را تحمل نکرده و بگوید: به خدا که چنین چیزی نمی شود!»⁽¹⁾

ص: 170

1- عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلِيهِ السَّلَامُ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمَنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا اشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولَ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا ثَلَاثًا. بصائر الدرجات 57/1

امام پنجم (علیه السلام) همین سخن را به ابوبصیر و ابوحمزه ثمالی هم فرموده اند:

«احادیث ما سخت و دشوار است ... پس هرچه را که قلوبتان آن را شناخت بگیرید و آنچه را که قلوبتان آن را نپذیرفت به ما برگردانید و انکار مکنید.» (1)

در روایت دیگر، امام (علیه السلام) پرده از نکته ای مهم برداشته و فرموده اند:

«بدترین اصحابم نزد من که بر او از همه خشمگین ترم آن کسی است که چون قلبش حدیثی را که به ما نسبت داده و از ما روایت می شود، تحمل نکرده و نمی فهمد و عقلش به معنای آن نمی رسد، از آن بیزاری جسته و به هر کسی که به آن معتقد باشد کفر ورزد (یعنی تکفیرش کند) در حالی که او نمی داند چه بسا این حدیث، حقیقتاً از ما صادر شده و به ما می رسد؛ پس با این انکارش از ولایت ما خارج می شود.» (2)

در خبری بسیار مهم و کارگشا، که نشان دهنده ی جو حاکم بر شیعیان، در زمان حضرت باقر (علیه السلام) است؛ جناب سدید می گوید: به امام پنجم (علیه السلام) عرض کردم:

«دوستان خود را به حال خود گذاشته اید در حالی که اختلاف در بین ایشان افتاده و بعضی از بعضی بیزاری می جویند!» امام (علیه السلام) به او فرمودند: «تو را چه به اینکار؟ همانا خدا بر مردم، سه تکلیف نهاده است؛ اول: شناخت امام، دوم: تسلیم نسبت به آنچه از جانب ایشان به مردم می رسد، و سوم: آنچه را که درباره اش دچار اختلاف اند به امام خویش برگردانند. (نه اینکه بر سر قبول و انکار آن، نزاع و درگیری به راه ببندازند)» (3)

جابر از حضرت باقرالعلوم (علیه السلام) نقل می کند که فرموده اند:

ص: 171

1- عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ فَمَا عَرَفَتْ قُلُوبُكُمْ فَخُذُوهُ وَمَا أَنْكَرَتْ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا. وَعَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ فَمَا عَرَفَتْ قُلُوبُكُمْ فَخُذُوهُ وَمَا أَنْكَرَتْ قُلُوبُكُمْ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا. بصائر الدرجات 1 / 58 و 59

2- عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمُهُمْ بِحَدِيثِنَا وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَأَمَقْتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ اِشْمَارًا مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَإِلَيْنَا أَسْنَدٌ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا مِنْ وَلايَتِنَا. كافي 2 / 223 و بصائر الدرجات 2 / 953 و وسائل الشيعة 27 / 88 و بحار الانوار 2 / 186

3- عَنْ سَدِيدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) تَرَكْتَ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ يَنْتَبِرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ وَمَا أَنْتَ وَذَلِكَ إِذْ كَلَّفَ اللَّهُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ مَعْرِفَةِ الأئمةِ وَالتَّسْلِيمِ لَهُمْ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ وَالرَّدِّ عَلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. كافي 1 / 390 و بصائر الدرجات 523/

«همانا احادیث ما اهل بیت، سخت و مشکل است، پاکیزه و درخشنده، با طراوت و شریف و کریم است. اگر حدیثی را شنیدید که دلتان به پذیرش آن نرم شد و آن را قبول کردید؛ پس خدا را برای این پذیرش، شکر کنید و اگر نتوانستید روایتی که از ما صادر شده است را بفهمید و تحمّل کنید و بر آن طاقت نیاوردید، آن را بر عالم اهل بیت (علیهم السلام) رد کنید. این است و جز این نیست که بدبختِ هلاک شده، آن کسی است که بگوید به خدا چنین سخنی صحیح نیست (و از امام نیست)؛ سپس فرمودند: ای جابر! این انکار، کفر به خدای بزرگ است.» (1)

نکته جالب توجه در این روایت این است که با وجود آنکه احادیث آل الله (علیهم السلام) سخت است؛ ولی سختِ باطراوت است، تازه است و ملال آور نیست، و این جمع اضداد، معجزه است و تنها کلام معجز نشان می تواند این گونه باشد. و معنای اینکه امام (علیه السلام) می فرمایند روایت ما را به عالم آل محمد (علیهم السلام) رد کنید، این است که منتظر باشید امام را ببینید و درباره ی آن روایت، از ایشان پرسید و آنجاست که امام (علیه السلام) مُهر کذب بر آن زده و می فرمایند دروغ است و یا معنایش را برای شما توضیح می دهند. در زمان فعلی باید به دیگر روایات آل محمد (علیهم السلام) رجوع کرده و اگر هنوز، درکش صعب و دشوار بود، بدون ردّ و انکارِ آن، باید صبر کرد تا حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء تشریف آورده و تکلیف آنچه را که نمی دانیم برای ما روشن کنند. البته کسانی که با خلوص نیت، به آن بزرگوار متوسل شوند و سوالات خویش را از ایشان بپرسند، به پاسخ های روشنی دست یابند؛ چرا که خود فرموده اند: «إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَحَرِّكْ شَيْئًا مِنْكَ فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ. یعنی: اگر حاجتی داشتی لب های خود را حرکت بده، جواب به تو خواهد رسید.» (2)

ص: 172

- 1- «عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ أَجْرَدُ ذِكْوَانٌ وَعَرُّ شَرِيفٌ كَرِيمٌ فَإِذَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَلَا تَلَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَلَمْ تُطِيقُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَإِنَّمَا الشَّقِيُّ الْهَالِكُ الَّذِي يَقُولُ وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْإِنكَارَ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.» بصائر الدرجات 60 / 1
- 2- «رَوَى السَّيِّدُ بْنُ طَاوُسٍ فِي كَشْفِ الْمَحْجَةِ بِإِسْنَادِهِ مِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ لِلْكَلْبِيِّ عَمَّنْ سَمَاهُ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) أَنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يُفْضِيَ إِلَى إِمَامِهِ مَا يُحِبُّ أَنْ يُفْضِيَ إِلَى رَبِّهِ قَالَ فَكَتَبَ إِنَّ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَحَرِّكْ شَيْئًا مِنَ الْجَوَابِ يَأْتِيكَ.» كشف المحجة / 211 و بحار الانوار 50/155 و اثبات الهداة 38/5 ترجمه: «راوی گوید: من نامه ای برای حضرت هادی نوشتم به این مضمون که شخصی میل دارد درخواستی را که از خدا می نماید از امامش بکند در جواب نوشتند اگر حاجتی داشتی لب های خود را حرکت بده جواب به تو خواهد رسید.»

حال به نظر شما، دایره ی پذیرش و عدم انکارِ روایات آل محمد (علیهم السلام) تا کجا وسعت دارد؟ چیزی که جالب است آن است که بنابر فرمایش امام صادق (علیه السلام) که خواهد آمد این پذیرش، تا مرز محالات عقلی، پیش می رود و این در حالی است که عده ای بعضی امور عادی مانند تعداد کشته شدگان سپاه عمر سعد در کربلا به دست حضرت مظلوم و حضرت عباس (علیهما السلام) و رسیدن اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در روز اربعین را به این دلیل انکار می کنند که با محاسبات بشری شان همخوانی ندارد!

راوی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«فدایتان شوم! مردی از نزد شما می آید و ما را از جانب شما به امری بزرگ، خبر می دهد و پذیرشِ سخن او که از شما نقل می کند چنان بر ما دشوار است که سینه های ما بر آن، تنگ شده تا آنکه سخنش را تکذیب نموده، دروغگویش می پنداریم!»

امام (علیه السلام) فرمودند: «آیا جز این است که از من برای شما حدیث می گوید؟» گفتم: «نخیر! از شما حدیث می کند.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«آیا به روز می گوید شب است و یا به شب می گوید روز است؟»

عرض کردم: «نه!»

فرمودند: «اگر چنین نیست، حدیث را انکار نکن؛ بلکه آن را به ما رد کرده (بگو امام بهتر از من می داند که چه فرموده اند) چرا که اگر او را تکذیب کنی، ما را تکذیب کرده ای»⁽¹⁾

امام کاظم (علیه السلام) نیز فرموده اند:

«هرگز سخنی که از ما به تو رسیده یا به ما نسبت داده می شود را باطل مخوان گرچه خلافش را بدانی؛ چرا که تو نمی دانی سبب گفتار ما چیست و بر چه وجه و صفتی از ما صادر شده است.»⁽²⁾

ص: 173

1- عَنْ سَفِيَانَ بْنِ السَّيْطِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكَ فَيُخْبِرُنَا عَنْكَ بِالْعَظِيمِ مِنَ الْأَمْرِ فَيَضِي بِذَلِكَ صُدُورَنَا حَتَّى نُكْذِبَهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَقُولُ لَيْلٍ إِنَّ نَهَارًا وَ لِنَهَارٍ إِنَّهُ لَيْلٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَا قَالَ فَقَالَ رُدَّةً إِلَيْنَا فَإِنَّكَ إِنْ كَذَبْتَ فَإِنَّمَا تُكْذِبُنَا. بصائر الدرجات 2 / 954 و بحار الانوار 2 / 187

2- عَنْ عَلِيِّ السَّنَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رِسَالَةٍ: وَلَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا أَوْ نُسِبَ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَإِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَ قُلْنَا وَ عَلَيَّ أَيْ وَجْهِ وَ صِفَةٍ. بصائر الدرجات 2 / 954

در حدیث دیگر، ابوبصیر از امام باقر و یا امام صادق (علیهما السلام) نقل کند که فرمودند:

«هرگز حدیثی را که برای شما نقل می شود تکذیب مکنید؛ حتی اگر ناقل آن، مرجئی و یا از زمره خوارج باشد؛ زیرا که شاید آن کلام، حق باشد و شما با تکذیب آن روایت، خدا را فوق عرشش تکذیب کرده اید.»⁽¹⁾

در این احادیث، پذیرش درونی را به عنوان ملاک قبول روایات مطرح کرده و از انکار آن به سبب عدم پذیرش قلبی، منع کرده اند؛ بلکه فرموده اند:

"چون قلب شما حدیثی از احادیث ما را نپذیرفت، پس آن را انکار ننموده و آن را به ما رد کرده و بگویید: مولای ما از حقیقت کلام خویش آگاه ترند." لذا وظیفه ی ما آن است که هرگز هیچ حدیثی را متّصف به کذب نکنیم و لو اینکه فکر و عقل ما به معنای آن نرسد و یا قلب ما از شنیدن آن مشمّز شود؛ چرا که هلاک شده واقعی کسی است که چون حدیثی را بشنود که تحمل نکند، بگوید: واللّه که چنین نیست و این انکار، کفر است.

ص: 174

1- لَا تُكذِّبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرَجِّيٌّ وَلَا قَدْرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِّنَ الْحَقِّ فَتُكذَّبُوا ۗ ۙ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ. عِللُ الشَّرَائِعِ 2/395 و با کمی اختلاف در بصائر الدرجات 2/955

اکنون که بحمدالله تعالی، فرقه ی ناجیه که همان آئین رستگاران است را شناخته و اوصاف ایشان را دانستیم؛ فهمیدیم که مردم سه دسته اند؛ اول: عالم که همان امام است، دوم: متعلم که همان فرقه رستگاران است و سوم: که سایر مردم اند. در روایات آل الله (علیهم السلام) این سه دسته را با عباراتی گوناگون به ما معرفی کرده اند که در پایان این مقال، توجه شما را به شمه ای از آنها جلب می نمایم.

پیشوای مؤمنان و رهبر رستگاران، حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند:

«مردم سه دسته اند: عالم ربانی، دانشجو و آموزنده ی راه رستگاری، و فرومایگانی که مگس وار از پی هر بانگی می روند و با وزش هر بادی، تغییر جهت می دهند و از فروغ دانش، بهره ور نشده اند تا راه به جایی برند و به ستونی استوار، پناه نیاورده اند تا نجات یابند.»⁽¹⁾

عالم ربانی، همان امام معصوم (علیه السلام) است و دانشجوی راه رستگاری، همان فرقه ی ناجیه و گروه سوم نیز سایر مردم اند.

کلینی در کتاب کافی از مردی از دوستان امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کند که:

ص: 175

1- «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ هَمَجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ فَيَهْتَدُوا وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ فَيَنْجُوا» خصال 1/186 و الغارات 1 / 89 و عيون الحكم و المواعظ / 64

«مردی از قریش نزد آن حضرت آمده بود و از مفاخر قریش و عرب، داد سخن می داد.» حضرت به او فرمودند: «این سخن ها را وانه؛ مردم، سه گروه اند: عرب (یعنی انسان با حسب و نژاد خوب)، وابسته ی به عرب، و الاغ چهارپا. ما عرب هستیم، و شیعیان ما وابستگان (ما) هستیم، و هر کسی بر طریقه ی ما نباشد الاغ چهارپا ست.» مرد قریشی گفت: «شما که چنین می گوید؛ پس تیره ها و خاندان های عرب و قریش چه می شوند؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «سخن همان است که گفتم.» (1)

منظور از عرب در کلام امام (علیه السلام) یعنی انسان با اصل و نسب و وابستگان ایشان نیز همینطورند؛ یعنی از دامن پاک و نطفه حلال، برآمده اند. اما گروه سوم، که در کلام امام (علیه السلام) از ایشان تعبیر به عَلَج شده است به معنای الاغ وحشی و کافر بی دین است. (2)

امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده اند:

«مردم سه دسته اند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب (که هر لحظه آبش به جانبی برَد). همانا که ماییم علما و شیعیان ما دانشجویان اند و سایر مردم خس و خاشاک روی آب اند.» (3)

گروه سوم؛ مردمی اند که چون تعمق دینی ندارند، هر روز به کیشی گرویده و دنبال صدایی برآیند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم به سه جانب، پناه آورده و رجوع کردند. اول: به عالمی که رهبری خدایی داشت و خدا او را به آنچه می دانست از علم دیگران بی نیاز ساخته بود. دوم: به

ص: 176

1- عَنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام) قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (علیه السلام) رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَجَعَلَ يَذْكُرُ قُرَيْشًا وَالْعَرَبَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) عِنْدَ ذَلِكَ دَعَا هَذَا النَّاسَ ثَلَاثَةَ عَرَبِيٍّ وَ مَوْلَى وَعِلْجٌ فَنَحْنُ الْعَرَبُ وَ شَيْعَتُنَا الْمَوَالِي وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيٍّ مِثْلَ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ فَهُوَ عِلْجٌ فَقَالَ الْقُرَيْشِيُّ تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَيُّنَ أَفْخَاذُ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) هُوَ مَا قُلْتُ لَكَ. كَافِي

228/8

2- العين 1/ 228 و المحيط 1/ 259 و مجمع البحرين 2/ 318

3- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. كَافِي 1/ 34

و اعلام الوری/ 284

نادانی که مدعی علم بود و علم نداشت؛ پس به آنچه در دست داشت، مغرور بود و دنیا او را فریفته بود و او دیگران را. سوم: به دانش آموزی در راه هدایت خدا و نجات، گام برداشته و دانشش را از عالم، دریافت کرده بود. پس آنکه ادعا کرد هلاک شد و آنکه دروغ بست نوید گشت.» (1)

از خدای قادر و مهربان، عاجزانه می خواهیم که ما را از باب پر فیض آل محمد (علیهم السلام) محروم نساخته و ما را از ایشان جدا ننماید. بِمَنَّةٍ وَ لُطْفِهِ، آمین رَبَّ الْعَالَمِينَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ

ص: 177

1- سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ أَلَوْا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى ثَلَاثَةِ آلُوا إِلَى عَالِمِ عَلِيٍّ هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ، وَجَاهِلٍ مَدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ، مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ وَقَدْ فَتَنَّتْهُ الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرُهُ، وَتَعَلَّمَ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَنَجَاةٍ، ثُمَّ هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى». كافي 33 / 1 الهدايا لشيعة ائمه الهدى 338 / 1

1. اثبات الوصیه؛ علی بن حسین مسعودی. انصاریان قم
2. اثبات الهداة؛ شیخ حر عاملی. نشر اعلمی
3. الاحتجاج؛ احمد بن علی طبرسی. نشر مؤسسه اعلمی
4. احکام القرآن؛ احمد بن علی الجصاص. دار الکتب العلمیة بیروت - لبنان
5. الاختصاص؛ شیخ مفید. چاپ کنگره
6. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ شیخ مفید. چاپ کنگره
7. اسماعیلیه از گذشته تا حال؛ محمد سعید بهمن پور. نشر فرهنگ مکتوب
8. اعلام الوری باعلام الهدی؛ فضل بن حسن طبرسی. نشر اسلامیة
9. امالی صدوق؛ شیخ صدوق. نشر مؤسسة البعثة
10. الامامة و التبصرة؛ شیخ صدوق. مدرسه امام مهدی (علیه السلام)
11. بحار الانوار؛ علامه محمد باقر مجلسی. انتشارات دارالکتب الاسلامیة
12. البرهان فی تفسیر القرآن؛ علامه سید هاشم بحرانی. نشر مؤسسه البعثة
13. بصائر الدرجات؛ شیخ ابوجعفر صفار قمی. نشر مؤسسه امام مهدی (علیه السلام)
14. البیان و التبیین؛ عمرو بن بحر الجاحظ. دار و مکتبة الهلال، بیروت
15. تاج العروس من جواهر القاموس؛ حسینی زبیدی، محمد مرتضی. نشر: دارالفکر
16. تاریخ الامم و الملوک؛ ابوجعفر طبری. نشر دارالقلم بیروت
17. تحف العقول؛ ابن شعبه حرانی. جامعه مدرسین
18. التحف الفاطمیة، التحف شرح الزلف؛ ابی الحسین مجد الدین. مکتبة البدر. صنعاء
19. تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)؛ نشر مدرسة الامام المهدی (علیه السلام)

20. تفسير عياشى؛ محمد بن مسعود العياشى. نشر مكتبه علميه اسلاميه
21. تفسير عياشى؛ محمد بن مسعود. مطبعة العلمية
22. تفسير فرات كوفى؛ فرات بن ابراهيم كوفى. مؤسسه طبع و نشر
23. تفسير قرطبي، الجامع لاحكام القرآن؛ شمس الدين القرطبي. دارالكتب المصرية. القاهرة
24. تفسير قمى؛ على بن ابراهيم. دارالكتب
25. تفسير كبير رازى، مفاتيح الغيب؛ فخر الدين الرازى. داراحياء التراث العربى
26. تفسير نور الثقلين؛ العروسى الحويزى. نشر اسماعيليان
27. تقريب المعارف؛ ابوالصلاح الحلبي. نشر الهادى
28. تهذيب الاحكام؛ محمد بن حسن طوسى. دارالكتب الاسلاميه
29. جامع الرواة؛ محمد على اردبيلى. دار الاضواء
30. جامع الصغير؛ جلال الدين سيوطى
31. الخرائج و الجرائح؛ قطب الدين راوندى. دارالكتب الاسلامى بيروت
32. خصال؛ شيخ صدوق. جامعه مدرسين
33. خلاصه القوال؛ علامه حلى. مؤسسه نشر الفقاهة
34. الدر المنثور؛ عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى. دارالفكر - بيروت
35. الدرعية الى تصانيف الشيعة؛ شيخ آقا بزرك طهرانى. نشر اسماعيليان
36. رجال كشى؛ محمد بن عمر كشى. نشر مؤسسه آل البيت
37. رجال نجاشى؛ احمد بن على النجاشى. مؤسسه نشر اسلامى
38. روضات الجنات؛ محمد باقر خوانسارى. نشر اسماعيليان
39. زيد الشهيد و الشيعة الاماميه الاثنى عشرية؛ علامه شيخ عبدالحسين امينى.
40. سلسله الاحاديث الصحيحة؛ ناصر الدين الالبانى. نشر الرساله

41. سنن ابن ماجه؛ محمد بن يزيد قزويني. دار إحياء الكتب العربية

42. سنن أبي داود؛ أبو داود سليمان السُّجِسْتَانِي. المكتبة العصرية، صيدا - بيروت

ص: 180

43. سنن بيهقي؛ ابوبكر بيهقي. دار قتيبة. دمشق - بيروت
44. سنن ترمذى؛ محمد بن عيسى الترمذى. شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي مصر
45. سنن نسائي؛ ابو عبدالرحمن نسائي. مكتب مطبوعات الاسلاميه
46. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابى الحديد. مكتبة آية الله مرعشى
47. صحيح ابن حبان؛ محمد بن حبان. مؤسسة الرسالة، بيروت
48. صحيح بخارى؛ محمد بن اسماعيل. طبع بشرى. بيروت
49. صحيح مسلم؛ مسلم بن حجاج. دار احياء التراث العربى. بيروت
50. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة؛ ابن حجر هيثمى. مؤسسة الرسالة - لبنان
51. ضياء العالمين؛ علامه ابوالحسن فتونى. مؤسسه آل البيت
52. عدّه الداعى؛ ابن فهد حلى. دارالكتب الاسلامى
53. العرف على الزيديه اليمن؛ سيد يحيى طالب المشارى
54. العين؛ خليل بن احمد فرايدى. نشر هجرت
55. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)؛ شيخ صدوق. نشر دارالكتب السلاميه
56. عيون الحكم و المواعظ؛ لىثى واسطى على بن محمد. نشر دار الحديث
57. الغارات؛ ابراهيم بن محمد ثقفى. دارالكتب الاسلامى.
58. غرر الحكم؛ عبدالواحد آمدى. دارالكتب اسلامى
59. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعمانى. نشر دارالهدى
60. فرق الشيعة؛ حسن بن موسى نوبختى. دارالاضواء. بيروت
61. الفصول المختاره؛ شيخ مفيد. چاپ كنگره
62. فهرست كتب الشيعة؛ شيخ طوسى. المكتبه الطباطبائى
63. فيض القدير؛ زين الدين المناوى. المكتبة التجارية الكبرى - مصر

64. القواعد و الفوائد؛ شهيد اول. نشر شيخ مفيد

65. قوت القلوب؛ محمد بن علي الحارثي (386 ق) دارالكتب العربي. بيروت

ص: 181

66. الكافي؛ شيخ كليني. نشر داركتب الاسلامية
67. كتاب سليم بن قيس؛ سليم بن قيس هلالى. نشر الهادى
68. كشف الغمه؛ على بن عيسى اربلى. نشر بنى هاشمى
69. كشف المحجة؛ سيد بن طاووس. بوستان كتاب
70. كفاية الاثر؛ خزاز قمى. نشر بيدار
71. كمال الدين وتمام النعمة؛ شيخ صدوق. نشر مؤسسه نشر اسلامى
72. كنز العمال؛ علاء الدين هندى. نشر مؤسسه الرسالة. بيروت
73. كنز الفوائد؛ كراچكى. دار الذخائر
74. مجمع البحرين؛ فخر الدين طريحي. نشر مرتضى
75. مجمع البيان؛ الشيخ الطبرسى. نشر اعلمى بيروت
76. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ ابوالحسن هيتمى. دارالمأمون للتراث. بيروت
77. المحاسن؛ احمد بن محمد برقى. دارالكتب الاسلامية
78. المحيط فى اللغة؛ صاحب بن عباد. نشر عالم الكتاب
79. مختصر البصائر؛ حسن بن سليمان حلى. دار النشر الاسلامى
80. مرآة العقول؛ علامه مجلسى. دارالكتب الاسلامية
81. مسائل على بن جعفر؛ على بن جعفر عريضى. مؤسسه آل البيت
82. مستدرک الوسائل؛ شيخ حسين نورى. مؤسسه آل البيت
83. المستدرک على الصحيحين؛ حاكم نيشابورى. دار الكتب العلمية - بيروت
84. مسند ابى يعلى؛ ابويعلی موصلى. دارالمأمون للتراث. بيروت
85. مسند احمد؛ أحمد بن محمد بن حنبل. مؤسسة الرسالة
86. مشكاة الانوار؛ على بن حسن طبرسى. مكتبة الحيدرية

87. معانى الاخبار؛ شيخ صدوق. دفتر انتشارات اسلامى

88. المعجم الاوسط؛ ابوالقاسم الطبرانى. دارالحرمين. القاهرة

ص: 182

89. المعجم الكبير؛ ابوالقاسم الطبراني. مكتبة ابن تيمية
90. معجم رجال الحديث؛ السيد ابوالقاسم الخوئي. مؤسسه الخوئي
91. مفردات الفاظ القرآن؛ راغب اصفهاني. دارالقلم
92. مقاتل الطالبين؛ ابوالفرج الاصفهاني. مؤسسه داركتب
93. المقالات و الفرق؛ سعد بن عبدالله اشعري. مركز انتشارات علمي و فرهنگي
94. الملل و النحل؛ عبدالكريم شهرستاني. مؤسسه حلبي
95. من لا يحضره الفقيه؛ شيخ صدوق. دفتر انتشارات اسلامي
96. مناقب آل ابي طالب؛ ابن شهر آشوب مازندراني. نشر علامه
97. منهاج الكرامة في معرفة الامامة؛ علامه حلي. مؤسسه تاسوعا
98. موطأ؛ مالك بن انس. دار احياء التراث العربي، بيروت - لبنان
99. نوادر الاخبار في ما يتعلق باصول الدين؛ ملا محسن فيض كاشاني. نشر مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي
100. نهج البلاغة؛ سيد رضی. نشر محمد دشتي
101. وسائل الشيعة؛ شيخ حر عاملي. نشر داراحياء التراث العربي
102. الهدايا لشيعة ائمه الهدى؛ محمد مجذوب تبريزي. دارالحديث

آثاری دیگر از مؤلف

1. نگاهی نوبه تاریخ صدر اسلام
2. درمان باقرآن
3. شرح زیارت عاشورا
4. طوبای هدایت؛ پاسخی به شبهات وهابیت
5. النصوص؛ بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی (علیه السلام) از منابع اهل سنت (عربی و فارسی)
6. مرآة الابرار؛ فضائل شیعیان ائمه اطهار (علیهم السلام) (عربی و فارسی)
7. الحبل المتین فی وجوب البرائة عن اعداء الدین 3 جلد (عربی)
8. بهشت اندیشه؛ رویکردی نوین به مباحث اعتقادی (فارسی و دانمارکی)
9. راز شهادت؛ در بیان هدف حضرت مظلوم (علیه السلام) از اقامه جریان کربلا

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

